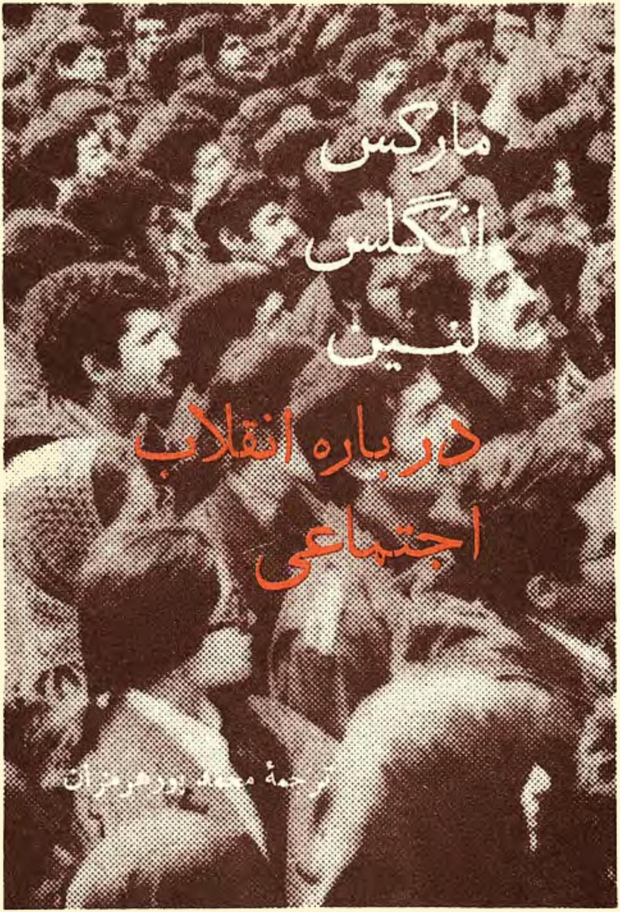


مارکس

انگلس

لنین

درباره انقلاب اجتماعی

ترجمهٔ محمد پورهرمزان

مارکس، انگلس، لنین

دربارهٔ انقلاب اجتماعی

ترجمهٔ محمد پورهرمزان

تهران — ۱۳۵۸

انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۶ آذر، شمارهٔ ۶۸

مارکس، انگلس، لنین، دربارهٔ انقلاب اجتماعی
ترجمهٔ محمد پورهرمزان
چاپ اول: دی‌ماه ۱۳۵۸

توضیح مترجم

کتاب حاضر مجموعه‌ای ازاحکام واندیشه‌های عمیق بنیادگذاران مارکسیسم-لنینیسم دربارهٔ جوانب گوناگون انقلاب است که بخش‌های زیرین‌را دربردارد:

۱. ضرورت عینی انقلاب و شرایط اقتصادی و اجتماعی ـ سیاسی آن؛

۲. رسالت تاریخی پرولتاریا. نقش رهنمون طبقهٔ‌کارگر در انقلاب. متحدان بالقوهٔ طبقهٔ کارگر؛

۳. حزب طبقهٔ کارگر به‌حکم عوامل عینی نقش پیشاهنگ طبقهٔ‌کارگر و مجموعهٔ زحمتکشان را در انقلاب اجتماعی دوران ما به‌عهده دارد؛

۴. در دوران ما مبارزه برای رسیدن به‌دموکراسی با مبارزه برای رسیدن به‌عدالت اجتماعی واقعی پیوند طبیعی و گسست‌ناپذیر دارد؛

۵. اشکال وشیوه‌های گوناگون مبارزهٔ طبقهٔ‌کارگر که کاربرد صحیح آن‌ها درشرایط واوضاع واحوال مشخص می‌تواند زمینه را برای استقرار حکومت مبتنی براتحاد طبقهٔ‌کارگر ودهقانان ودیگر قشرهای زحمتکش‌هموار سازد؛

۶. اشکال گوناگون قدرت سیاسی طبقهٔ‌کارگر ودیگر نیروهای متحد این طبقه؛

۷. خصلت جهانی عام انقلاب سوسیالیستی.

در زمستان خونین سال ۱۳۵۷ که خلق قهرمان ایران باپیکار انقلابی دورانساز خود طومار سلطنت نکبت‌بار پهلوی را درهم می‌پیچید، ما فصل پنجم این کتاب: «اشکال مبارزهٔ طبقهٔ کارگر، وسایل و شیوه‌های احراز قدرت سیاسی» رابه‌صورت جزوهٔ کوچکی تحت عنوان «دربارهٔ انقلاب» منتشر کردیم و اینك متن‌کامل کتاب را در دسترس علاقمندان‌به‌مطالعهٔ این اثر قرارمی‌دهیم.

این احکام واندیشه‌های بنیادگذاران کبیر مارکسیسم ـ لنینیسم و آموزگاران سترگ طبقهٔ‌کارگر وزحمتکشان سراسر جهان، با وجود گذشت سالیان دراز از زمان نگارش وتدوین آن‌ها، طراوت وتازگی واهمیت عام خودرابرای دوران ما وازجمله برای انقلاب‌کنونی ایران به‌طرزشگفت‌انگیزی حفظ کرده‌اند.

حواشی کتاب، در مواردی که با علامت «ه. ت.» مشخص شده است، مربوط می‌شود به‌ناشران متون اصلی آثار مؤلفان. منظور از «ه. ت.»، حروف اول عبارت «هیئت تحریریه» است.

ضرورت عینی انقلاب
وشرایط اقتصادی
واجتماعی ـ سیاسی آن

ك. مارکس و ف. انگلس

*** از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»**

..... جامعهٔبورژوایی امروزین با مناسبات بورژوایی تولید و مبادله، با نظام بورژوایی مالکیت، این جامعه که گویی به‌نیروی جادو چنین وسایل پرتوانی برای تولید و مبادله پدید آورده است، اکنون به‌جادوگری می‌ماند که دیگر از عهدهٔ مهارکردن نیروهایی کـه با ورد و افسون از زیر زمین احضارکرده است، برنمی‌آید. طی سال‌های چند دههٔ اخیر، تاریخ صنایع و بازرگانی فقط تاریخ عصیان نیروهای مولدهٔ امروزین علیه مناسبات تولیدی امروزین یعنی علیه آن نظام مالکیت است کـه شرط هستی بورژوازی و فرمانروایی آن‌را تشکیل می‌دهد. کافی است به‌بحران‌های‌بازرگانی اشاره کنیم که با تکرار ادواری خود هستی سراپای جامعهٔ بورژوایی را با تهدیدی بیش از پیش به‌خطرمی‌اندازد. درهریك از بحران‌های بازرگانی نه‌تنها بخش هنگفتی از محصولات تولیدشده، بلکه حتی بخش بزرگی از نیروهای مولدهٔ ساخته و پرداخته نیز نابودمی‌گردد. هنگام این بحران‌ها يك‌نوع بیماری اجتماعی همه‌گیر پدید می‌آید که در تمام ادوار پیشین بی‌معنی می‌نمود ــ این بیماری همه‌گیر تولید فزون از تقاضاست. جامعه ناگهان به‌قهقرا رانده می‌شود و خود را در يك حالت بربریت غیرمنتظره مشاهده می‌کند، گویی قحطی وجنگی ویرانگر آن را ازتمام وسایل معاش محروم‌ساخته و انگار صنایع و بازرگانی سربه‌نیست شده‌اند و آن‌هم چرا؟ برای آن‌که جامعه بیش از اندازه صاحب تمدن است، بیش از اندازه وسایل

معاش و بیش از اندازه صنایع و بازرگانی دارد.

نیروهای مولده‌ای که در اختیار جامعه‌اند، دیگر نه‌تنها به‌رشد نظام بورژوایی مالکیت کمك نمی‌کنند، بلکه برعکس خود آنقدر رشد کرده‌اند که مناسبات بورژوایی جلوی رشد آن‌ها را می‌گیرند. و هربار که نیروهای مولده به‌برانداختن این موانع می‌پردازند، سراسر جامعهٔ بورژوایی را دچار اختلال می‌سازند و هستی مالکیت بورژوایی را به‌خطر می‌اندازند. عرصهٔ مناسبات بورژوایی چنان تنگ شده است که دیگر نمی‌تواند ثروتی را که‌خود آفریده است در خود جای دهد... شرط بنیادی بقاء فرمانروایی طبقهٔ بورژوازی انباشت ثروت در چنگ اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه است. شرط هستی سرمایه کار مزدوری است. کار مزدوری فقط برپایهٔ رقابت کارگران با یکدیگر استوار است. پیشرفت صنایع که بورژوازی حامل اجباری آن است و یارای مقاومت در برابر این پیشرفت را ندارد، اتحاد انقلابی کارگران را از طریق تجمع آنان، جایگزین پراکندگی ناشی از رقابت آن‌ها می‌سازد. بدینسان همروند با گسترش صنایع بزرگ، بنیادی هم که بورژوازی برروی آن تولید می‌کند و محصولات تولید را به‌تملك خود درمی‌آورد، زیر پایش فرو می‌پاشد. بورژوازی پیش از هرچیز گورکنان خود را پدید می‌آورد. سقوط بورژوازی و پیروزی پرولتاریا به‌یکسان ناگزیر است...

دسامبر ۱۸۴۷—ژانویهٔ ۱۸۴۸

ك. مارکس و ف. انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمهٔ جدید فارسی، سال ۱۳۵۴، از انتشارات حزب تودهٔ ایران.

ك. ماركس

*** از پیشگفتار «نقدی بر اقتصاد سیاسی»**

... نیروهای مولدۀ مادی جامعه درپلۀ معینی از تکامل خویش با مناسبات تولیدی موجود و به‌بیان دیگر با روابط مالکیت که چیزی جز بیان حقوقی مناسبات تولید نیستند و این نیروها تاکنون در چارچوب آن‌ها تکامل می‌یافتند، در تضاد می‌افتند و مناسبات تولیدی از شکلی برای تکامل نیروهای مولده به‌پای‌بند تکامل این نیروها بدل می‌شوند. آنگاه یك دوران انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد... یك صورت‌بندی اجتماعی هیچگاه پیش از آن‌که تمام نیروهای مولده به‌تناسب ظرفیت این صورت‌بندی به‌حد کافی تکامل‌یافته باشد، از میان نخواهد رفت و مناسبات تولیدی‌عالی‌تر جدید نیز هیچ‌گاه پیش از آن‌که شرایط مادی لازم برای بقاء این مناسبات در بطن جامعۀ قدیم فراهم آمده باشد، پدید نخواهند آمد. به‌همین جهت جامعۀ بشری همیشه هدف‌هایی در برابر خود قرار می‌دهد که توان تحقق آن‌ها را داشته باشد، زیرا با دقت بیشتری به مطلب همیشه می‌توان دریافت که اصولا هدف فقط جایی پدید می‌گردد که شرایط مادی لازم برای تحققش فراهم یا دست‌کم در حال فراهم آمدن باشد. شیوه‌های تولید آسیایی، آنتیك،[1] فئودالی وشیوۀ تولید امروزین بورژوایی را، در خطوط کلی‌آن‌ها، می‌توان ادوار پیشرفت صورت‌بندی اقتصادی جامعه نامید. مناسبات تولیدی بورژوایی آخرین شکل آنتاگونیستی روند اجتماعی تولید هستند. ضمناً این آنتاگونیسم به‌مفهوم آنتاگونیسم فردی نیست، بلکه‌به‌مفهوم

۱. دوران یونان و روم باستان.ـم.

آنتاگونیسم ناشی از شرایط اجتماعی زندگی افراد است، ولی نیروهای مولده‌ای که در بطن جامعهٔ بورژوایی تکامل می‌یابند، در عین‌حال شرایط مادی لازم برای برانداختن این آنتاگونیسم را فراهم می‌آورند. پس به‌همراه صورت‌بندی بورژوایی، ماقبل تاریخ جامعهٔ انسانی نیز پایان می‌پذیرد...

ژانویهٔ سال ۱۸۵۹

ك. مارکس و ف. انگلس، **مجموعهٔ آثار**، جلد ۱۳، متن آلمانی: صفحهٔ۹، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۷ـ۸.

ك. مارکس

* از کتاب «سرمایه»

با کاهش پیوستهٔ تعداد سرمایه‌داران کلان، یعنی آن‌ها که تمام فوائد این روند تحولی را غصب کرده، به‌انحصار خود درمی‌آورند، حجم فقر، فشار، رقیت، فساد و اِستثمار افزایش می‌یابد. ولی درعین‌حال عصیان طبقهٔ کارگر پیوسته شدیدتر می‌گردد و مکانیسم پروسهٔ تولید سرمایه‌داری خود آن‌ها را به‌متحد شدن و سازمان‌یافتن می‌کشاند. انحصار سرمایه برای شیوهٔ تولیدی که خود با آن و تحت تأثیر آن شکوفندگی یافته است، به‌صورت مانعی درمی‌آید. تمرکز وسائل تولید و اجتماعی‌گشتن کار به‌نقطه‌ای می‌رسد که دیگر با پوستهٔ سرمایه‌داری خود سازگار نیست. این پوسته می‌ترکد، ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرمایه‌داری درمی‌رسد. خلع‌یدکنندگان خلع‌ید می‌شوند.

شیوهٔ تملك سرمایه‌داری که ناشی از شیوهٔ تولید سرمایه‌داری

است، یعنی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، نخستین نفی مالکیت خصوصی انفرادی است که برپایهٔ کار شخصی قرارگرفته است. لیکن تولید سرمایه‌داری با ضرورتی طبیعت‌آسا نافی خویش را به‌وجـود می‌آورد. این خود نفی نافی است. این نافی اخیر از نو مالکیت خصوصی را برقرار نمی‌سازد ولـی مالکیت انفرادی را برپایهٔ دستاوردهای عصر سرمایه‌داری، یعنی براساس همکاری و مالکیت جمعی زمین و وسائل تولیدی قرار می‌دهد که خود زادهٔ کارند.

البته پروسهٔ تبدیل‌یافتن مالکیت خصوصی پراکنده‌ای کـه مبتنی برکـار انفرادی است، به‌مالکیت سرمایه‌داری، به‌مراتب طولانی‌تر، سخت‌تر و دشوارتر از تبدیل مالکیت سرمایه‌داری به مالکیت اجتماعی است. زیرا مالکیت سرمایه‌داری خود عملاً براساس کار تولیدی به‌شیوهٔ اجتماعی قرارگرفته است. در مورد اول سخن برسر سلب مالکیت تودهٔ مردم به‌وسیلهٔ عدهٔ معدودی غاصب بوده است، در صورتی که در مورد دوم سخن برسر خلع‌ید اقلیتی غاصب به‌وسیلهٔ توده‌های مردم است.

ک. مارکس، سرمایه، ترجمهٔ فارسی، از انتشارات حزب تودهٔ ایران، جلد اول، صفحهٔ ۶۹۱.

ف. انگلس

*** از کتاب «تکامل سوسیالیسم از پندارگرایی به‌علم»**

... در تراست‌ها رقابت آزاد به‌انحصار بدل می‌شود و تولیدبی‌برنامهٔ جامعهٔ سرمایه‌داری دربرابرتولید برنامه‌دار جامعهٔ آیندهٔسوسیالیستی، تسلیم می‌شود. البته این امر درآغاز فقط به‌سود و صرفهٔ سرمایه‌داران

خواهد بود. ولی استثمار در چنین شکلی به‌اندازه‌ای محسوس و ملموس می‌شود که الزاماً باید فروپاشد...

بیانگر رسمی جامعهٔ سرمایه‌داری یعنی دولت در هر دو حالت: با تراست‌ها و یا بی‌تراست‌ها، سرانجام مجبور است رهبری تولید را به‌دست خود گیرد. ضرورت تبدیل شدن به‌مالکیت دولتی، نخست برای وسایل بزرگ ارتباط و مخابرات یعنی پست و تلگراف و راه‌های آهن، پیش‌می‌آید.

بروز بحران‌ها ناتوانی بورژوازی را در راه ادامهٔ رهبری نیروهای مولدهٔ امروزین نشان داده‌اند و اینک تبدیل مؤسسات‌بزرگ تولیدی و مؤسسات ارتباط و مخابرات به‌شرکت‌های سهامی و تراست و یا درآمدن آن‌ها به‌مالکیت تولیدی، زاید بودن وجود بورژوازی را برای این مقصود ثابت می‌کند. امروزه همهٔ امور اجتماعی سرمایه‌دار را کارمندان مزدگیر او انجام می‌دهند و برای سرمایه‌دار فعالیت اجتماعی دیگری باقی نمی‌ماند جزآن‌که درآمدهایش را چنگ‌چنگ به‌جیب ریزد، بهرهٔ سهام و اوراق بهادارش را دریافت کند و در بورس یعنی مکانی که سرمایه‌داران در آن‌جا سرمایه‌های یکدیگر را از چنگ هم می‌ربایند، به‌سفته‌بازی بپردازد. شیوهٔتولید سرمایه‌داری که درگذشته کارگران را طرد می‌کرد، اکنون بـا سرمایه‌داران نیز همینگونه رفتار می‌کند، گو این‌که هنوز آن‌ها را به‌خیل ارتش ذخیرهٔ صنایع نمی‌ریزد و تنها به‌درون جمعیت زاید می‌راند.

ولی نه جریان تبدیل به‌شرکت‌های سهامی و تراست و نه در آمدن به‌مالکیت دولتی، خصلت سرمایه‌داری نیروهای مولده را از میان نمی‌برد. این امر در مورد شرکت‌های سهامی و تراست‌ها کاملا عیان است و دستگاه دولت امروزین نیز فقط سازمانی است که جامعهٔ

بورژوایی برای خود ایجاد کرده است تا شرایط برونی عمومی لازم برای شیوهٔ تولید سرمایه‌داری را، هم از دستبرد کارگـــران و هم از گزند مفردات سرمایه‌داران مصون نگاه‌دارد. دولت‌امروزین به‌هرشکلی که رخ نماید، در ماهیت خود چیز دیگری نیست جـــز ماشین سرمایه‌داری یعنی دولت سرمایه‌داران و سرمایه‌دار جمعی به مفهوم تجریدی آن. هراندازه که این دولت نیروهای مولدبیشتری را به‌مالکیت خـــود درآورد، به‌همان اندازه نیز تبدیل آن بـــه سرمایه‌دارجمعی کامل‌تر خواهد شد و عدهٔ بیشتری از شهروندان را استثمار خواهد کرد و کارگران نیز همان کارگران مزدگیر و همان پرولتر خواهند ماند. با این عمل مناسبات سرمایه‌داری ازمیان نمی‌رود، بلکه برعکس به‌نقطهٔ اوج خود می‌رسد. و اما وقتی بـــه نقطهٔ اوج رسید، سرنگون‌می‌شود. استقرار مالکیت دولتی برنیروهای مولد، تضاد را حل نمی‌کند، ولی از لحاظ شکل، وسیله یا امکان حل این تضاد را دربردارد.

حل تضاد فقط می‌تواند بدین صورت باشـــد کـــه سرشت اجتماعی نیروهای مولدهٔ امروزین عملا به‌رسمیت شناخته شود و بدینسان میان شیوهٔ تولید و تصاحب محصول و مبادله از یک‌سو و خصلت اجتماعی وسایل تولید از سوی دیگر هماهنگی برقـــرار شود. و این عمل هم فقط در صورتی میسر خواهد بود که جامعه نیروهای مولد را که رشدشان به‌درجه‌ای رسیده است که به‌هیچگونه رهبری دیگری جز رهبری اجتماعی تن درنمی‌دهند، عیان و آشکار و بدون هیچ پیچ و خم به‌تملک خود درآورد.

بدینسان خصلت اجتماعی وسایل تولید و محصولات تولید که اکنون علیه تولیدکنندگان متوجه است و هرچندی یکبار شیوهٔ تولید و مبادله را پریشان می‌کند و راه خود را بسان قانون کور

طبیعت فقط به‌شیوه‌های قهری وویرانگـر هموار مـی‌سازد، در آن‌هنگام از سوی تولیدکنندگان با آگاهی کامل مورد استفاده قرار خواهد گرفت و از عامل ایجاد پریشانی و فروپاشی‌هـای ادواری به‌یك اهرم بسیار نیرومند برای خود تولید بدل خواهد شد...

ژانویه‌ـ نیمهٔ اول‌مارس سال ۱۸۸۵

ك. مارکس و ف. انگلس، **مجموعهٔ آثار**، جلد ۱۹، متن آلمانی: صفحهٔ ۲۲۵ـ۲۲۲، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۲۲۱ـ۲۲۳.

ف. انگلس

*** از کتاب «دیالکتیك طبیعت»**

... سرانجام به‌هنگام تسلط شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، رشد تولید به‌چنان سطح بالایی می‌رسد که دیگر جامعه قادر به‌مصرف تمام اشیاء و وسایلی که برای معیشت و تلذذ و پیشرفت تولید شـده است، نخواهد بود، زیرا دست تودهٔ عظیمی از تولیدکنندگان به‌طور مصنوعی وقهراً از این اشیاء و وسایل کوتاه می‌شود و درنتیجهٔ این امر بحران که هر ده‌سال یکبار فرامی‌رسد، توازن ازمیان‌رفته را دوباره برقرار می‌سازد، بدین‌معنی که نه‌تنها اشیاء و وسایلی را که برای معیشت و تلذذ و پیشرفت تولید شده، بلکه بخش مهمی از خود نیروهای مولده را نیز نابودمی‌کند و بدینسان موضوع‌به‌اصطلاح تنازع بقاء چنان صورتی به‌خود می‌گیرد که در اثر آن لازم می‌آید تـا از محصولات و نیروهای مولدهٔ آفریدهٔ جامعهٔ بورژوایـی سرمایه‌داری در قبال تأثیرات ویرانگر و تباهی‌آور خود این نظام

اجتماعی سرمایه‌داری دفاع شود و رهبری امور تولید و توزیع اجتماعی از چنگ طبقهٔ فرمانروای سرمایه‌دار که دیگر توانایی این کار را ندارد، بدر آید و به‌تودهٔ تولیدکنندگان سپرده شود ــ و این همان انقلاب سوسیالیستی خواهد بود...

سال‌های ۱۸۷۳–۱۸۸۳

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۵، متن آلمانی: صفحهٔ ۵۶۵ ــ ۵۶۶، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۶۲۳.

لنین

* از کتاب «امپریالیسم ــ بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری»

... امپریالیسم از نظر ماهیت اقتصادی خود، سرمایه‌داری انحصاری است و همین امر جای امپریالیسم را در پویهٔ تاریخ معین می‌کند، زیرا انحصار که برزمینهٔ رقابت آزاد و درست از درون رقابت آزاد پدید آمده، نشانگر جریان گذار از نظام سرمایه‌داری، به‌نظام اجتماعی ــ اقتصادی عالی‌تری است. باید به‌ویژه چهار نوع عمدهٔ انحصار یا چهار نمودار عمدهٔ سرمایه‌داری انحصاری را که صفت مشخصهٔ دوران مورد بحث است، یادآور شد.

اولا انحصار از تراکم تولید در مدارج بسیار بالای تکامل آن پدیدآمده‌است. انحصار به‌گروه‌بندی‌های انحصارگر سرمایه‌داران یعنی به‌کارتل‌ها، سندیکاها و تراست‌ها اطلاق می‌شود. ما دیدیم که آن‌ها در زندگی اقتصادی امروزین چه نقش عظیمی دارند. در سرآغاز قرن بیستم این گروه‌بندی‌های انحصارگر در کشورهای پیشرفته تفوق کامل به‌دست آوردند و گرچه نخستین گام‌ها را در

راه تشکیل کارتل زودتر ازهمه، کشورهایی برداشتند که با وضع تعرفه‌های گمرکی سنگین از صنایع خود حمایت می‌کردند (آلمان، آمریکا)، ولی دیری نگذشت که در انگلیس نیز با وجود سیستم بازرگانی آزادش، همان واقعیت اساسی یعنی پیدایش انحصارها در نتیجهٔ تراکم تولید، مشاهده شد.

ثانیاً انحصارها کار را به‌تصرف بیش از پیش مهم‌ترین منابع مواد خام، خاصه منابع لازم برای صنایع اصلی جامعهٔ سرمایه‌داری یعنی صنایع زغال‌سنگ و ذوب‌آهن که بیش از صنایع دیگر کارتلی شده بودند، کشانده‌اند. قبضه کردن انحصاری مهم‌ترین منابع مواد خام، قدرت سرمایهٔ بزرگ را سخت افزایش داده و تضاد میان‌صنایع وارد کارتل و خارج از کارتل را تشدید کرده است.

ثالثاً انحصار از بانک‌ها پدید آمده است. بانک‌ها از مؤسسات میانجی ساده به‌انحصارگران عرصهٔ سرمایهٔ مالی بدل شده‌اند. سه تا پنج بانک کلان در هریک از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری یک نوع «پیوند شخصی»[1] میان سرمایهٔ صنعتی و بانکی پدیدآورده و رتق و فتق میلیاردها و میلیاردها پول را که بخش اعظم‌سرمایه‌ها و درآمدهای پولی سراسرکشور را تشکیل می‌دهد، در دست خود متمرکز ساخته‌اند. یک الیگارشی مالی که بدون استثناء همهٔ مؤسسات

۱. «پیوند شخصی» (آلمانی: «Personalunion»، فرانسه: «L'union Personnelle») این «پیوند» که از علایم مشخصهٔ سرمایه‌داری انحصاری است از طریق درآمیزی بانک‌ها با مؤسسات صنعتی و بازرگانی بزرگ و به‌بیان دیگر از طریق خرید سهام آن‌ها وعضویت شخصی مدیران بانک‌ها در هیئت‌های مدیرهٔ این مؤسسات وبالعکس انجام می‌گیرد. «پیوند شخصی» بانک‌ها با صنایع سپس از طریق «پیوند شخصی» انحصارگران با دولت‌های سرمایه‌داری تکمیل می‌شود.ـم.

اقتصادی و سیاسی جامعهٔ بورژوایی امروزین را با شبکهٔ انبوهی از رشته‌های روابط وابستگی فرو پوشانده، بارزترین نمودار این انحصار است.

رابعاً انحصار از سیاست استعماری پدیدآمده است. سرمایهٔمالی مبارزه برسر منابع مواد خام، صدور سرمایه و «مناطق نفوذ» ــ یعنی مناطقی را که می‌توان درآن‌ها معاملات پرمنفعت انجام داد و امتیازات وسودهای انحصاری به‌دست آورد وغیره ــ وسرانجام مبارزه برسر قلمرو اقتصادی به‌طور اعم را به‌انگیزه‌های عدیدهٔ «قدیمی» سیاست استعماری افزوده است. وقتی مثلا مستعمرات دول اروپایی، مانند سال ۱۸۷۶، هنوز فقط یك‌دهم افریقا را در بر می‌گرفت، سیاست استعماری می‌توانست به‌شیوهٔ غیرانحصاری و به‌صورت تصرف به‌اصطلاح «بلامنازع» سرزمین‌ها، گسترش یابد. ولی وقتی نه‌دهم افریقا اشغال شده ازکاردرآمد، (در حدود سال ۱۹۰۰) و وقتی کار تقسیم سراسر جهان پایان یافت، ناگزیر دوران تملك انحصاری مستعمرات و بنابراین دوران مبارزهٔ بسیار حاد برسر تقسیم و تقسیم مجدد جهان فرا رسید.

این مطلب برهمگان معلوم است که سرمایه‌داری انحصاری، تمام تضادهای سرمایه‌داری را چه‌اندازه حدت بخشیده است. کافی است گرانی هزینهٔ زندگی و فشار کارتل‌ها را یادآور شویم. این حدت تضادها تواناترین نیروی محرکهٔ دوران تاریخی گذار یعنی دورانی است که از هنگام پیروزی قطعی سرمایهٔ مالی جهانی آغاز شده است.

انحصارها، الیگارشی، تلاش برای تسلط به‌جای تلاش برای آزادکردن، بهره‌کشی چند ملت بسیار ثروتمند یا بسیار نیرومند از عده روزبه‌روز بیشتری از ملل کوچك یا ضعیف، ــ مجموعهٔ این

عوامل چنان علائم مشخصه‌ای برای امپریالیسم پدید آورده است که ما را وامی‌دارد تا امپریالیسم را سرمایه‌داری طفیلی یا در حـال پوسیدگی تعریف کنیم. پیدایش «کشور بهره‌گیر» یا کشور رباخوار که بورژوازی آن روزبه‌روز بیشتر از محل صدور سرمایه و بهرهٔ سهام زندگی می‌کند، به‌عنوان یکی از گرایش‌های امپریالیسم روز به‌روز برجسته‌تر می‌شود. ولی اشتباه است اگر تصور شود که این گرایش به‌سوی پوسیدگی، دیگر امکانی برای رشدسریع سرمایه‌داری باقی نمی‌گذارد. نه، دردوران امپریالیسم، رشته‌هایی از صنایع، قشرهایی از بورژوازی وبرخی از کشورها، ازاین دوگرایش گاه یکی وگاه دیگری را با شدتی بیشتر یا کمتر، نمودار می‌سازند. سرمایه‌داری در مجموع خود به‌مراتب سریع‌تر از پیش رشدمی‌کند، ولی این رشد نه‌تنها به‌طور اعم ناموزون‌تر می‌شود، بلکه به‌طور اخص نیز ناموزونی آن به‌صورت پوسیدگی کشورهایی که از لحاظ سرمایه نیرومندتر از همه هستند (انگلیس) نمودارمی‌شود...

... سودهای انحصاری کلانی که سرمایه‌داران یك رشته از رشته‌های عدیدهٔ صنایع یا یك کشور ازکشورهای متعدد به‌دست می‌آورند و غیره، به‌آن‌ها امکان اقتصادی می‌دهد تا برخی از لایه‌های کارگران و برای مدتی کوتاه حتی اقلیت نسبتاً مهمی از آنان را بخرند و به‌هواداری از بورژوازی آن کشور یا آن ملت علیه بورژوازی کشورهای دیگر بکشانند. ضمناً آتش تیزشدهٔ ستیز آشتی‌ناپذیر میان ملل امپریالیستی برسر تقسیم جهان، این گرایش را شدیدتر می‌کند. بدینسان میان امپریالیسم و اپورتونیسم، رابطه‌ای پدید می‌آید که زودتر و روشن‌تر از همه‌جا در انگلیس نمودار شد. برخی از نگارندگان مثلا ل. مارتف، دوست دارند واقعیت وجود رابطهٔ میان امپریالیسم و اپورتونیسم را در جنبش کارگـری که

اکنون به‌خصوص سخت چشمگیر شده است، با استدلالات «خوشبینانهٔ بخشنامه شده» (به‌کردار کائوتسکی وهویسمانس[1])، به‌کلی نادیده بگیرند و بگویند: اگر عامل تشدید اپورتونیسم، سرمایه‌داری پیشرفته می‌بود یا اگر این کارگران برخوردار از بهترین دستمزدها بودند که به اپورتونیسم متمایل می‌شدند و غیره، آن وقت کار مخالفان سرمایه‌داری زار می‌شد. در مورد اهمیت این «خوشبینی» نباید گول خورد: این یك خوشبینی به‌اپورتونیسم است. این یك خوشبینی است که برای استتار اپورتونیسم به‌کار می‌رود. در واقعیت امر سرعت خاص و نفرت‌انگیزی خاص رشد اپورتونیسم به‌هیچوجه تضمینی برای پیروزی پایدار آن به‌وجود نمی‌آورد، چنان که سرعت رشد یك غدهٔ چرکین در بدن سالم فقط می‌تواند موجب سر بازکردن آن شود و بدن را از شرآن رها سازد. خطرناك‌تر از همه در این زمینه کسانی هستند که نمی‌خواهند این نکته را درك کنند که مبارزه علیه امپریالیسم چنانچه با مبارزه علیه اپورتونیسم در پیوند ناگسستنی نباشد، چیزی جز ژاژخایی و دروغپردازی نخواهد بود.

از مجموع نکاتی که دربارهٔ سرشت اقتصادی امپریالیسم بیان شد، این نتیجه به‌دست می‌آید که امپریالیسم را باید سرمایه‌داری درحال گذار یا به‌بیان صحیح‌تر سرمایه‌داری در حال احتضار ارزیابی کرد. نکتهٔ بسیار آموزنده دراین زمینه آن است که‌اقتصاددانان بورژوا در تعریف سرمایه‌داری امروزین، چپ و راست‌الفاظی چون: «هم‌پیوستگی»، «فقدان جداماندگی» و غیره را به‌کار می‌برند،... وقتی می‌بینیم که یك مؤسسهٔ بزرگ به مؤسسهٔ غول

1. Huysmans

آسایی بدل می‌شود که طبق برنامهٔ معین وبرپایهٔ محاسبهٔ دقیق انبوهی آمار، کار تحویل مواد خام اولیه را به‌میزانی برابر با دوسوم یا سه‌چهارم کل مقدار لازم برای ده‌ها میلیون تن از اهالی، سازمان می‌دهد، وقتی می‌بینیم که کار حمل و نقل این مواد خام به‌بهترین مراکز مساعد به‌حال تولید، که گاه صدها و هزارها فرسنگ ازهم فاصله دارند، به‌طرزی‌منظم صورت‌می‌گیرد، وقتی می‌بینیم که کار تمام مراحل متوالی عمل‌آوردن مواد خام از آن‌جمله در مرحلهٔ تبدیل آن‌ها به‌یك‌رشته از انواع‌فرآورده‌های آماده، از یك مرکز واحد اداره می‌شود، وقتی می‌بینیم که توزیع این فرآورده‌ها میان ده‌ها و صدها میلیون مصرف‌کننده طبق یك برنامهٔ واحد انجام می‌پذیرد (فروش نفت، هم در امریکا و هم در آلمان توسط «تراست نفت» انجام می‌پذیرد)، آن‌وقت روشن می‌شود که آنچه ما با آن روبه‌رو هستیم، به‌هیچوجه یك «بهم پیوستگی» ساده نیست، بلکه اجتماعی شدن تولید است و مناسبات مبتنی براقتصاد خصوصی و مالکیت خصوصی پوسته‌ای است که‌دیگر با محتوی خود مطابقت ندارد واگر دفع آن مصنوعاً به‌تأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد پوسید. ضمناً این پوسته در حالت پوسیدگی هم می‌تواند طی مدتی نسبتاً طولانی (در بدترین حالت یعنی چنانچه درمان دمل اپورتونیستی به‌درازا بکشد) برجا بماند، ولی به‌هرحال حتماً دفع خواهد شد...

ژانویه–ژوئن سال ۱۹۱۶

لنین، امپریالیسم ــ بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری، ترجمهٔ جدید فارسی، از انتشارات حزب تودهٔ ایران، سال ۱۳۵۷، صفحهٔ ۱۴۵ــ ۱۴۵.

لنین

* ازکتاب «دولت وانقلاب»

... دعوی رفرمیستی بورژوایی دربارهٔ این امر که گویا سرمایه‌داری انحصاری یا سرمایه‌داری انحصاری دولتی، **دیگر** سرمایه‌داری **نیست** وگویا می‌توان آن‌را «سوسیالیسم دولتی» وغیره نامید، رایج‌ترین اشتباه است. البته‌تراست‌ها هیچگاه برنامه‌ریزی کامل نداشته، ندارند و در آینده نیز نخواهند داشت. ولی درآن چارچوبی هم که برنامه‌ریزی دارند یعنی درآن‌چارچوبی هم‌که بزرگ سرمایه‌داران میزان تولید را درگسترهٔ ملی‌ویا حتی بین‌المللی از پیش در نظر می‌گیرند وآن‌را طبق برنامه تنظیم می‌کنند، باز ما در **رژیم سرمایه‌داری** باقی می‌مانیم که‌گرچه به‌مرحلهٔ جدیدی‌گام نهاده، ولی بی‌شك‌همان رژیم سرمایه‌داری‌است. «نزدیکی» یك‌چنین‌سرمایه‌داری به‌سوسیالیسم باید برای نمایندگان واقعی پرولتاریا دلیلی‌برنزدیکی، آسانی، عملی بودن وتعویق‌ناپذیر بودن انقلاب سوسیالیستی باشد، نه‌دلیلی برای تحمل انکار این انقلاب وتحمل آرایش رخسار سرمایه‌داری که همهٔ رفرمیست‌ها بدان می‌پردازند...

ژانویه‌ـژوئن سال ۱۹۱۶

لنین، دولت و انقلاب، ترجمهٔ جدید فارسی، از انتشارات حزب تودهٔ ایران، سال ۱۳۵۵، صفحهٔ ۷۳.

لنین

*** از رسالهٔ «خطر فلاکت و راه مبارزه با آن»**

... سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین تدارک **مادی** سوسیالیسم است، **درگاه** آن است، پله‌ای از نردبان تاریخ است که میان آن (پله) و پلهٔ بعدی که سوسیالیسم نامیده می‌شود، **هیچ پلهٔ واسط دیگری وجود ندارد**...

سپتامبر سال ۱۹۱۷

لنین، آثار منتخبه، ترجمهٔ فارسی، جلد دوم، بخش اول، **صفحهٔ** ۱۷۶.

رسالت تاریخی پرولتاریا.
طبقۀ کارگر ـ نیروی
رهنمون انقلاب.
متحدین طبقۀ کارگر

ك. ماركس و ف. انگلس

*** از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»**

همروند با رشدبورژوازی یعنی سرمایه، پـرولتاریا یعنی طبقـهٔ کارگران امروزین نیز رشد می‌کند واین کارگران هم فقط در صورتی می‌توانند زندگی کنند که کاربیابند وفقط تا زمانی کار می‌یابند که کارشان سرمایه را افزایش دهد. این کارگران کـه مجبورند خود را روزانه بفروشند، کالایی هستند نظیر هرشیئی دیگر مورد داد وستد وبالنتیجه به‌همان اندازه دستخوش کلیهٔ چم وخم‌های رقابت ونوسانات بازار... ولی با رشد صنایع فقط شمارپرولتاریا افزایش نمی‌یابد، بلکه توده‌های انبوهی ازپرولتاریا یکجا گرد می‌آیند، قدرت پرولتاریا فزونی می‌پذیرد وپرولتاریااین قدرت را روزبه‌روزبیشتراحساس می‌کند. به‌همان نسبتی‌که ماشین تفاوت میان انواع‌مختلف‌کاررا بیش‌ازپیش‌ازمیان می‌برد وسطح دستمزد را تقریباً همه‌جا به‌یکسان تنزل می‌دهد، منافع‌پرولتاریا و شرایط‌معیشت‌آن‌بیش از پیش یکسان می‌شود. رقابت روزافزون بورژواها با یکدیگر وبحران‌های بازرگانی ناشی‌ازآن، دستمزد کارگران را روزبه‌روز ناپایدارتر می‌سازد. تکمیل دائمی ودمبدم سریع‌ترماشین‌ها وضع‌زندگی‌کارگررا روزبه‌روزنااستوارترمی‌سازد. تصادمات تك‌تك کارگران با تك‌تك بورژواها بیش از پیش‌خصلت تصادم میان دوطبقه راکسب می‌کند. آنگاه‌کارگران اتحادیه‌هایی[1]

۱. در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ پس از کلمهٔ «اتحادیه» درون پرانتز نوشته شده است: «(تریدیونیون‌ها)». ـــم.ت.

علیه بورژوازی تشکیل می‌دهند وبرای دفاع ازدستمزد خویش متفق عمل‌می‌کنند. آن‌ها حتی به‌تأسیس‌جمعیت‌های دائمی‌می‌پردازند تا درصورت تصادم‌های احتمالی، معاش خود را تأمین کنند. در پاره‌ای نقاط پیکار به‌قیام می‌انجامد.

کارگران گهگاه به‌پیروزی می‌رسند، ولی فقط به‌پیروزی زودگذر. نتیجهٔ واقعی مبارزهٔ کارگران، کامیابی فوری نیست، بلکه اتحاد روزبه‌روز فراگیرتر آنان است. وسایل ارتباطی روزافزونی‌که توسط صنایع بزرگ تولید می‌شوند ومیان‌کارگران مناطق گوناگون ارتباط برقرار می‌سازند، به‌تحقق این اتحاد کمك می‌کنند. تنها همین ارتباط نیز لازم است تا کانون‌های مبارزات محلی عدیده‌ای را که همه‌جا خصلت یکسان دارند در سراسرکشور متمرکز سازد وبه‌صورت یك مبارزهٔ طبقاتی واحد درآورد. ولی هر مبارزهٔ طبقاتی یك مبارزهٔ سیاسی‌است. اتحادی‌راکه شارمندان[1] قرون وسطی با جاده‌های مال‌رو روستایی خویش برای تحقق بخشیدن بدان چندصد سال وقت صرف کردند، پرولترهای‌امروزین درپرتو راه‌های آهن طی چندسال تحقق می‌بخشند.

این تشکل پرولترها به‌صورت طبقه وبدینسان به‌صورت یك حزب سیاسی، به‌سبب‌رقابت میان خود کارگران، هردم فرومی‌پاشد، ولی بازپدید می‌شود وهربارهم نیرومندتر واستوارتر وپرتوان‌تر ازپیش می‌گردد وسرانجام با استفاده از ستیزهای درونی میان قشرهای مختلف بورژوازی، آن‌را مجبور می‌سازد که برخی از منافع کارگران را برمبنای قانونی به‌رسمیت بشناسد...

به‌طورکلی تصادماتی که درون جامعهٔ کهنه رخ می‌دهد

۱. «شارمند» عنوان پیشه‌وران و کسبهٔ شهرنشین قرون وسطی.ـم.

به‌شیوه‌های گوناگون به‌رشد پرولتاریا کمك می‌کند. **بورژوازی** مدام درحال مبارزه بوده است: نخست علیه اشراف، سپس علیه‌بخش هایی از خود بورژوازی که منافعشان با پیشرفت صنعت در تضاد است وبه‌طور دائم علیه بورژوازی همهٔ کشورهای خارجی. درتمام این پیکارها بورژوازی خود را مجبور می‌بیند به‌پرولتاریا روی آورد، پرولترها را به‌یاری طلبد وبدینسان اورا به‌جنبش سیاسی بکشاند. بنابراین بورژوازی خودش عناصری ازمعلومات خویش[1] وبه‌بیان‌دیگر سلاح ضد خویش را دردسترس پرولتاریا قـــرار می‌دهد...

دسامبر ۱۸۴۷—ژانویهٔ ۱۸۴۸

ك. مارکس و ف. انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمهٔ جدید فارسی، سال ۱۳۵۴، از انتشارات حزب تودهٔ ایران.

ك. مارکس

* ازکتاب «مبارزهٔ طبقاتی سال‌های ۱۸۴۸—۱۸۵۰ درفرانسه»

... چگونگی وضع دهقانان فرانسه درآن‌هنگام‌که استقرارجمهوری بارهای سنگین تازه‌ای بربارهای پیشین آنان افزود، مفهوم است. می‌بینیم که استثمار دهقانان فقط ازلحاظ **شکل** با استثمارپرولتاریای صنعتی فرق دارد. استثمارگر دراین‌جا نیز همان **سرمایه** است. فرد سرمایه‌دار فرد دهقان را ازطریق **رهن‌گرفتن** و **رباخواری** استثمار می‌کند وطبقهٔ سرمایه‌داران طبقهٔ دهقانان را ازطریق **مالیات‌های**

۱. در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ به‌جای عبارت «عناصری از معلومات خویش» گفته شده است: «عناصری از معلومات سیاسی و عمومی خویش».—م. ت.

دولتی استثمار می‌کند. عنوان مالکیت دهقانی در حکم طلسمی‌است که سرمایه تاکنون به‌کمك آن دهقانان را در قبضهٔ قدرت خود نگاه‌داشته ودستاویزی است که سرمایه آن‌را برای‌برانگیختن‌دهقانان علیه پرولتاریای صنعتی به‌کار می‌برد. فقط سقوط سرمایه می‌تواند موجب برپایی دهقان گردد، فقط دولت پرولتری ضد سرمایه‌داری می‌تواند به‌فقر اقتصادی وانحطاط اجتماعی دهقان پایان دهد.

جمهوری‌قانون اساسی[1] عبارت است‌ازدیکتاتوری‌استثمارگران متحد دهقان و جمهوری **سوسیال دموکراتیك** یا **سرخ** عبارت است ازدیکتاتوری متحدین دهقان...

ژانویه—۱ .نوامبرسال ۱۸۵۰

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۷، متن آلمانی: صفحهٔ ۸۴، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۸۵—۸۶.

لنین

* ازمقالهٔ «تظاهرات اول مه پرولتاریای انقلابی»

... طبقهٔ کارگر توده‌های زحمتکش واستثمار شونده را که از حقوق ابتدایی محروم هستند وبه‌وضع‌نومیدی‌آوری دچارشده‌اند، بمیدان عمل انقلابی می‌کشاند. طبقهٔ کارگر مبارزهٔ انقلابی را به‌این توده‌ها می‌آموزد، آن‌ها را برای عمل انقلابی می‌پروراند و به‌آنان توضیح می‌دهد که راه چاره ونجات کجا ودرچیست.طبقهٔ کارگر این امررا نه باحرف، بلکه باعمل، با نشان‌دادن نمونه و

1. Die konstitutionelle Republik

آن‌هم نه نمونهٔ ماجراجویی قهرمانان منفرد، بلکه با نمونهٔ عمل انقلابی توده‌ای که خواست‌های سیاسی و اقتصادی را با هم درمی‌آمیزد، انجام می‌دهد...

۱۵ ژوئن سال ۱۹۱۳

لنین، **مجموعهٔ کامل آثار**، جلد ۲۳، متن روسی: **صفحهٔ** ۳۵۲، جلد ۱۹، ترجمهٔ آلمانی: **صفحهٔ** ۲۱۴.

لنین

* ازمقالهٔ «انتخابات مجلس مؤسسان دیکتاتوری پرولتاریا»

...

۸) نیروی پرولتاریا در هر کشور سرمایه‌داری به‌مراتب بیش از نسبت پرولتاریا به‌کل جمعیت است. علت این امر آن‌است که پرولتاریا برمحور وبراعصاب تمام سیستم اقتصادی سرمایه‌داری ازنظر اقتصادی تسلط دارد وعلاوه برآن ازنظر اقتصادی وسیاسی بیانگر منافع واقعی اکثریت عظیم زحمتکشان جامعهٔ سرمایه‌داری است.

بدین سبب پرولتاریا حتی زمانی که اقلیت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد (یا زمانی که پیش‌آهنگ آگاه وواقعاً انقلابی پرولتاریا اقلیت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد)، توانایی آن‌را دارد که هم بورژوازی را سرنگون سازد وهم سپس ازمیان تودهٔ نیمه پرولتر وخرده بورژوا که هیچگاه از پیش به‌سودفرمانروایی پرولتاریا سخن نخواهند گفت وشرایط وهدف‌های این‌فرمانروایی را درك نخواهند کرد وفقط براساس‌تجارب بعدی‌خویش‌به‌ناگزیری وصحت وقانونمندی دیکتاتوری پرولتاریا معتقد خواهند شد، متحدان بسیاری به‌سوی خود جلب کند.

۹) سرانجام در هــر کشور سرمایه‌داری همیشه قشرهای بسیــار گسترده‌ای از خرده‌بورژوازی وجود دارند که به‌طور ناگزیرمیان سرمایه و کارنوسان می‌کنند. پرولتاریا برای پیروزی خود بایداولا لحظهٔ حملهٔ قطعی بربورژوازی را به‌درستی برگزیند و ضمناً دراین تعیین لحظه چگونگی گسست رشتهٔ اتحاد میان بورژوازی‌ومتحدان خرده‌بورژوازی آن یا ناپایداری اتحاد میان آن‌ها وغیره را در نظربگیرد. ثانیاً پرولتاریا پس ازاحرازپیروزی باید ازاین‌تزلزلات خرده‌بورژوازی چنان استفاده کندکه آن‌را بی‌طرف سازد ونگذارد خرده‌بورژوازی درکنار استثمارگران قرارگیــرد وبتواند به‌رغم تزلزلات آن تا مدت معینی پابرجا ماند وغیره وغیره.

۱۰) یکی از شرایط لازم آماده ساختن پرولتاریا برای پیروزی عبارت است ازمبارزهٔ طولانی وسرسخت وبی‌امان علیه‌اپورتونیسم، رفرمیسم، سوسیال شوینیسم وانواع دیگــر نفوذها و جریان‌های بورژوایی که پیدایش آن‌ها تا زمانی که پــرولتاریا در محیط سرمایه‌داری عمل می‌کند، ناگزیر خواهد بود. بدون این مبارزه وبدون آن‌که پیروزی کامل بــراپورتونیسم از پیش در جنبش کارگری به‌دست آمده باشد، سخنی هم ازدیکتاتوری پــرولتاریا نمی‌تواند درمیان باشد. اگربلشویسم ازپیش یعنی درطول سال‌های ۱۹۰۳ ــ ۱۹۱۷ فن پیــروزی برمنشویک‌ها و بــه‌بیان دیگر براپورتونیست‌ها، رفرمیست‌ها وسوسیال شوینیست‌ها وطرد قاطع آنان از حزب پیش‌آهنگ پرولتری را نیاموخته بود، نمی‌توانست در سال‌های ۱۹۱۷ــ۱۹۱۹ بربورژوازی پیروز شود...

۱۶ دسامبر سال ۱۹۱۹

لنین، مجموعهٔ کامل آثار، جلد ۴۵، متن روسی: صفحهٔ ۲۳ــ۲۴، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۲۶۴ــ۲۶۵.

لنین

*** از «تزهای مربوط به‌وظایف اساسی کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی»**

...پرولتاریا فقط بدان‌سبب انقلابی می‌شودکه درچارچوب تنگ صنفی خود محدود نمی‌ماند ودرتمام مظاهر وعرصه‌های زندگی اجتماعی نقش رهبرتمام تودهٔ زحمتکش واستثمار شونده را ایفا می‌کند. تحقق دیکتاتوری پرولتاریا بدون آمادگی و توانایی پرولتاریا برای بزرگترین‌فداکاری‌ها به‌خاطر پیروزی‌بربورژوازی میسر نخواهد بود. تجربهٔ روسیه دراین زمینه دارای اهمیت‌اصولی واهمیت عملی است: اگرپرولتاریا بیش ازهمه فداکاری نمی‌کرد ودردشوارترین ادوار فشار وجنگ واقدام بورژوازی جهانی به محاصرهٔ اقتصادی کشورما، سخت‌تر ازهمه گرسنگی نمی‌کشید، آن‌وقت نمی‌توانست دیکتاتوری خود را تحقق بخشد واحترام همگانی واعتماد تمام تودهٔ زحمتکش را به‌سوی خود جلب کند...

ژوئن—ژوئیهٔ سال ۱۹۲۵

لنین، مجموعهٔ کامل آثار، متن روسی: جلد ۴۱، صفحهٔ ۱۹۳—۱۹۴، ترجمهٔ آلمانی: جلد ۳۱، صفحهٔ ۱۸۲.

حزب کمونیست
پیشاهنگ طبقهٔ کارگر

ك. ماركس و ف. انگلس

*** از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»**

... وجه تمایز کمونیست‌ها با دیگر احزاب پرولتری تنها در آن است‌که ازیك‌سو درمبارزات پرولترهای ملت‌های گوناگون منافع مشترك مجموعهٔ پرولتاریا را که به‌ملیت بستگی ندارد، برجسته می‌کنند وبرای آن ارزش قائلند وازسوی‌دیگر درمراحل‌گوناگون گسترش مبارزه میان پرولتاریا وبورژوازی همیشه بیانگر منافع جنبش درمجموع آن هستند.

بنابراین کمونیست‌ها در عرصهٔ عمل قاطع‌ترین بخش‌احزاب کارگری تمام کشورها هستند که احــزاب کارگری دیــگر را به‌پیشروی برمی‌انگیزند ودرعرصهٔ تئوریك برتری آنان بربقیهٔ‌تودهٔ پرولتاریا درآن است‌که شرایط وچگونگی سیر جنبش پرولتری و پی‌آمدهای کلی آن‌را به‌روشنی درمی‌یابند.

هدف عاجل کمونیست‌ها همان است که دیگراحزاب‌پرولتری درپی‌آنند، یعنی تشکل پرولتاریا به‌صورت یك طبقه، برانداختن تسلط بورژوازی وتصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا.

... اما مالکیت خصوصی امروزین بورژوایی آخــرین و کامل‌ترین مظهر آنچنان شیوهٔ تولید وتملك است‌که بر تضادهای طبقاتی واستثمار انسان‌ها به‌دست انسان‌های دیگر[1] استوار است. بدین مفهوم کمونیست‌ها می‌توانند تئوری خود را دریك عبارت

۱. در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ به‌جای عبارت «انسان‌ها به‌دست انسان‌های‌دیگر» گفته شده است: «استثمار اکثریت به‌دست اقلیت».ـــم. ت.

خلاصه کنند: برانداختن مالکیت خصوصی...

...کمونیست‌ها در راه هدف‌ها ومنافع فوری طبقهٔ کارگر مبارزه می‌کنند، ولی همزمان با آن در جنبش امروزی از فردای جنبش نیز دفاع می‌کنند...

...کمونیست‌ها همه‌جا از هرجنبش انقلابی که ضد نظام اجتماعی وسیاسی موجود باشد پشتیبانی می‌کنند. کمونیست‌ها در تمام این جنبش‌ها، مسألهٔ مالکیت را، صرفنظر ازاین‌که شکل کمتر یا بیشتر تکامل یافته به‌خود گرفته باشد، به‌عنوان مسألهٔ بنیادی جنبش درجای اول قرار می‌دهند.

سرانجام کمونیست‌ها همه‌جا برای برقراری اتحاد و توافق درمیان احزاب دمکرات همهٔ کشورها جهد می‌ورزند.

کمونیست‌ها پنهان نگاه‌داشتن نظریات ونیات خویش را، ننگ می‌دانند وآشکارا اعلام می‌دارند که تحقق هدف‌های آن‌ها تنها ازطریق سرنگونی قهرآمیز تمام نظام اجتماعی موجود، میسر خواهد بود. بگذار طبقات فرمانروا در پیشگاه انقلاب کمونیستی برخود بلرزند. پرولترها دراین انقلاب چیزی جز زنجیرهای‌خود از کف نخواهند داد. ولی جهانی را به‌چنگ می‌آورند.

پرولترهای همهٔ کشورها متحد شوید!

دسامبرسال ۱۸۴۷ــژانویهٔ سال ۱۸۴۸

ک. مارکس و ف. انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمهٔ جدید فارسی، سال ۱۳۵۴، از انتشارات حزب تودهٔ ایران.

ك. مارکس

* از «بیانیهٔ مؤسسان جمعیت بین‌المللی کارگران»

این جمعیت در تاریخ ۲۸ سپتامبر سال ۱۸۶۴
در یك جلسهٔ علنی درتالار سنت مارتین، بخش
لونگ ایکر[1] لندن بنیاد نهاده شد

... یکی ازعوامل لازم برای موفقیت‌که تعداد باشد،هم‌اکنون برای کارگران تأمین است، ولی تعداد فقط زمانی کفهٔ ترازو را سنگین می‌کند که توده دریك سازمان گردآید ودانش رهنمونش باشد. تجربهٔ گنشته نشان داده است که بی‌اعتنایی به‌اتحاد برادرانه‌ای‌که باید میان کارگران کشورهای مختلف وجود داشته باشد وآن‌هارا به‌پشتیبانی جدی ازیکدیگر درپیکاربرای رهایی برانگیزد، کیفرش عبارت خواهد بود از شکست عمومی اقدامات پراکندهٔ آنان...

اکتبر سال ۱۸۶۴

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۱۶، متن آلمانی: صفحهٔ ۱۲-۱۳، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۱۵-۱۱.

ك. مارکس

* از«گزارش‌مربوط به‌فعالیت‌چهارسالهٔشورای کل‌جمعیت‌بین‌المللی کارگران»

... حتی در مساعدترین شرایط سیاسی نیز هرکامیابی جدی طبقهٔ

1. Long Acre

کارگر درگروپختگی سازمان خواهد بود، زیرا سازمان است که این طبقه را تعلیم می‌دهد ونیرویش را متمرکز می‌سازد.

حتی سازمان طبقهٔ کارگر یك‌کشور نیز درصـورت نقص تشکل این طبقه در کشورهای دیگر دستخوش خطرشکست خواهد بود، زیرا همهٔ کشورها در بازارجهانی با یکدیگر رقابت دارند و بدین‌جهت دریکدیگر تأثیر متقابل می‌بخشند. فقط اتحاد بین‌المللی طبقهٔ کارگر می‌تواند پیروزی قطعی این طبقه را تأمین کند...

۱ سپتامبر سال ۱۸۶۴

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۱۶، متن آلمانی: صفحهٔ ۳۲۲، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۳۳۶.

ك. مارکس و ف. انگلس

* از «قطعنامهٔ کنفرانس نمایندگان جمعیت بین‌المللی کارگران»

کنفرانس در تاریخ **۱۷ تا ۲۵ سپتامبر سال۱۸۷۱**
در لندن برگزار شد

... نظر به‌این‌که:

طبقهٔ کارگر در برابر قدرت متحد طبقات ثروتمنـــد فقط به‌صورت طبقهٔ متشکل در حزب سیاسی خاصی که رویاروی همهٔ احزاب قدیمی طبقات ثروتمند ایستاده باشد می‌تواند عمل کند،

واین تشکل طبقهٔ کارگر دریك حزب سیاسی برای تامین پیروزی انقلاب اجتماعی ونیل به‌هدف نهایی آن یعنی برانداختن طبقات ضرورت دارد،

واتحاد نیروها که طبقهٔ کارگرهم‌اکنون در نتیجهٔ مبارزهٔ

اقتصادی بدان دست یافته است، باید در مبارزهٔ این طبقه علیه‌قدرت سیاسی استثمارکنندگان طبقهٔ کارگرنیز به‌عنوان اهرمی به‌کاررود،

کنفرانس به‌اعضای **انترناسیونال** یادآور می‌شودکه:

درمبارزهٔ طبقهٔ کارگرجنبش اقتصادی وعمل سیاسی این‌طبقه بایکدیگر پیوند ناگسستنی دارند.

سپتامبر—اکتبر سال ۱۸۷۱

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۱۷، متن آلمانی: صفحهٔ ۴۲۲، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۴۲۷.

ف. انگلس

✻ ازنامه «به گرسن تیری‌یر»

لندن، ۱۸ دسامبر ۱۸۸۹

... مطلب را ازنکته‌ای که با شما موافقت ندارم، آغاز می‌کنم.

شما هرگونه عمل مشترك با احزاب دیگر وحتی عمل مشترك کوتاه مدت با آن‌ها را ازنظر اصولی به‌کلی رد می‌کنید. اما من به‌حدکافی انقلابی هستم که استفاده ازاین وسیله را نیز در مواردی که سودمندی بیشتریا کمترین زیان را دربرداشته باشد، به‌طورمطلق برای خود غدغن نکنم.

ما دراین مورد باهم‌موافقت داریم که پرولتاریا بدون‌انقلاب قهرآمیز نمی‌تواند به‌فرمانروایی سیاسی‌که یگانه در ورود به‌جامعهٔ نوین است، دست یابد.

مارکس ومن ازسال ۱۸۴۷ تأکید کرده‌ایم که پرولتاریابرای آن‌که درلحظهٔ قطعی به‌حد کافی نیرومند باشد وبتواند پیروزشود،

باید حزب خاصی متمایز از همهٔ احزاب دیگر ودرنقطهٔ مقابل آنان وبه‌بیان دیگر حزب طبقاتی خودآگاه تشکیل دهد.

ولی این بدان معنی نیست که این حزب نمی‌تواند ازاحزاب دیگر به‌طورموقت برای هدف‌های خود استفاده کند ونیز بدان معنی نیست که نمی‌تواند ازاحزاب دیگر در زمینهٔ اقداماتی که مستقیماً به‌سود پرولتاریا تمام می‌شود یا به‌پیشرفت در زمینهٔ رشد اقتصادی یا آزادی سیاسی کمك می‌کند، به‌طور موقت پشتیبانی کند...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۳۷، متن آلمانی: صفحهٔ ۳۲۶، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۲۷۴ ــ ۲۷۵.

لنین

*** از مقالهٔ «برنامهٔ ما»**

... ما تمام وکمال برتئوری مارکس تکیه داریم: این تئوری برای نخستین‌بار سوسیالیسم را ازپندارگرایی به‌علم تبدیل کرد واین‌علم را برمبانی محکم مستقر ساخت و راهی را که باید به‌پیروی ازآن این علم را به‌پیش برد وتمام اجزاء آن‌را تکمیل کرد، مشخص ساخت... این‌تئوری وظیفهٔ واقعی حزب انقلاب سوسیالیستی را توضیح داده و تأکید کرده است که وظیفهٔ حزب برنامه‌پردازی‌برای نوسازی جامعه، موعظه‌خوانی برای سرمایه‌داران ودنباله‌روهای‌آنان دربارهٔ بهبود وضع کارگران نیست، توطئه چینی نیست، **بلکه سازماندهی مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا ورهبری این مبارزه است که تصرف‌قدرت‌سیاسی‌توسط پرولتاریا وسازمان دادن‌جامعهٔ‌سوسیالیستی،**

هدف نهایی آنرا تشکیل می‌دهد...

اکتبر سال ۱۸۹۹

لنین، مجموعهٔ کامل آثار، جلد ۴، متن روسی: صفحهٔ ۱۸۲ — ۱۸۳، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۲۵۴ — ۲۵۵.

لنین

* ازکتاب «چه باید کرد؟»

... نقش مبارزپیشرو را فقط حزبی‌که تئوری پیشرو رهنمونش‌باشد، می‌تواند ایفا کند...

پائیز ۱۹۰۱—فوریهٔ ۱۹۰۲

لنین، چه‌باید کرد، ترجمهٔ جدید فارسی، از انتشارات حزب تودهٔ ایران، سال ۱۳۵۴، صفحهٔ ۲۱.

لنین

* از «تزهایی دربارهٔ کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی»

...

۴) تأمین پیروزی بر سرمایه‌داری مستلزم برقراری رابطهٔ صحیح میان حزب کمونیست رهبری کننده، طبقهٔ انقلابی یعنی پرولتاریا وتوده یعنی مجموع زحمتکشان واستثمار شوندگان است. فقط‌حزب کمونیست، چنانچه این حزب واقعاً پیش‌آهنگ طبقهٔ انقلابی باشد، بهترین نمایندگان این طبقه را درخود جمع داشته باشد، از

کمونیست‌های کاملا آگاه وصدیقی مرکب باشدکه در عرصهٔ پیکار انقلابی سرسخت تجربه‌آموخته وآبدیده شده باشند ونیز چنانچه این حزب بتواند با سراپای زندگی طبقهٔ خود وازطریق این طبقه با تمام تودهٔ استثمار شوندگان پیوند ناگسستنی برقرار سازد واعتماد کامل این طبقه واین توده را جلب کند، قادرخواهد بود پرولتاریا را درمبارزهٔ نهایی کامـلا بی‌امان وقاطع علیه تمام نیـروهای سرمایه‌داری رهبری کند. ازسوی دیگر فقط زیررهبری چنین حزبی است که پرولتاریا می‌تواند تمام نیروی شورانقلابی خویش را به‌کار اندازد وبی‌علاقگی ناگزیر وگاه مقاومت اقلیت ناچیز آریستوکراسی کارگری فاسد شده توسط سرمایه‌داری و سران قدیمی تریدیونیون‌ها وشرکت‌های تعاونی و غیره را خنثی کند،ـ فقط زیررهبری چنین حزبی استکه پرولتاریا می‌تواند تمام‌نیروی خود را که به‌حکم چگونگی نظام اقتصادی جامعهٔ سرمایـه‌داری به‌مراتب بیش ازنسبت آن درمیان جمعیت است، به‌کاراندازد...

ژوئن-ژوئیهٔ سال ۱۹۲۰

لنین، **مجموعهٔ کامل آثار، متن روسی: جلد ۴۱، صفحهٔ ۱۸۷**، ترجمهٔ آلمانی: جلد ۳۱، صفحهٔ ۱۷۵ — ۱۷۶.

ف. انگلس

*** ازنامه «به آگوست ببل»**

لندن، ۶ ژوئن سال ۱۸۸۴

... ما هنوز مانند سال ۱۸۴۸ اپوزیسیون‌آینده هستیم ونیازمندآنیم که‌قاطع‌ترین حزب از میان احزاب کنونی به‌قدرت رسد تا ما در

قبال آن به‌اپوزیسیون حال بدل شویم. رکود سیاسی وبه‌بیان دیگر مبارزه بی‌فایده وبی‌معنای کنونی احزاب رسمی نمی‌تواند مـــدت زیادی برای ما سودمند باشد. ولی درمورد مبارزات ترقیخواهانهٔ این احزاب درهنگامی که مرکز ثقل پیوسته به‌چپ می‌گراید مطلب برمنوال دیگری است... با هرگرایشی که به‌چپ انجام می‌گیرد، امتیازهای تازه‌ای برای کارگران قائل می‌شوند... ومهم‌تر ازهمه آن‌که عرصهٔ کارزار بیش از پیش برای نبرد قطعی پاك می‌شود و موضع احزاب پیوسته روشن‌تر وآشکارتر می‌گردد. من این سیر آهسته، ولی پیوسته جمهوری فرانسه به‌سوی نتیجهٔ نهایی ناگزیر یعنی تجزیه به دو اردوگاه متضاد را که در یك اردوگـــاه آن بورژواهای رادیکال‌ــسوسیالیست کاذب و در اردوگاه دیگـــر کارگران واقعاً انقلابی قراردارند، یکی از جدی‌ترین حوادث می‌دانم وامیدوارم که این سیر متوقف نشود...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۳۶، متن آلمانی: صفحهٔ ۱۵۹ ــ ۱۶۰، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۱۳۹.

مبارزه برای تأمین
دمکراسی جزئی از
مبارزه برای سوسیالیسم
است

ف. انگلس

*** ازمقالهٔ «انتقاد ازطرح برنامهٔ سوسیال دموکراتیك سال۱۸۹۱»**

... ازترس تجدید قانون ضد سوسیالیست‌ها[۱] ویا به‌خاطر برخی مطالب پیش ازموقعی‌که در دوران تسلط این قانون اظهارشده‌است اکنون می‌خواهند که حزب، نظام قانونی‌موجود در آلمان را برای عملی ساختن مسالمت‌آمیز تمام خواست‌های خویش، کافی بشناسد. سعی دارند خود وحزب را متقاعد کنندکه «جامعهٔ کنونی درجریان رشد خود اندك اندك به‌سوسیالیسم بدل می‌شود»، بی‌آن‌که ازخود بپرسند اگرحال برچنین منوال باشد، آنگاه آیا جامعه با همین ناگزیری ازچارچوب نظام اجتماعی کهنه شدهٔ خود برون نخواهد زد یعنی این غشاء کهنه را با قهروشدتی خرچنگ‌وار ازهم‌نخواهد درید وعلاوه برهمهٔ این‌ها درکشوری چون آلمان این وضع ازهم‌گسیختگی زنجیرهای نظام سیاسی نیمه مطلقه ودرعین حال‌به‌غایت درهم و برهم را درپیش نخواهد داشت؟ می‌توان چنین تصوری را به‌خود راه داد که درکشورهایی‌که نمایندگان خلق قدرت‌تامه را در دست خود متمرکز کرده باشند وآن‌هم فقط درصورت برخورداری ازپشتیبانی اکثریت خلق، انجام هرآنچه را که بخواهند، به‌موجب اصول قانون اساسی، میسر باشد، یعنی درجمهوری‌های‌دموکراتیکی چون فرانسه‌وامریکا ودر رژیم‌های سلطنتی نظیر انگلیس... جامعهٔ

۱. قانون ضد سوسیالیست‌ها، رجوع شود به‌توضیح شمارهٔ ۲۶ در بخش«حواشی» ترجمهٔ فارسی کتاب دولت و انقلاب، ترجمهٔ جدید فارسی، سال ۱۳۵۵، از انتشارات حزب تودهٔ ایران.ـم.

کهنه بتواند ازراه مسالمت آمیز به‌جامعهٔ نوین بدل گردد. ولی در آلمان که دولتش تقریباً قدرقدرت است و رایشتاگ (مجلس) و تمام مؤسسات انتخابی دیگر فاقد قدرت واقعی هستند، اعـلام چنین مطلبی آن‌هم بی‌هیچ ضرورت، معنایش برداشتن برگ انجیر ساترازروی سلطنت مطلقه وخود را ساتربرهنگی آن ساختن‌است.

چنین سیاستی جزآن‌که حزب را برای مدتی طولانی به‌راه غلط بکشاند، نتیجهٔ دیگری به‌بار نخواهد آورد. مسائل سیاسی کلی و تجریدی را در ردهٔ اول قرار می‌دهند و بدینسان مسائل عاجل مشخص را که در همان نخستین رویدادهای مهم، درنخستین بحران سیاسی، خود به‌خود در دستور روز قرار می‌گیرند، پوشیده می‌دارند. از این عمل جزآن‌که حزب ناگهان در لحظهٔ قطعی درمانده از کار درآید و در مسائل قاطع ابهام و فقدان وحدت در آن حکمفرما شود، زیرا چنین مسائلی هیچگاه در آن بررسی نشده‌اند، چه‌نتیجهٔ دیگری ممکن است به‌بار آید؟... این فراموشی نظریات سترگ بنیادی به‌خاطر منافع‌آنی روز، این تلاش و تقلا برای رسیدن به‌کامیابی‌های گذرا بدون در نظرگرفتن پی‌آمدهای آن و به‌بیان دیگر آیندهٔ جنبش را فدای حال کردن، ممکن است انگیزه‌های «شرافتمندانه»هم داشته باشد. ولی این اپورتونیسم است و اپورتونیسم خواهد ماند و اپورتونیسم «شرافتمندانه» هم چه‌بسا خطرناک‌تر از هر چیز است...

ژوئن سال ۱۸۹۱

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۲، متن آلمانی: صفحهٔ ۲۳۴ ــ ۲۳۵، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۲۳۶ ــ ۲۳۷.

ف. انگلس

* از نامه «به پل لافارگ»[1]

لندن، ۶ مارس سال ۱۸۹۴

... فرق میان جمهوری وسلطنت در رابطه‌اش با پرولتاریا فقط در آن‌است که جمهوری شکل سیاسی **حاضر و آماده‌ای** است برای فرمانروایی آیندهٔ پرولتاریا. برتری شما در قیاس با ما در آن است که شما اکنون جمهوری دارید و حال آن‌که ما برای استقرار آن به‌بیست و چهار ساعت وقت نیاز داریم. ولی جمهوری نیز مانند هر شکل حکومتی دیگر برحسب محتوی خود مشخص می‌گردد یعنی تا زمانی که جمهوری شکل فرمانروایی **بورژوازی** را تشکیل می‌دهد، بسان هر رژیم سلطنتی دشمن ما است (صرفنظر از چگونگی **اشکال** بروز این دشمنی). بدینسان جمهوری راماهیتاً یك شکل سوسیالیستی تلقی کردن و یا تا زمانی که جمهوری در قبضهٔ قدرت بورژوازی است، انجام وظایف سوسیالیستی را بدان اعتماد کردن، جز یك پندار به‌کلی باطل چیز دیگری نیست. ما می‌توانستیم آن‌را به‌عقب‌نشینی‌هایی واداریم، ولی هرگز انجام وظایف خودمان را به‌آن محول نخواهیم ساخت، مگر درصورتی که بتوانیم آن‌را با برخورداری از پشتیبانی اقلیتی‌کنترل کنیم‌که نیرومندیش به‌اندازه‌ای باشد که روزی بتواند به‌اکثریت بدل گردد...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۳۹، متن آلمانی: صفحهٔ ۲۱۵ ــ ۲۱۶، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۱۸۴.

۱. پل لافارگ (۱۸۴۲ ــ ۱۹۱۱) شخصیت نامی جنبش کارگری فرانسه و جنبش کارگری بین‌المللی و یکی از بنیادگذاران حزب کارگری فرانسه.ــم.

لنین

*** از رسالهٔ «وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه»**

...فقط پرولتاریاست که می‌تواند **مبارز پیشگام** راه آزادی سیاسی و دگرگونی‌های دموکراتیک باشد، زیرا اولا بازتاب ستمگری سیاسی در زندگی پرولتاریا از همه شدیدتر است و این ستمگری مانع آن است که در وضع این طبقه که نه‌به‌مقامات عالیه وحتی به ماموران دولتی دسترسی و نه در افکار عمومی نفوذی دارد، کوچك‌ترین بهبودی پدید آید. ثانیاً فقط پرولتاریاست که می‌تواند دموکراتیزه شدن نظام سیاسی و اجتماعی را به‌فرجام رساند، زیرا دموکراتیزه شدن این نظام، موجب خواهد شد که این نظام به‌دست کارگران افتد. به‌همین جهت **درآمیزی** فعالیت دموکراتیك طبقهٔ کارگر با دموکراتیسم طبقات و گروه‌های دیگر، نیروی جنبش دموکراتیك و مبارزهٔ سیاسی را **تضعیف** خواهد کرد، از قاطعیت و پیگیری این مبارزه خواهد کاست و آن‌را برای سازش مستعدتر خواهد ساخت. برعکس **تمایز** طبقهٔ کارگر در نقش مبارز پیشگام راه دگرگونی‌های دموکراتیك، جنبش دموکراتیك و مبارزه برای آزادی‌های سیاسی را تقویت خواهد کرد، زیرا طبقهٔ کارگر تمام عناصر دیگر دموکراتیك و اپوزیسیون سیاسی را **به‌پیش خواهد راند**، لیبرال‌ها را به‌سوی رادیکال‌های سیاسی و رادیکال‌ها را به سوی گسست قطعی پیوند با تمام نظام سیاسی و اجتماعی جامعهٔ کنونی خواهد راند...

پایان سال ۱۸۹۷

لنین، وظایف سوسیال دمکرات‌های روسیه، ترجمهٔ جدید فارسی، از انتشارات حزب تودهٔ ایران، سال ۱۳۵۴، صفحهٔ ۱۲.

لنین

* ازکتاب «چه باید کرد؟»

...کسی که در عمل فراموش کند که «کمونیست‌ها از هر جنبش انقلابی پشتیبانی‌می‌کنند»[1] وبدین‌جهت‌ماموظفیم **وظایف‌دموکراتیك عمومی را در برابر تمام مردم** بیان داریم ورویآن‌ها تکیه کنیم، بی‌آن‌که حتی برای یك لحظه معتقدات سوسیالیستی خود را پنهان داریم، سوسیال دموکرات نخواهد بود. کسی که در عمل‌فراموش کند که هر مسألهٔ دموکراتیك عامی را باید **پیش از دیگران** طرح کند، برجسته سازد و حل‌کند، سوسیال دموکرات نخواهد بود...

پائیز سال ۱۹۵۱ـفوریهٔ ۱۹۵۲

لنین، **چه باید کرد؟**، ترجمهٔ جدید فارسی، از انتشارات حزب تودهٔ ایران، سال ۱۳۵۴، صفحهٔ ۶۱.

لنین

* ازکتاب «دوتاکتیك سوسیال دمکراسی درانقلاب دموکراتیك»

...کسی که بخواهد از راهی سوای دموکراسی سیاسی به‌سوی سوسیالیسم گام بردارد، ناگزیر به‌نتایجی می‌رسد که هم از نظر اقتصادی وهم از نظر سیاسی پوچ وارتجاعی هستند...

...برای آن‌که پرولتاریا در مبارزه علیه دموکراسی ناپیگیر بورژوایی دست بسته نماند، باید به‌قدرکافی آگاه و نیرومند باشد

۱. به‌نقل از **مانیفست-حزب کمونیست**، ترجمهٔ جدید فارسی، از انتشارات حزب تودهٔ ایران، سال ۱۳۵۴، صفحهٔ ۱۲۵ـ۱۲۶.ـم.

که دهقانان را به‌سطح خودآگاهی انقلابی برکشد، عملیات تعرضی آنان‌را رهبری کند و بدینسان دموکراسی پرولتری پیگیر را به دست خویش تحقق بخشد...

ژوئن–ژوئیهٔ سال ۱۹۰۵

لنین، **آثار منتخبه** (در دوجلد)، ترجمهٔ فارسی، جلد اول، بخش دوم، صفحهٔ ۶۴، (با مختصر اصلاح ترجمهٔ سال ۱۹۵۲).

لنین

*** از مقالهٔ «انقلاب سوسیالیستی وحق خودسامانی ملل»**

...انقلاب سوسیالیستی یك عمل واحد و نبرد واحد در یك جبههٔ واحد نیست، بلکه یك دوران کامل تصادمات طبقاتی حاد وسلسلهٔ درازی از نبردها در سراسر جبهه یعنی درزمینهٔ کلیهٔ مسائل‌اقتصادی و سیاسی و به‌بیان دیگر نبردهایی خواهد بود که فقط از طریق سلب مالکیت از بورژوازی به‌تحقق خواهد پیوست. اشتباه بنیادی عمیقی خواهد بود اگر تصور شود که مبارزه درراه دموکراسی می‌تواند پرولتاریا را از انقلاب سوسیالیستی باز دارد یا این انقلاب را تحت‌الشعاع قرار دهد و پرده به‌روی آن بکشد و غیره. برعکس همانگونه که سوسیالیسم پیروزمند بدون تحقق دموکراسی کامل، ممکن نیست، به‌همانگونه نیز پرولتاریا بدون مبارزهٔ انقلابی همه جانبه و مستمر در راه دموکراسی نمی‌تواند برای پیروزی بر بورژوازی آماده شود...

ژانویه–فوریهٔ ۱۹۱۶.

لنین، **مجموعهٔ کامل آثار**، متن روسی: جلد ۲۷، صفحهٔ ۲۵۳، ترجمهٔ آلمانی: جلد ۲۲، صفحهٔ ۱۴۵.

لنین

*** از نامه «به اینسا آرماند»**

۲۵ دسامبر سال ۱۹۱۶

...باید هنر آن‌را داشت که مبارزه در راه دموکراسی و مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی را **بایکدیگر درآمیخت** و ضمن آن اولی را **تابع** دومی کرد. همهٔ دشواری کار در همین و جان کلام هم در همین است...

لنین، **مجموعهٔ کامل آثار**، متن روسی: جلد ۴۹، صفحهٔ ۳۴۷، ترجمهٔ آلمانی: جلد ۳۵، صفحهٔ ۲۴۱.

اشکال مبارزهٔ طبقهٔ کارگر، وسایل و شیوه‌های احراز قدرت سیاسی

ك. ماركس

*** از متن تندنویس «سخنرانی مارکس دربارهٔ عمل سیاسی طبقهٔ کارگر»**

مستخرج ازصورتجلسهٔ کنفرانس ۲۱ سپتامبرسال
۱۸۷۱ «جمعیت‌بین‌المللی کارگران» در لندن

...ما باید به‌دولت‌ها چنین اعلام کنیم: ما می‌دانیم که شما قدرت مسلحی علیه پرولترها، هستید، ما هرجا که ممکن باشد از راه مسالمت‌آمیز علیه شما مبارزه خواهیم کرد و وقتی ضرورت پیدا کند، این مبارزه را به‌کمك اسلحه انجام خواهیم داد...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۱۷، متن آلمانی: صفحهٔ ۶۵۲، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۶۴۹.

ك. ماركس

*** از «مصاحبهٔ خبرنگار مخصوص روزنامهٔ «شیکاگوتریبون» با کارل مارکس»**

... این انقلاب‌ها توسط اکثریت خلق انجام می‌گیرد. انقلاب‌ها نه به‌نیروی یك حزب، بلکه به نیروی مجموعهٔ یك ملت به‌تحقق می‌پیوندند...

نیمهٔ اول دسامبر سال ۱۸۷۸

روزنامهٔ شیکاگو تریبون، ۵ ژانویهٔ سال ۱۸۷۹.

ف. انگلس

* از نامه «به آگوست ببل»

لندن، ۲۸ اکتبر سال ۱۸۸۲

...به‌مقالهٔ دوم، من توانستم فقط یك نظر سریع بیندازم، زیرا دو–سه‌نفر پی‌درپی مانع کار شدند، در غیر این‌صورت از چگونگی‌تصور نگارندهٔ آن مقاله دربارهٔ انقلاب، متوجه نفوذ فرانسوی‌ها می‌شدم‌و قطعاً فلمار۱ خودمان را می‌شناختم. تو این جانب مطلب را کاملا درست دریافته‌ای۲. عبارت «یك تودهٔ ارتجاعی»۳ همانگونه که از دیرباز انتظارش می‌رفت، سرانجام در تصور او راجع به‌انقلاب، جای خود را پیدا می‌کند: همهٔ احزاب رسمی در یك کلاف به‌هم پیچیده – **این طرف خط**، و ماسوسیالیست‌ها در یك ستون‌موزون، **آن طرف خط** قرار داده شده‌ایم. آنگاه یك‌نبرد قطعی عظیم، وبا همان ضربت اول پیروزی در سراسر خط جبهه نصیب ما می‌شود. ولی جریان امور در عالم واقعی به‌این سادگی‌ها نیست. برعکس

1. Vollmar

۲. ببل ضمن مقاله‌ای تحت عنوان **لغو قانون ضد سوسیالیست‌ها** دو مقاله‌ای را که فلمار نگاشته بود و به‌ویژه مقالهٔ دوم او را سخت مورد انتقاد قرار می‌دهد، زیرا فلمار درآن‌مقاله، حزب‌را به‌اتخاذتاکتیك اقدامات‌شورشی‌توطئه‌گرانه فرا می‌خواند و ببل چنین تاکتیکی را برای حزب مضر می‌دانست. انگلس در نامهٔ مورخ اول اکتبر ۱۸۸۲ تاکید می‌کرد که لحن تند و دور از احتیاط این‌گونه مقالات زیان‌ها و قربانی‌های غیر لازم برای حزب به‌بار خواهد آورد.–م.

۳. این عبارت یکی از تزهای لاسال است که در کنگرهٔ گتای حزب سوسیال دموکرات آلمان به‌تصویب رسید و وارد برنامهٔ آن شد. در برنامه گفته‌می‌شد: «رهایی کار باید توسط طبقهٔ کارگر تحقق پذیرد که در قبال آن همهٔ‌طبقات دیگر چیزی جز«یك تودهٔ ارتجاعی» نیستند. مارکس در اثر نامی خود **انتقاد از برنامهٔ گتا**، این تز را به‌کلی مردود اعلام داشت.–م.

انقلاب در واقعیت امر همان‌طور که توهم متذکر شده‌ای، ازآن‌جا آغاز می‌شود که اکثریت عظیمی از مردم و همچنین احزاب‌رسمی علیه دولت که در نتیجهٔ همین عامل تك مانده است، متحدمی‌شوند و آن‌را سرنگون می‌سازند و فقط پس از آن‌که آن احزاب رسمی که ممکن است هنوز پابرجا مانده باشند، در جریان مبارزه بایکدیگر یکی به‌کمك دیگری و یکی پس‌از دیگری، شکست می‌خورند، آری فقط پس از این جریان آن تقسیم‌بندی قطعی که فلمار از آن سخن می‌گوید، روی می‌دهد و همروند با آن امکان برقراری حکومت ما فراهم می‌آید. اگر ما و فلمار چنین قصدی می‌داشتیم که انقلاب را بی‌درنگ از آخرین عمل آن آغاز کنیم، کارمان خیلی خراب می‌شد...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۳۵، متن آلمانی: صفحهٔ ۳۸۱ ــ ۳۸۲، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۳۱۸ ــ ۳۱۹.

ف. انگلس

*** از نامه «به ورا زاسولیچ»**

لندن، ۲۳ آوریل ۱۸۸۵

...نظر من این‌است که تئوری تاریخی مارکس شرط بنیادی هر نوع تاکتیك انقلابی استوار و پیگیر است. برای یافتن این تاکتیك فقط باید این تئوری را طبق شرایط اقتصادی و سیاسی هرکشور به‌کار برد...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۳۶، متن آلمانی: صفحهٔ ۳۰۴، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۲۶۰.

ف. انگلس

*** از نامه «به پل لافارگ»**

لندن، ۱۲ نوامبر سال ۱۸۹۲

... حالا می‌بینید که حق‌انتخابات عمومی، درصورتی‌که فقط بتوانند ازآن استفاده‌کنند... چه سلاح پراهمیتی است! این‌کار طولانی‌تر و ملال انگیزتر از فراخوانی به‌انقلاب است، ولی در عوض روزی را که باید فراخوانی به‌انقلاب مسلح را انجام داد، ده‌بار مطمئن‌تر وعلاوه برآن بادقتی بی‌خدشه مشخص می‌سازد. ازاین‌گذشته حق انتخابات عمومی که با مهارت مورد استفادهٔ کارگران قرار گیرد با ده شانس در برابر یك شانس صاحبان قدرت را به‌نقض قانونیت وادار خواهد کرد یعنی مارا در وضعی قرار خواهد داد که برای تحقق انقلاب به‌حداعلی مساعد خواهد بود...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۳۸، متن آلمانی: صفحهٔ ۵۱۳ ــ ۵۱۴، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۴۳۹.

ف. انگلس

*** از «مقدمه» بر کتاب مارکس: «مبارزهٔ طبقاتی‌سال‌های ۱۸۴۸ــ ۱۸۵۰ در فرانسه»**

...حتی اگر حق انتخابات عمومی هیچ حسن دیگری هم نمی‌داشت جز این‌که به‌ما امکان می‌داد تا هرسه سال یکبار حساب نیروهای خود را معلوم کنیم و در نتیجهٔ افزایش سریع غیر منتظره‌ای که منظماً در تعداد آراء ما مشاهده می‌شود از یك‌سو، اطمینان کارگران

را به‌پیروزی و ازسوی دیگر ترس دشمنان را تشدید کند وبدینسان به‌بهترین وسیلهٔ تبلیغات ما بدل گردد، اگر این حق هیچ‌حسن دیگری نمی‌داشت جز این‌که آمار دقیقی از میزان نیروهای ما و نیروهای همهٔ احزاب مخالف ما فراهم آورد و بدینسان معیار بی‌نظیری برای برقراری تناسب در اقدامات و عملیات ما به‌دست دهد وبدینسان مارا هم از ترس ولرزهای نابهنگام و هم از شجاعت‌های جنون‌آمیز نابجا بازدارد، اگر این برای ما تنها حسن ناشی از حق رأی هم می‌بود، بازهم از سرمان زیاد می‌آمد. ولی نتایج ناشی ازاین حق خیلی بیش از این‌ها بود. در دوران تبلیغات پیش از انتخابات این حق بهترین وسیله‌ای بود در دست ما برای آن‌که با توده‌های مردم در نقاطی که هنوز از ما دور بودند، تماس برقرارکنیم و همهٔ احزاب را در برابر انظار همهٔ مردم به‌دفاع از نظریات و اعمالشان در قبال حملاتمان واداریم. علاوه بر این حق مزبور در رایشتاگ[1] تریبونی در اختیار نمایندگان ماگذاشت که از آن می‌توانستند با آزادی و اتوریته‌ای به‌مراتب بیش از مطبوعات و جلسات، مخالفان خود در پارلمان و نیز توده‌ها را در خارج پارلمان مخاطب قرار دهند. اگر تبلیغات پیش از انتخابات و سخنرانی‌های سوسیالیستی در رایشتاگ پیوسته در دیوارهای آن شکاف ایجاد می‌کرد، از قانون ضد سوسیالیست‌ها چه سودی عاید دولت و بورژوازی می‌شد؟

ولی همروند با این استفادهٔ کامیابانه از حق انتخابات‌عمومی، کاربرد شیوهٔ کاملا تازه‌ای در مبارزهٔ پرولتاریا آغاز شد و به‌سرعت گسترش پیدا کرد. دریافتند که نهادهای دولتی که بورژوازی

۱. مجلس آلمان.ـم.

فرمانروایی خود را به‌یاری آن‌ها سازمان می‌دهد، امکانات دیگری هم برای مبارزهٔ طبقهٔ کارگر علیه همین نهادها فراهم می‌آورد. کارگران به‌شرکت درانتخابات‌مجلس‌های ایالتی، انجمن‌های‌شهری، دادگاه‌های صنفی و مجادله با بورژوازی برسر هرمقامی که برای به‌دست‌گرفتن آن آراء کارگری کافی وجود داشت، پرداختند. وضع طوری شد که بورژوازی و دولت ترسشان از فعالیت علنی حزب کارگر به‌مراتب بیش از فعالیت غیر علنی آن و بیمشان از کامیابی‌های آن در انتخابات به‌مراتب بیش از کامیابی‌های آن در قیام شد.

... دوران‌حملات غافلگیر وانقلاب‌هایی‌که توسط اقلیت‌آگاه کم عده‌ای انجام می‌گیرد که در رأس توده‌های غیرآگاه قرار دارد، گذشته است. هرجا که صحبت بر سرنوسازی کامل نظام اجتماعی است، توده‌ها خودشان باید در آن شرکت ورزند و خودشان باید دریابند که برای چه مبارزه می‌کنند و برای چه خون خود را می‌ریزند و جانشان را فدا می‌کنند. این نکته را تاریخ پنجاه سال اخیر به‌ما آموخته است. ولی برای آن‌که توده‌ها دریابند که چه باید کرد، کار طولانی سرسختی ضرور است که ما نیز اکنون بدان مشغولیم و با چنان موفقیتی هم آن را انجام می‌دهیم که موجب نومیدی مخالفان ما می‌گردد...

... سوسیال دموکراسی آلمان وضع خاصی دارد و این عامل دست کم تا یك آیندهٔ نزدیك وظیفهٔ خاصی در برابر آن قرار می‌دهد. آن دو میلیون رأی‌دهنده‌ای که این حزب به‌سوی صندوق‌های رأی می‌فرستد به‌اضافهٔ جوانان و زنانی که خود رأی‌دهنده نیستند، ولی پشت‌سر حزب ایستاده‌اند، پرشمارترین و فشرده‌ترین توده و به‌بیان دیگر «گروه ضربتی» قاطع ارتش

پرولتری بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. هم‌اکنون بیش از یك‌ـ چهارم تمام آراء داده شده ازآن این توده است و شمار آن هم به‌طوری‌که انتخابات تکمیلی رایشتاگ وانتخابات مجلس‌های‌ایالتی کشورهای مختلف آلمان و انجمن‌های شهری و شوراهای حل اختلافات صنفی ثابت می‌کند، پیوسته افزایش می‌یابد. ضمناً این افزایش مانند هررووندی در طبیعت به‌طور خودانگیخته، مداوم، دفع‌ناپذیر و در عین‌حال آرام صورت می‌گیرد. تمام تلاش‌هـــای دولت برای جلوگیری از این افــزایش بی‌نتیجه مانـــده است. ما هم‌اکنون می‌توانیم روی $2\frac{1}{4}$ میلیون رأی‌دهنده حساب کنیم.

اگر وضع به‌همین منوال ادامه یابد، ما در پایان این قرن بخش‌اعظم لایه‌های میانین جامعه یعنی خرده بورژوازی و دهقانان خرده‌پا را به‌سوی خود جلب می‌کنیم و چنان نیروی قاطعی درکشور از کار درخواهیم‌آمد که تمام نیروهای دیگر خواه‌ناخواه باید در برابر آن سرفرودآورند. پس وظیفهٔ عمدهٔ ما آن است که به‌افزایش این نیرو تا زمانی که خودش نیرویی برتر از سیستم دولتی حاکم از کار در نیامده است، به‌طور مستمر و پیگیر کمك کنیم و این گروه ضربتی روزبه‌روز در حال تحکیم را در نبردهای پیش‌آهنگی ازبین نبریم، بلکه تا روز پیکار قطعی از گزندها مصون نگاه داریم. فقط یك وسیله می‌تواند جلوی رشد پیاپی نیروهای مبارز سوسیالیستی آلمان را به‌طور موقت بگیرد و حتی برای مدتی به‌عقب براند و آن تصادم بزرگ با نیروهای نظامی و کشتارهای خونینی نظیرکشتار سال ۱۸۷۱ در پاریس است. در طول زمان براین خطر هم غلبه خواهد شد. حزبی را که شمار اعضایش به‌چند میلیون می‌رسد، نمی‌توان از صفحهٔ زمین برانداخت، برای این‌کار تمام انبارهای

تفنگ اروپا و امریکا هم کافی‌نخواهدبود. ولی این امر (جلوگیری از رشد پیاپی نیروهای مبارز سوسیالیستی آلمان—م.) جلوی سیر عادی تکامل را خواهد گرفت و شاید هم ما در لحظهٔ بحرانی بدون گروه ضربتی بمانیم و آنگاه پیکار قطعی برای مدتی طولانی به‌تعویق خواهد افتاد و به‌بهای قربانی‌های سنگین‌تری تمام خواهد شد.

ریشخند تاریخ جهانـــی همه‌چیز را وارونه می‌کند: مـــا «انقلابیون» و «سرنگون‌سازان» با شیوه‌های علنی به‌مراتب بیش از شیوه‌های مخفی یا سرنگون‌سازی موفقیت به‌دست می‌آوریم. احزابی که خود را حزب نظم می‌نامند از قانونیتی که خود ایجادکرده‌اند، نابود می‌شوند. این احزاب از فرط نومیدی هم‌آوا با اودیلون‌بارو[1] فریاد می‌کشند: "la légalité nous tue" «قانونیت ما را می‌کشد» و حال آن‌که ما در محیط این‌قانونیت عضلاتمان‌محکم و گونه‌هایمان سرخ می‌شود و خودمان به‌شکفتگی درخت زندگی جاودان می‌رسیم. و اگر ما آنقدر نابخرد نباشیم که خود را به‌سود این احزاب در پیکارهای خیابانی درگیرکنیم، برای آن‌ها سرانجام چارهٔ دیگری نخواهد ماند جزآن‌که خودشان این قانونیت شوم را برهم زنند...

۶ مارس سال ۱۹۸۵

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۲، متن آلمانی: صفحات ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۲۴، ترجمهٔ روسی: صفحات ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۴۵.

1. Odilon Barrot

ف. انگلس

*** از کتاب «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان»**

... در انقلاب نیز مانند جنگ همیشه باید با تهور بمقابلهٔ رودررو با دشمن شتافت و درنظر داشت که تعرض‌کننده همیشه در وضع مساعدتری قرار می‌گیرد. در انقلاب نیز مانند جنگ، در لحظهٔ دارای اهمیت قطعی حتماً باید تمام دار و ندار را، صرفنظر ازوجود هرگونه شانسی، بمیان گذارد. هیچ انقلاب کامیابانه‌ای را در تاریخ نمی‌توان سراغ کرد که مؤید این بدیهیات نباشد... شکست پس از یك پیکار سرسخت واقعیتی است که از نظر اهمیت انقلابی خود دست‌کمی از یك پیروزی آسان بدست آمده ندارد. شکست پاریس در ژوئن سال ۱۸۴۸[۱] و شکست وین در اکتبر[۲] از نظر ایجاد تحول انقلابی در افکار مردم این هر دو شهر، بمراتب بیش از پیروزی‌های فوریه و مارس نقش داشتند. شاید مجلس مؤسسان و اهالی برلن نیز سرنوشتی نظیر سرنوشت این دو شهر نصیبشان می‌شد، ولی در آن‌صورت مرگشان پرافتخار ازکار درمی‌آمد و پس از خویش چنان شوقی از انتقام در عقول و قلوب زندگان برجای می‌گذاشتند که در ادوار انقلابی یکی از نیرومندترین انگیزه‌ها را برای اقدامات قهرمانانه وشورانگیز تشکیل می‌دهد. البته روشن‌است

۱. منظور قیام قهرمانانهٔ کارگران پاریس است که از ۲۳ تا ۲۶ ژوئن سال ۱۸۴۸ بطول انجامید و بدست بورژوازی فرانسه بشدت سرکوب شد. این قیام در تاریخ نخستین پیکار آشکار میان پرولتاریا و بورژوازی بود.-م.

۲. منظور شکست قیام خلق در اکتبر سال ۱۸۴۹ در وین است. از پی این قیام فردیناند اول امپراتور اتریش از وین گریخت و حکومت طی مدت بیش از سه هفته بدست دموکرات‌های خرده بورژوا افتاد که مورد پشتیبانی کارگران و دانشجویان مسلح بودند.-م.

که درهرپیکارکسی‌که در پاسخ ناوردطلبی گام به‌آوردگاه می‌نهد، خطر مغلوب شدن نیز برایش وجود دارد، ولی مگر این امر می‌تواند موجهی باشد برای آن‌که شخص از همان آغاز خود را مغلوب اعلام کند و بدون کشیدن تیغ از نیام طوق اسارت بر گردن نهد؟

در انقلاب هرکس برموضع حساسی فرمان می‌راند که دارای تأثیر قاطع است[۱]، ولی به‌جای آن‌که دشمن را وادارد تا برای هجوم براین موضع تشجیع شود، آن را بدون پیکار به‌دشمن تسلیم می‌کند، اعم از این که این کار درهراوضاع واحوالی انجام گرفته باشد، سزاوار آن است که با او بسان یك خائن رفتارکنند...

... و اما قیام نیز چون جنگ هنری است مثل هرنوع هنر دیگر یعنی تابع قواعد معینی است که نادیده انگاشتن آن‌ها کار را به‌فنای حزبی می‌کشاند که بدین قواعد بی‌اعتنا مانده است. این قواعد که به‌طور منطقی از ماهیت احزاب و ماهیت وضعی ناشی می‌گردند که در چنین مواردی با آن سروکار پیدا می‌شود، به‌قدری روشن و ساده هستند که همان تجربهٔ کوتاه سال ۱۸۴۸، به‌حدکافی آلمانی‌ها را با این قواعد آشنا ساخت. نخست آن‌که هرگز نباید با قیام بازی کرد، مگر آن‌که پیه تمام عواقب ناشی از این بازی به‌تن مالیده شود. قیام معادله‌ای است با مجهولاتی به‌حداعلی نامعین که اهمیت آن‌ها ممکن است هرروز تغییرکند. نیروهای دشمن از نظر سازمان و انضباط و اتوریتهٔ سنتی برتری کامل دارند و لذا اگر قیام‌کنندگان نتوانند نیروی زیادی علیه دشمن خود گردآورند،

۱. یعنی اوضاع و احوال انقلابی که این موضع در آن اتخاذ شده دارای چنان اهمیت قاطعی است که مقاومت قهرمانانه در آن در برابر دشمن، ولو به شکست هم بیانجامد، آن شکست چنان «برافتخار از کار درمی‌آید که از نظر اهمیت انقلابی خود دست کمی از یك پیروزی آسان به‌دست‌آمده ندارد.» ــ م.

دشمن آن‌ها را درهم می‌کوبد ونابود می‌کند. دوم آن‌که وقتی دست به‌قیام زده شد، باید با نهایت قاطعیت عمل کرد و به‌تعرض پرداخت. دفاع در حکم مرگ هرقیام مسلحانه است. اتخاذ موضع دفاعی پیش از آن‌که کار را به‌زورآزمایی با دشمن بکشاند، قیام را به‌نابودی خواهد کشاند. باید دشمن را تا هنگامی که نیروهایش هنوز پخش است، غافلگیر ساخت، باید هرروز به‌کامیابی‌های تازه‌ای، ولو کوچك، دست یافت، باید تفوق معنوی خود را چنان حفظ کرد که موجبات کامیابی نخستین عمل قیام‌کنندگان را فراهم سازد، باید عناصر نااستواری را که همیشه به‌دنبال اقویا می‌روند و همیشه طرف مطمئن‌تر را می‌گیرند، به‌سوی خود جلب کرد، باید دشمن را پیش از آن که بتواند نیروهای خود را علیه قیام‌کنندگان متمرکز سازد به‌عقب‌نشینی واداشت و خلاصه باید طبق شعار زیرین دانتون — بزرگترین استاد تاکتیك انقلابی که جهان تاکنون به‌خود دیده است عمل کرد:

"de l'audace, de l'audace, encore de l'audace"[1]

اوت ۱۸۵۱— سپتامبر ۱۸۵۲

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۸، متن آلمانی: صفحات ۷۷ — ۷۸، ۹۵، ترجمهٔ روسی: صفحات ۸۵—۸۱، ۱۵۵—۱۵۱.

۱. تهور، تهور و باز هم تهورـــم.

ك. مارکس

*** از «مصاحبهٔ خبرنگار روزنامهٔ «دی‌ورلد» با کارل مارکس»**

لندن، ژوئیهٔ ۱۸۷۱

خبرنگار: به‌گمان من در کشور من انگلستان، نتیجهٔ مورد انتظار به‌هرصورتی که باشد، از طریق انقلاب قهرآمیز به‌دست نخواهد آمد. چگونگی اسلوب انگلیسی تبلیغات در میتینگ‌ها و در مطبوعات، تا زمانی که اقلیت به‌اکثریت بدل نشود، نشانگر امیدبخش این امر است.

دکتر مارکس: من در این نکته به‌خوشبینی شما نیستم. بورژوازی انگلیس طی دورانی که انحصار حق رأی را در دست داشته همیشه آمادگی خود را برای پذیرفتن تصمیم اکثریت ابرازکرده است. ولی باورکنید هرلحظه‌ای که این بورژوازی در مسائلی که برای آن اهمیت حیاتی قائل است، در اقلیت قرارگیرد، ما در این‌جا با یك جنگ جدید برده‌داران روبه‌رو خواهیم شد.

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۱۷، متن آلمانی: صفحهٔ ۶۴۳، متن روسی: صفحهٔ ۶۳۷.

لنین

*** از «طرح برنامهٔ حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه»**

... تحقق آزادی واقعی طبقهٔ کارگر در گرو یك انقلاب اجتماعی است که موجبات آن را مجموع سیر تکامل سرمایه‌داری فراهم می‌سازد، این انقلاب عبارت است از

برانداختن مالکیت خصوصی بروسایل تولید، برقراری‌مالکیت اجتماعی براین وسایل و تبدیل تولید سرمایه‌داری کالا به سازمان تولید سوسیالیستی محصول در سراسر جامعه برای تامین رفاه واقعی و رشد آزاد و همه‌جانبهٔ کلیهٔ اعضای‌جامعه.

۸) این انقلاب پرولتاریا تقسیم‌بندی جامعه به‌طبقات وبالنتیجه هرگونه نابرابری اجتماعی و سیاسی ناشی از این تقسیم‌بندی را به‌کلی ازمیان خواهد برد.

۹) برای این‌که این‌انقلاب اجتماعی تحقق‌پذیرد، پرولتاریا باید قدرت سیاسی به‌چنگ آورد تا به‌کمك آن براوضاع مسلط باشد و بتواند تمام موانعی را که در راه رسیدن به‌هدف عالیه‌اش قراردارد، براندازد. دیکتاتوری پرولتاریا با چنین مفهومی شرط سیاسی لازم انقلاب اجتماعی است.

فوریهٔ سال ۱۹۵۲

لنین، **مجموعهٔ آثار**، جلد ۶، متن روسی: صفحهٔ ۱۲ — ۱۳، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۲۳ — ۲۴.

لنین

* جنگ چریکی

موضوع عملیات چریکی[۱] توجه‌جدی حزب ما و تودهٔ کارگر را به‌خود جلب کرده است. ما این موضوع را بارها به‌طور گذرا مطرح کرده‌ایم و اکنون می‌خواهیم طبق وعده‌ای که داده‌ایم،

۱. چریکی = پارتیزانی.ــم.

نظریات خود را در این زمینه جامع‌تر بیان داریم.

۱

مطلب را از آغاز شروع کنیم. خواست‌های عمده‌ای که هر مارکسیست در بررسی مسألهٔ چگونگی اشکال مبارزه باید داشته باشد، کدامند؟ اولا وجه تمایز مارکسیسم با کلیهٔ اشکال ساده و ابتدائی سوسیالیسم در آن است که مارکسیسم جنبش را به یك شکل معین مبارزه وابسته نمی‌سازد. مارکسیسم اشکال گوناگونی برای مبارزه قائل است و ضمناً آن‌ها را «اختراع نمی‌کند»، بلکه شکل‌هایی از مبارزهٔ طبقات انقلابی را که در جریان جنبش، خودبه‌خود پدید می‌آیند، تعمیم می‌دهد، سازمان می‌دهد و کاربرد آن‌ها را به‌عمل آگاهانه بدل می‌کند. مارکسیسم که باهرگونه فرمول تجریدی، با هرگونه نسخهٔ آئین‌پرستانه[۲] اکیداً مخالف است، خواستار پژوهش دقیق مبارزهٔ جاری توده‌هاست که همروند باگسترش جنبش ورشد آگاهی توده‌ها و تشدید بحران‌های اقتصادی و سیاسی، دائماً شیوه‌های تازه و دمبدم متنوع‌تری از دفاع وحمله به‌وجودمی‌آورد. بدین‌جهت مارکسیسم هیچ شکلی از مبارزه را به‌طور مطلق رد نمی‌کند. مارکسیسم در هیچ موردی به‌آن شکل‌هایی از مبارزه که فقط در یك لحظهٔ معین، ممکن و موجود هستند، بسنده نمی‌کند و برآن است که همروند با تغییر وضع اجتماعی، پیدایش اشکال تازه‌ای از مبارزه که برای رزمندگان دوران معین هنوز شناخته نیست، ناگزیر خواهد بود. مارکسیسم از این لحاظ ــ اگر بیان چنین عبارتی مجاز باشد ــ در مکتب عمل

2. doctorinär, doctorinair

توده‌ها می‌آموزد و به‌هیچوجه دعوی آن ندارد که شکل‌هایی از مبارزه را که «سیستم‌سازان» دورافتاده از زندگی اختراع کرده‌اند، به‌توده‌ها بیاموزد. مثلا کائوتسکی هنگام بررسی اشکال انقلاب سوسیالیستی می‌گفت ما می‌دانیم که بحران آینده، شکل‌های تازه‌ای از مبارزه را به‌ما نشان خواهد داد که پیش‌بینی آن‌ها در حال‌حاضر برای ما ممکن نیست.

ثانیاً مارکسیسم به‌طور مطلق خواستار آن است که مسأله شکل‌های مبارزه از نظرگاه تاریخی بررسی شوند. طرح این مسأله بدون درنظرگرفتن وضع تاریخی مشخص، معنایش درك نکردن الفبای ماتریالیسم دیالکتیك است. در لحظات گوناگون تکامل اقتصادی بسته به‌چگونگی شرایط سیاسی، فرهنگ ملی، وضع‌معیشت و غیره، اشکال گوناگونی از مبارزه در ردهٔ اول قرار می‌گیرند و به‌اشکال عمده تبدیل می‌شوند و در رابطه با آن، اشکال فرعی و درجهٔ دوم مبارزه به‌نوبهٔ خود دستخوش تغییر می‌شوند. کوشش برای دادن پاسخ آری یا نه به‌سئوال مربوط به‌قبول یا رد یك شیوهٔ معین مبارزه، بدون بررسی دقایق وضع مشخص جنبش معین در مرحلهٔ معین تکامل آن، به‌معنای عدول کامل از موضع‌مارکسیسم است.

چنین است دو حکم تئوریك عمده‌ای که ما باید رهنمون‌قرار دهیم. تاریخ مارکسیسم در اروپای غربی نمونه‌های بی‌شماری در تأیید نکاتی که بیان شد، به‌ما نشان می‌دهد. سوسیال دمکراسی اروپا پارلمانتاریسم و جنبش سندیکایی را در حال حاضر شکل‌های عمدهٔ مبارزه می‌شمارد وهمین سوسیال دمکراسی در گذشته قیام را می‌پذیرفت ودرآینده نیز درصورت تغییراوضاع واحوال کاملا حاضر است آن را، برخلاف نظر بورژواهای لیبرال، از قماش

کادت‌ها و بزاگلاوتس‌های روسی[1]، بپذیرد. در سال‌های هفتادقرن گذشته سوسیال دمکراسی اعتصاب همگانی را به‌عنوان اکسیراعظم اجتماعی، به‌عنوان وسیله‌ای که با کاربرد آن بتوان بورژوازی را از طریق غیرسیاسی، فوراً سرنگون ساخت، رد می‌کرد، ولی سوسیال دمکراسی اعتصاب سیاسی توده‌ای را (خاصه پس از تجربهٔ روسیه در سال ۱۹۰۵) به‌عنوان یکی از وسایل مبارزه که کاربرد آن‌درشرایط معین، ضرور است، کاملا می‌پذیرد. سوسیال دمکراسی در سال‌های چهل قرن نوزدهم مبارزهٔ باریکادی خیابانی را می‌پذیرفت، در پایان این قرن به‌علل معینی آن‌را رد می‌کرد و پس از تجربهٔ قیام مسکو که به‌گفتهٔ کارل کائوتسکی در جریان آن تاکتیك باریکادی جدیدی پدید آمد، آمادگی کامل خود را برای بازنگری در نظریهٔ اخیر و پذیرفتن مبارزهٔ باریکادی، اعلام داشت.

۴

از اثبات این احکام عام مارکسیسم، به‌بررسی انقلاب روسیه می‌پردازیم. سیر تکامل تاریخی اشکالی از مبارزه را که این انقلاب عرضه داشته است، یادآور می‌شویم: نخست اعتصاب‌های اقتصادی کارگران (سال‌های ۱۸۹۶ ــ ۱۹۰۰) و سپس تظاهرات سیاسی

۱. **کادت‌ها و بزاگلاوتس‌های روسی**: ۱) «کادت‌ها» عنوان اختصاری اعضای حزب بورژوالیبرال روسیه در دوران پیش از انقلاب اکتبر بود. نام کامل این حزب عبارت بود از «حزب دمکرات هوادار قانون اساسی». لفظ کادت از حروف اول عنوان این حزب و برپایهٔ جناس لفظی آن با "Cadet" که به‌نوبهٔ خود عنوان دانشجویان دانشکدهٔ افسری دوران روسیهٔ تزاری بود، اخذ شده است.

۲) «بزاگلاوتس‌ها» عنوان اعضای گروهی از روشنفکران نیمه‌کادت و نیمه منشویك بود که در سال ۱۹۰۶ در پطربورگ مجله‌ای به‌نام بزاگلاویه "Bezzaglavié" یعنی «بی‌عنوان» انتشار می‌دادند و از رویزیونیست‌های روسیه و رویزیونیست‌های سوسیال دمکراسی بین‌المللی‌پشتیبانی می‌کردند.ــم.

کارگران و دانشجویان (سال‌های ۱۹۰۱ ــ ۱۹۰۲)، عصیان‌های دهقانی (سال ۱۹۰۲)، آغاز اعتصاب‌های سیاسی توده‌ای به‌همراه اشکال گوناگونی از درآمیزی آن‌ها با تظاهرات (شهر رستف در سال ۱۹۰۲، اعتصاب‌های تابستان سال۱۹۰۳ و ۹ ژانویهٔ سال۱۹۰۵)، اعتصاب سیاسی سرتاسری روسیه همراه با مواردی از مبارزات باریکادی محلی (اکتبر سال ۱۹۰۵)، مبارزات باریکادی گستردهٔ توده‌ها و قیام مسلح (دسامبر ۱۹۰۵)، مبارزهٔ مسالمت‌آمیز پارلمانی (آوریل ــ ژوئن سال ۱۹۰۶)، قیام‌های برخی از واحدهای ارتش (ژوئن ۱۹۰۵ ــ ژوئیهٔ ۱۹۰۶)، قیام‌های دهقانی در بخش‌هایی از کشور (پائیز ۲۹۰۵ ــ پائیز ۱۹۰۶).

چنین است اوضاع واحوال موجود در پاییز سال ۱۹۰۶ از نظر چگونگی اشکال مبارزه به‌طورکلی. شکل «جوابی» مبارزهٔ رژیم سلطنت استبدادی تهاجمات (پوگروم.ــم.) باندهای سیــاه است که از تهاجمات بهار سال ۱۹۰۳ در شهر کیشینیف آغــاز می‌شود و به تهاجمات پاییز سال جاری ۱۹۰۶ در شهر سدلتسه[1] می‌انجامد. طی تمام این دوران کار سازماندهی تهاجمات باندهای سیاه و ضرب و جــرح و کشتار یهودیان، دانشجویان، اعضــای سازمان‌های انقلابی و کارگران آگاه بیش از پیش گسترش‌می‌یابد و تکمیل می‌شود، اعمال قهر نیروهای نظامی ارتجاع سیاه به‌اعمال قهر باندهای مزدور افزوده می‌شود و کار به‌استفاده از توپخانه در روستاها و شهرها می‌رسد و اعزام نیروهای نظامی و قطارهای مأمور سرکوب و غیره با آن درمی‌آمیزد.

چنین است زمینهٔ اصلی منظره‌ای که ترسیم شد. در یك چنین

1. Sedeltré

زمینهٔ اصلی پدیده‌ای به‌چشم می‌خورد که بی‌شك جنبهٔ فرعی و تبعی و درجهٔ دوم دارد و مقالهٔ حاضر نیز به‌بررسی و ارزیابی همین پدیده اختصاص داده شده است. این پدیده چیست؟ چه شکل‌هایی دارد؟ چه عللی دارد؟ چه زمانی بروزکرده و درجهٔ گسترش آن چگونه است؟ اهمیت آن در روند عمومی انقلاب چیست؟ رابطهٔ آن با مبارزهٔ طبقهٔ کارگر که سوسیال دمکراسی آن را سازمان می‌دهد و رهبری می‌کند، چیست؟ این‌ها مسائلی هستند که ما را وامی‌دارند تا اکنون از ترسیم زمینهٔ عمومی منظره، به‌بررسی آن‌ها بپردازیم.

پدیدهٔ مورد توجه ما مبارزهٔ **مسلحانه** است. این مبارزه را افراد جداگانه و گروه‌های کوچکی از افراد انجام می‌دهند. بخشی از آنان اعضای سازمان‌های‌انقلابی هستند وبخش دیگرآنان (ودربرخی مناطق روسیه ــ **بخش اعظم** آنان) به‌هیچ‌سازمان‌انقلابی تعلق‌ندارند. مبارزهٔ مسلحانه دو هدف **متفاوت** دارد که آن‌ها را باید **قویاً** از یکدیگر تفکیك‌کرد: این مبارزه هدفش اولا کشتن‌افراد جداگانه‌ای از رؤسا و کارکنان دستگاه پلیسی ــ نظامی و ثانیاً ضبط پول‌های متعلق به‌دولت یا افراد خصوصی است. پول‌های ضبط‌شده، بخشی به حزب تحویل می‌گردد و بخشی اختصاصاً برای تهیهٔ اسلحه و تدارك قیام و بخشی هم برای نگاه‌داری افرادی که مبارزهٔ مسلحانه انجام می‌دهند، مصرف می‌شود. پول‌هایی که از خلع‌یدهای بزرگ به‌دست آمده (در قفقاز بیش از ۲۰۰ هزار روبل و در مسکو ۸۷۵ هزار روبل)، در درجهٔ اول به‌احزاب انقلابی تحویل گردیده و پول‌هایی که از خلع‌یدهای کوچك عاید می‌شود، به‌طور عمده و گاه تمام و کمال برای نگاه‌داری گروه‌های «خلع‌ید کننده» به‌مصرف می‌رسد. این شکل مبارزه بی‌شك، فقط در سال ۱۹۰۶ یعنی پس از قیام دسامبر گسترش و اشاعهٔ وسیع پیدا کرد. تشدید بحران سیاسی و

رسیدن آن به‌درجهٔ مبارزهٔ مسلحانه و به‌ویژه تشدید فقر و گرسنگی و بیکاری در روستاها و شهرها در میان عواملی که مبارزهٔ مورد بررسی ما را موجب شدند، نقش بزرگی داشتند. عناصر اوباش و ولگرد، لومپن‌ها و گروه‌های هرج و مرج‌گرا، این شکل مبارزه را شکل عمده و حتی شکل منحصر به‌فرد مبارزهٔ اجتماعی تلقی‌کرده‌اند. حکومت نظامی، بسیج واحدهای نظامی جدید، تهاجمات باندهای سیاه (در شهر سدلتسه) و دادگاه‌های نظامی صحرایی را باید شکل «جوابی» مبارزه از سوی رژیم سلطنت استبدادی به‌شمار آورد.

۳

ارزیابی مبارزهٔ مورد بررسی ما به‌طور معمولی و عادی در چارچوب نکات زیر محدود می‌شود: این هرج و مرج‌گرایی است، بلانکیسم است، ترور قدیمی و عملیات عناصر منفرد جدا از توده‌ها است که اخلاق کارگران را فاسد می‌کنند، محافل وسیع اهالی را ازآن‌ها می‌رمانند، بی‌نظمی در جنبش پدید می‌آورند و به‌انقلاب ضرر می‌زنند. در تأیید این ارزیابی نمونه‌هایی ذکر می‌کنند که هر روز در ستون شرح حوادث روزنامه‌ها به‌آسانی یافت می‌شوند.

ولی آیا این نمونه‌ها قانع‌کننده هم هستند؟ برای وارسی این مطلب منطقه‌ای را که شکل مبارزهٔ مورد بحث بیش از همه در آن‌جا گسترش دارد، در نظر می‌گیریم — این منطقه لاتوی[۱] است. حال ببینیم روزنامهٔ نوویه‌ورمیا[۲] (در شماره‌های مورخ ۹ و ۱۲ سپتامبر) از فعالیت حزب سوسیال دموکرات لاتوی چگونه شکایت می‌کند: حزب کارگری سوسیال دموکرات لاتوی (که بخشی از حزب

۱. لتونی.ـم.

2. Novoie Vremia

کارگری سوسیال دموکرات روسیه است) روزنامهٔ خود را به‌طور منظم با تیراژ ۳۵ هزار نسخه منتشر می‌کند. در ستون اخبار رسمی آن فهرست جاسوسانی که نابودی آن‌ها وظیفهٔ هرانسان شرافتمند است، به‌چاپ می‌رسد. همدستان پلیس «دشمن انقلاب» و مشمول کیفر اعدام اعلام می‌شوند و علاوه براین دارایی آن‌ها نیز مشمول ضبط به‌شمار می‌رود. به‌اهالی دستور می‌دهند که پول برای کمك به حزب سوسیال دموکرات فقط در مقابل دریافت قبض رسید مهردار، تحویل گردد. درآخرین صورت‌حساب حزب قید شده است که از ۴۸ هزار روبل درآمد سالیانه، مبلغ ۵۶۰۰ روبل برای اسلحه از سازمان حزبی شهر لیباوا دریافت گردیده که از طریق سلب ید به‌دست آمده است. نوویه ورمیا این جریان را «قوهٔ مقننهٔ انقلابی» و «حکومت مخوف» می‌نامد و طبعاً علیه آن سخت می‌غرد و می‌خروشد.

ولی هیچ‌کس به‌خود اجازه نمی‌دهد این فعالیت حزب سوسیال دموکرات لاتوی را هرج و مرج‌گرایی، بلانکیسم و تروریسم‌بنامد. چرا؟ زیرا رابطهٔ این شکل مبارزه با قیامی که در دسامبر صورت گرفت و اینك دوباره نضج می‌گیرد، در این‌جا روشن است. این رابطه در مقیاس سراسر روسیه چندان روشن به‌چشم نمی‌خورد، ولی چنین رابطه‌ای وجود دارد. گسترش مبارزهٔ «چریکی» که درست پس از دسامبر انجام گرفته است و نیز رابطهٔ این مبارزه با تشدید بحرانی که فقط اقتصادی نیست، بلکه سیاسی هم هست، واقعیت انکارناپذیری است. تروریسم روسی سابق کار روشنفکر توطئه‌گر بود، ولی مبارزهٔ چریکی کنونی را کارگر رزمنده یا به‌طور ساده کارگر بی‌کار، طبق یك قاعدهٔ عمومی انجام می‌دهد. بلانکیسم و هرج و مرج‌گرایی به‌فکر کسانی که تمایل زیادی به‌استعمال

فرمول‌های قالبی دارند، خیلی زود خطور می‌کند، ولی در شرایط قیام که وجود آن در منطقهٔ لاتوی بسیار روشن است، پوچی این برچسب‌های تصنعی چشمگیر است.

ما در نمونهٔ خلق لاتوی نادرستی کامل و خصلت به‌کلی غیر علمی تحلیلی را که بدون هیچگونه توجه به‌واقعیات تاریخی در وراء رابطهٔ میان جنگ چریکی و شرایط قیام، از این جنگ به‌عمل می‌آید و در میان ما یك تحلیل بسیار عادی و معمولی به‌نظر می‌رسد، آشکارا مشاهده می‌کنیم. باید این شرایط را در نظر گرفت، باید در بارهٔ ویژگی‌های دوران واسط میان عملیات بزرگ قیام تعمق کرد و باید این نکته را دریافت که در چنین شرایطی چه اشکالی از مبارزه به‌طور حتمی و ناگزیر پدید می‌آیند، نه این‌که با دستچین تصنعی الفاظی چون: هرج و مرج‌گرایی، غارت و چپاول و اوباش‌بازی که هم کادت‌ها و هم نگارندگان روزنامهٔ نوویه ورمیا به‌طور یکسان به‌کار می‌برند، از مطلب طفره رفت!

می‌گویند: عملیات چریکی در کار ما ایجاد بی‌نظمی می‌کند. این گفته را در رابطه با اوضاع واحوال پس از قیام دسامبر سال ۱۹۰۵ و با دوران تهاجمات باندهای سیاه و حکومت‌های نظامی، بررسی کنیم. در چنین دورانی چه‌چیزی بیشتر موجب ایجاد بی‌نظمی در جنبش می‌شد: دست نزدن به‌اقدام برای دفع تهاجمات یا مبارزهٔ متشکل چریکی؟ روسیهٔ مرکزی را با مناطق واقع درحواشی غربی آن یعنی با لهستان و لاتوی مقایسه کنید. شك نیست که مبارزهٔ چریکی در مناطق واقع در حواشی غربی به‌مراتب گسترده‌تر و رشدیافته‌تر است. و نیز شك نیست که وضع جنبش انقلابی به‌طور اعم و جنبش سوسیال دموکراتیك به‌طور اخص، در روسیهٔ مرکزی بی‌نظم‌تر از مناطق واقع در حواشی غربی آن است. البته ما از این‌جا

به‌هیچوجه نتیجه نمی‌گیریم که وجود بی‌نظمی کمتر در جنبش سوسیال دموکراتیك لهستان ولاتوی، به‌برکت جنگ چریکی است. نه، این فقط می‌رساند که جنگ چریکی در ایجاد بی‌نظمی در جنبش کارگری سوسیال دموکراتیك سال ۱۹۰۶ روسیه، گناهی ندارد.

در این مورد غالباً به‌ویژگی شرایط ملی استناد می‌ورزند. ولی این استناد ضعف استدلال رایج عامیانه را باوضوح ویژه‌ای برملا می‌سازد. اگر شرایط ملی علت امر باشد، آن‌وقت جایی برای استناد به‌هرج و مرج‌گرایی و بلانکیسم و تروریسم که از گناهان مربوط به‌سرتاسر روسیه و حتی مختص روسیه است، باقی نمی‌ماند و معلوم می‌شود که علت چیز دیگری است. آقایان، این چیز دیگر را به‌طور مشخص بررسی کنید! شما خواهید دید که ستم ملی یا تضاد ملی هیچ مطلبی را روشن نمی‌کند، زیرا این ستم همیشه در مناطق واقع در حواشی غربی وجود داشته و حال آن‌که مبارزهٔ چریکی فقط زاییدهٔ دوران تاریخی معین است. ستم ملی و تضاد ملی در خیلی از مناطق وجود دارد، ولی در آن‌ها از مبارزهٔ‌چریکی که گاه بدون هیچگونه ستم ملی دامن می‌گیرد، خبری نیست. اگر مسأله به‌طور مشخص بررسی شود، معلوم خواهد شد که علت امر ستم ملی نیست، بلکه وجود شرایط قیام است. مبارزهٔ چریکی شکل ناگزیر مبارزه در آن هنگامی است که جنبش گستردهٔ توده‌ای عملا به‌مرحلهٔ قیام می‌رسد و میان «نبردهای بزرگ» جنگ داخلی‌فواصل زمانی کم و بیش طولانی پدید می‌آید.

عاملی که بی‌نظمی در جنبش پدید می‌آورد عملیات چریکی نیست، بلکه ضعف‌حزبی‌است‌که نمی‌تواند رهبری این‌عملیات رابه‌دست گیرد. به‌همین جهت لعن و تکفیر عملیات چریکی، لعن و تکفیری

که در میان ما روس‌ها معمول است، با شکلی از عملیات چریکی که سری و تصادفی و غیر متشکل انجام می‌گیرد، همراه است. ما که از درك چگونگی شرایط تاریخی موجب بروز این مبارزه عاجزیم، توانایی فلج ساختن جوانب زشت آن‌را نیز نداریم. بروز این مبارزه ناشی از علل اقتصادی و سیاسی نیرومندی است. ماقادر به‌برانداختن این علل و قادر به‌برانداختن این مبارزه نیستیم. شکایات ما از مبارزهٔ پارتیزانی، شکایت از ضعف حزبی ما در امر قیام است.

نکاتی که دربارهٔ بی‌نظمی بیان داشتیم، به‌فساد اخلاق نیز مربوط می‌شود. آنچه که موجب بروز فساد اخلاق می‌گردد، جنگ چریکی نیست، بلکه غیر متشکل بودن، درهم و برهم بودن و خصلت حزبی نداشتن عملیات چریکی است. لعن و نکوهش‌عملیات چریکی ذره‌ای موجب رهایی ما از این فساد اخلاق که بدون‌هیچ شك وجود دارد، نخواهد شد، زیرا این لعن و نکوهش به‌هیچوجه نمی‌تواند پدیده‌ای را که علل عمیق اقتصادی و سیاسی موجب بروز آن‌است، متوقف سازد. ممکن است ایراد گرفته شود که‌ناتوانی ما در جلوگیری از یك پدیدهٔ غیر عادی که موجب فساد اخلاق می‌گردد، نباید بهانه‌ای شود برای آن‌که حزب به‌وسایل غیرعادی مبارزه که موجب فساد اخلاق می‌گردد، دست بزند. ولی چنین ایرادی، یك ایراد صرفاً بورژوالیبرالی خواهد بود، نه‌مارکسیستی، زیرا مارکسیست نمی‌تواند جنگ داخلی یا جنگ چریکی را که یکی از اشکال جنگ داخلی است، به‌طور کلی و دربست غیرعادی و فاسد کنندهٔ اخلاق بشمارد. مارکسیست بر موضع مبارزهٔ طبقاتی تکیه دارد، نه‌بر صلح اجتماعی. مبارزهٔ طبقاتی در ادوار معینی از بحران‌های اقتصادی و سیاسی گسترش می‌یابد و به‌جنگ داخلی

مستقیم یعنی به‌مبارزهٔ مسلحانه میان دو بخش از مردم می‌رسد. در چنین ادواری، مارکسیست موظف است از نظریهٔ جنگ داخلی پیروی کند. هر گونه محکومیت اخلاقی چنین جنگی از نظر مارکسیسم به‌کلی غیر مجاز است.

حزب کمال مطلوب پرولتاریا در دوران جنگ داخلی، حزب جنگنده است. این مطلب به‌کلی انکار ناپذیر است. ما این امر را کاملا مجاز می‌دانیم که درعین قبول نظریهٔ جنگ‌داخلی‌برای اثبات صلاح نبودن این یا آن شکل از جنگ داخلی در این یا آن لحظه، کوشش به‌عمل آید. ما انتقاد از اشکال گوناگون جنگ داخلی را ازنظر چگونگی صلاح بودن جنگی آن کاملا پذیرفته می‌دانیم وبا این مطلب موافقت مطلق داریم که رأی قطعی درمورد چنین مسأله‌ای به‌پراتیسین‌های سوسیال دموکرات هر منطقه، تعلق دارد. ولی ما به‌نام اصول مارکسیسم مطلقاً خواستار آنیم که با ذکر جملات عامیانه و قالبی دربارهٔ هرج و مرج‌گرایی، بلانکیسم و تروریسم، از تحلیل شرایط جنگ داخلی طفره نروند و شیوه‌های بی‌معنی عملیات چریکی که از سوی فلان سازمان حزب سوسیالیست لهستان در فلان لحظه به‌کار رفته است، به‌عنوان لولویی برای لوث اصل شرکت سوسیال دموکرات‌ها در جنگ چریکی به‌طور اعم، علم نشود.

به‌استنادهایی که به‌عمل می‌آید تا نشان داده شود که جنگ داخلی در جنبش بی‌نظمی ایجاد می‌کند، باید برخورد انتقادی داشت. هر شکل تازه‌ای از مبارزه که با خطرهای تازه وقربانی‌های تازه همراه باشد، ناگزیر در سازمان‌هایی که خود را برای این شکل تازهٔ مبارزه آماده نکرده باشند، «بی‌نظمی ایجاد می‌کند».

گذار به‌مرحلهٔ فعالیت تبلیغی[1]، در محفل‌های سابق مروجین حزبی ما بی‌نظمی ایجاد کرد. سپس وقتی گذار به‌مرحلهٔ تظاهرات آغاز شد، در کمیته‌های ما بی‌نظمی ایجاد گردید. هر عمل جنگی در هر جنگ در صفوف جنگنده‌گان تا حدود معینی بی‌نظمی ایجاد می‌کند. ولی از این‌جا نباید نتیجه گرفت که نباید جنگ کرد. از این‌جا باید نتیجه گرفت که باید جنگیدن را یادگرفت. همین و بس.

وقتی من سوسیال دموکرات‌هایی را می‌بینم که با غرور و خودپسندی می‌گویند: ما هرج و مرج گرا نیستیم، دزد و غارتگر نیستیم، مقام ما بالاتر از این‌هاست و ما جنگ چریکی را ردمی‌کنیم، بی‌اختیار از خود می‌پرسم: آیا این اشخاص می‌فهمند که‌چه‌می‌گویند؟ در سراسر کشور برخوردها و درگیری‌های مسلحانه میان دولت ارتجاع سیاه و مردم روی می‌دهد. این پدیده در مرحلهٔ کنونی رشد انقلاب ناگزیر است. مردم نیز در برابر این پدیده به‌طور خود ــ انگیخته و غیر متشکل و به‌همین جهت غالباً ناموفق و به‌اشکال زشت، با برخوردها و حملات مسلحانهٔ خود واکنش نشان می‌دهند. من توجه دارم که ما به‌سبب ضعف و آماده نبودن سازمان خود، می‌توانیم در فلان منطقه و فلان لحظه، از رهبری حزبی چنین مبارزهٔ خودانگیخته‌ای صرفنظر کنیم. من توجه دارم که دربارهٔ این مسأله باید خود پراتیسین‌های محل تصمیم بگیرند و می‌دانم که تغییر شیوهٔ کار و فعالیت سازمان‌های ضعیف و آماده نشده،

۱. ما واژهٔ «تبلیغ» را معادل واژهٔ لاتینی «آژیتاسیون» و واژهٔ «ترویج» را معادل واژهٔ لاتینی «پروپاگاند» به‌کار برده‌ایم. برای توضیح فرق میان مفهوم این دو واژه، رجوع شود به اثر مشهور لنین، چه‌باید کرد؟، فصل ۳، بخش «ب» تحت عنوان «حکایت چگونگی ژرف‌سازی اندیشهٔ ملخانف توسط مارتینف».ـم.

آسان نیست. ولی وقتی می‌بینم که تئوریسین یا پوبلیسیست سوسیال دموکراسی به‌جای احساس اندوه در قبال این فقدان آمادگی، با غرور وخودپسندی وبا یك نوع خودشیفتگی نارسیس‌مآبانه[1] به تکرار جملاتی دربارهٔ هرج و مرج‌گرایی و بلانکیسم و تروریسم می‌پردازد که در دوران نوجوانی از برکرده است، این توهین به‌انقلابی‌ترین تئوری جهان، برایم دردناك می‌شود.

به‌ما می‌گویند: جنگ چریکی، پرولتاریای آگاه را به‌اوباش و عناصر منحط دائم‌الخمر نزدیك می‌سازد. این حرف درست، ولی از آن فقط این نتیجه به‌دست می‌آید که حزب پرولتاریا هیچگاه نمی‌تواند جنگ چریکی را یگانه وسیله و حتی وسیلهٔ عمدهٔ مبارزه بشمارد. از آن فقط نتیجه می‌شود که این وسیله باید تابع وسایل و شیوه‌های دیگر مبارزه و متناسب با وسایل عمدهٔ مبارزه باشد و تحت تأثیر تربیتی روشنگرانه و متشکل کنندهٔ سوسیالیسم جنبهٔ اخلاقی تمیز پیدا کند. اگر این شرط اخیر فراهم نباشد، کاربرد هر وسیله و شیوه‌ای در مبارزه، بدون هیچ استثناء، پرولتاریا را در جامعهٔ بورژوایی به‌لایه‌های گوناگون غیر پرولتری بالاتر و پایین‌تر ازآن نزدیك می‌سازد وچون این وسایل وشیوه‌ها به‌دست سیل طبیعی و خودانگیختهٔ حوادث سپرده شوند، این سیل آن‌ها را می‌ساید و می‌فرساید، مسخ می‌کند و فاسد می‌گرداند. اعتصاب‌هایی که به‌دست سیل طبیعی خودانگیختهٔ حوادث سپرده شوند مسخ

۱. Narecic : در اساطیر یونانی، نارسیس نام جوان زیبایی است که پدرش رب‌النوع رودها و مادرش پری آبی بود. نارسیس روزی عکس خود را در آب رود دید و شیفته و دلباختهٔ خود شد و پیوسته در آب به‌عکس خود می‌نگریست و سرانجام از عشق خود مرد و کالبدش به‌گل «نرگس» تبدیل‌شد. این نام در ادبیات اروپایی مظهر خودشیفتگی، خودبینی و خودپسندی است.ــم.

می‌شوند و «آلیانس» یعنی ساخت و پاخت کارگران و کارفرمایان به‌زیان مصرف‌کنندگان از کار درمی‌آیند. پارلمانی که یك‌دسته سیاست‌باز بورژوا در آن نشسته و به‌عمده‌فروشی و خرده‌فروشی امتعه‌ای چون «آزادی خلق»، «لیبرالیسم»، «دموکراسی»، «جمهوریت»، ضدیت با کلیسا، «سوسیالیسم» و انواع دیگر امتعهٔ بازارپسند مشغولند، مسخ می‌شود و روسپی‌خانه از کار درمی‌آید. در چنین محیطی جراید مسخ می‌شوند و دلال محبت حاضر به کارسازی برای عموم، وسیلهٔ فاسدکردن توده‌ها، نوازشگر و مداح زشت غرایز پست انبوه جماعت و هکذا و قس علیهذا، از کار در می‌آیند. سوسیال دموکراسی، وسایل عام و جهانشمول برای مبارزه، وسایلی که میان پرولتاریا و لایه‌های کمی بالاتر و کمی پایین‌تر از آن، دیوار چین بکشد، در اختیار ندارد. سوسیال دموکراسی در ادوار گوناگون، وسایل و شیوه‌های گوناگون به کار می‌برد و کاربردآن‌ها را هم همیشه تابع شرایط کاملاً معین و مشخص ایدئولوژیك و سازمانی، می‌سازد.[1]

۱. بلشویك‌های سوسیال دموکرات را اغلب به‌داشتن برخورد سطحی تعصب‌آمیز نسبت به‌عملیات چریکی متهم می‌کنند. بدینجهت بجاست یادآور شویم که در طرح قطعنامهٔ مربوط به‌عملیات چریکی (رجوع شود به‌شمارهٔ ۲«خبرنامهٔ حزبی» و به‌گزارش لنین دربارهٔ کنگره)، آن بخشی از بلشویك‌ها که از این عملیات پشتیبانی می‌کردند، شرایط زیر را برای قبول آن پیشنهاد می‌کردند: ضبط دارائی‌های شخصی به‌هیچوجه مجاز نباشد، ضبط اموال دولتی فقط به‌شرط کنترل حزب و صرف وجود برای نیازمندی‌های قیام مجاز باشد. عملیات چریکی به‌صورت ترور، علیه مأموران قلدرمنش دولت و افراد فعال باندهای سیاه توصیه می‌شد، ولی به‌شرط آن‌که:

۱) روحیات توده‌های مردم مراعات گردد،

۲) وضع جنبش کارگری محل در نظر گرفته شود و

۴

اشکال مبارزه در انقلاب روسیه‌درقیاس‌باانقلاب‌های بورژوایی اروپا، از تنوع عظیمی برخوردار است. کائوتسکی این نکته را در سال ۱۹۰۲ تا حدودی پیشگویی کرد و گفت: انقلاب آینده بیش از آن‌که مبارزهٔ مردم علیه دولت باشد، مبارزهٔ دوبخش از مردم علیه یکدیگر خواهد بود (و افزود که در این مورد شاید بتوان روسیه را مستثنی دانست). در روسیه ما می‌بینیم که این مبارزهٔ دوم، در قیاس با انقلاب‌های بورژوایی غرب، بی‌شك گسترش بیشتری دارد. شمار دشمنان انقلاب ما در میان مردم اندك است، ولی آن‌ها همروند با تشدید مبارزه، بیش از پیش متشکل می‌شوند و مورد پشتیبانی قشرهای ارتجاعی بورژوازی قرار می‌گیرند. بدینجهت امری کاملا طبیعی و ناگزیر است که در چنین دورانی که دوران اعتصاب‌های سیاسی همگانی خلق است، قیام نتواند به‌شکل سابق یعنی به‌صورت عملیات منفردی که به‌زمان بسیار کوتاه‌و به‌منطقهٔ بسیار کوچك محدود می‌شود، انجام پذیرد. امری کاملا طبیعی و ناگزیر است که قیام اشکال گسترده‌تر و بغرنج‌تر یك جنگ داخلی دیرپا را کسب کندکه سراسر کشور را دربرگیرد یعنی به‌صورت مبارزهٔ مسلحانه میان دو بخش از مردم درآید. چنین جنگی را نمی‌توان به‌صورتی دیگر جز شمار اندکی از نبردهای بزرگ با فواصل زمانی نسبتاً طولانی و شمار کثیری‌ازدرگیری‌های کوچك در طول این فواصل زمانی، درنظر مجسم ساخت. وقتی

۳) دقت به‌عمل آید تا نیروی پرولتاریا بیهوده هدر نرود.
فرق میان این طرح و اصل قطعنامه‌ای که در کنگرهٔ وحدت به‌تصویب رسید، فقط این بودکه درآن ضبط اموال دولتی مجاز شمرده نمی‌شد.

وضع چنین باشد ــ و بی‌شك چنین است ــ سوسیال دموکراسی باید ایجاد سازمان‌هایی را وظیفهٔ خود قرار دهد که هم در جریان این نبردهای بزرگ و هم تا آن‌جا که ممکن است در جریان این درگیری‌های کوچك، حد اعلای توانایی رهبری توده‌ها را داشته باشند. در دورانی که حدت مبارزهٔ طبقات به‌مرحلهٔ جنگ داخلی رسیده است، سوسیال دموکراسی باید نه‌تنها شرکت دراین جنگ داخلی، بلکه نقش رهبری را نیز در آن، وظیفهٔ خود قرار دهد. سوسیال دموکراسی باید سازمان‌های خود را چنان پرورش دهد و آماده سازد که آن‌ها واقعاً به‌عنوان طرف جنگنده عمل کنند و هیچ فرصتی را برای وارد آوردن ضربت بردشمن از دست ندهند.

چنین وظیفه‌ای بی‌گمان دشوار است و آن‌را نمی‌توان فوراً انجام داد. همانگونه که تمام خلق در جریان جنگ داخلی تجدید تربیت می‌شود و فن پیکار را فرا می‌گیرد، به‌همانگونه نیزسازمان‌های ما باید پرورش یابند و برپایهٔ دستاوردهای ناشی از تجربه، شیوهٔ کار و فعالیت خود را چنان تغییر دهند که از عهدهٔ انجام این وظیفه برآیند.

ما به‌هیچوجه برآن نیستیم که شکل‌های من‌درآوردی مبارزه را به‌پراتیسین‌ها تحمیل کنیم و یا حتی دعوی نداریم که مسألهٔ نقش این یا آن شکل از جنگ چریکی را در روند عمومی جنگ داخلی روسیه، در تنگنای اتاق کار حل کنیم. ما به‌هیچوجه چنین فکری نداریم که ارزیابی مشخصی را که دربارهٔ این یا آن عمل چریکی انجام می‌گیرد، به‌عنوان یك مشی در سوسیال دموکراسی تلقی کنیم. ولی ما این وظیفه را برای خود قائلیم که در حد توانایی خویش به‌ارزیابی تئوریك صحیح اشکال تازه‌ای از مبارزه که زندگی به‌پیش می‌کشد یاری رسانیم و علیه فرمول‌های قالبی

و پیشداوری‌هایی که مانع آن می‌شود تا کارگران آگاه یك مسألهٔ تازه و دشوار را به‌درستی طرح کنند و به‌درستی به‌حل آن دست یابند، مبارزهٔ بی‌امان انجام دهیم.

۳۰ دسامبر سال ۱۹۰۶

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۱۱، صفحهٔ ۱۸۶ ــ ۱۹۶.

لنین

٭ از مقالهٔ «دربارهٔ انقلاب همهٔ ملت»

انقلاب پیروزمند، به‌معنای معین کلمه، فقط آن انقلابی می‌تواند باشدکه همهٔ ملت را فراگیرد: این سخن بدان معناست‌که پیروزی انقلاب درگرو اتحاد اکثریت عظیمی ازمردم برای پیکار در راه تحقق خواست‌های این انقلاب است. واین اکثریت عظیم یا باید فقط از همهٔ یك‌طبقه ویا ازطبقات گوناگونی که چند هدف‌مشترك دارند، تشکیل شده باشد...

مفهوم «انقلاب همهٔ ملت» باید یك مارکسیست را به‌ضرورت تحلیل دقیق منافع گوناگون طبقات **گوناگونی** که برسرچند هدف مشترك مشخص ومحدود با هم توافق دارند، رهنمون باشد. چنین مفهومی را به‌هیچوجه نمی‌توان‌برای **پوشیده داشتن** ونادیده‌انگاشتن اهمیت بررسی مبارزهٔ طبقاتی درجریان این یا آن انقلاب، به‌کار گرفت. کاربرد مفهوم «انقلاب همهٔ ملت» برای چنین مقصودی نشانگر عدول کامل ازمارکسیسم وبازگشت به‌جمله‌پردازی عامیانهٔ دموکرات‌های خرده بورژوا یا سوسیالیست‌های خرده بورژواست.

سوسیال دموکرات‌های جناح راست ما غالباً این حقیقت را

فراموش می‌کنند، واز آن بیشتر این نکته را فراموش می‌کنندکه **همروند با پیشرفت انقلاب مناسبات میان طبقات تغییر می‌کند. هر** پیشرفت واقعی انقلاب معنایش چنین‌است: روی‌آوری توده‌های گسترده‌تر به‌جنبش وبالنتیجه حصول آگاهی بیشتر به‌منافع طبقاتی وبنابراین آشکاری بیشتر مواضع گروهبندی‌های سیاسی و حزبی وهویدایی دقیق‌تر سیمای طبقاتی احزاب گوناگون وبدینسان‌تغییر بیش از پیش خواست‌های سیاسی واقتصادی کلی و تجریدی که به‌سبب همین تجریدی بودن مبهم وتاریك مانده بودند وتبدیل آن‌ها به‌خواست‌های **گوناگون** مشخص ودقیق طبقات گوناگون.

مثلا انقلاب بورژوایی روسیه، بسان هرانقلاب بورژوایی، الزاماً با شعارهای عمومی‌مشترك یعنی«آزادی‌سیاسی» و«منافع‌مردم» آغاز می‌شود وحال‌آن‌که مفهوم مشخص این شعارها فقط در جریان مبارزه وبا برداشتن گام‌های عملی درراه تحقق این «آزادی» و دادن محتوی معین به«دموکراسی» که لفظ آن به‌خودی‌خودچیزی جزیك‌کلام توخالی نیست، برتوده‌های مردم وبرطبقات‌روشن‌خواهد شد. درآستان وآغاز انقلاب بورژوایی همه به‌نام دموکراسی عمل می‌کنند: هم پرولتاریا، هم دهقانان همراه با نیروهای خرده‌بورژوازی شهر وهم‌بورژواهای لیبرال همراه با ملاکان لیبرال. فقط در جریان مبارزهٔ طبقاتی و دررهگذر تکامل تاریخی‌کم‌وبیش طولانی انقلاب است‌که تفاوت میان استنباط طبقات گوناگون ازاین «دموکراسی» آشکار می‌شود. مطلب بدینجا پایان نمی‌پذیرد: دراین رهگذر، علاوه براین، ورطهٔ عمیق میان‌منافع طبقات گوناگونی‌که به‌نام همین «دموکراسی» خواستار انجام اقدامات اقتصادی‌وسیاسی **گوناگون** هستند، آشکار می‌شود.

فقط درجریان مبارزه و دررهگذر تکامل انقلاب روشن

می‌شود که یك طبقه یا قشر «دموکراتیك» نمی‌خواهد یا نمی‌تواند به‌اندازهٔ طبقه یا قشر دیگر دوربرود وآنگاه‌به‌هنگام تحقق‌هدف‌های «مشترك» (به‌اصطلاح مشترك)، تصادمات شدید برسر شیوهٔ تحقق آن‌ها، مثلا برسراین یا آن درجه ووسعت .وتوالی مراحل آزادی‌و برسرچگونگی حکومت خلق وچگونگی شیوهٔ واگذاری زمین به‌دهقانان وغیره، بروز می‌کند...

۲ مه سال ۱۹۵۷

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۱۲، متن روسی: صفحهٔ ۳۶۳ ــ ۳۶۴، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۴۵۵ ــ ۴۵۷.

لنین

* از مقالهٔ «مارکسیسم و رویزیونیسم»

... درزمینهٔ سیاست، رویزیونیسم درواقع کوشید تا در اصل‌بنیادین مارکسیسم یعنی تئوری مبارزهٔ طبقاتی بازنگری‌کند. به‌ما می‌گفتند: آزادی سیاسی، دموکراسی، حق انتخابات عمومی، دیگر زمینه‌ای برای مبارزهٔ طبقاتی باقی نمی‌گذارد وحکم قدیمی مانیفست حزب کمونیست را که کارگران میهن ندارند، باطل می‌سازد. می‌گفتند درمحیط دموکراسی ازآن‌جا که «ارادهٔ اکثریت» فرمانرواست،دیگر نه دولت را می‌توان دستگاه فرمانروایی طبقاتی شمرد ونه ازاتحاد وائتلاف با جناح‌های ترقیخواه وسوسیال رفرمیست بورژوازی‌علیه مرتجعین سرباززد.

شك نیست‌که این ایرادهای رویزیونیست‌ها در قالب سیستمی ازنظریات دارای هماهنگی کافی یعنی نظریات بورژوایی لیبرال

ازدیرباز شناخته شده، بیان می‌شد. لیبرال‌ها همیشه دعوی کرده‌اند که پارلمانتاریسم بورژوایی، ازآن‌جا که همهٔ شهروندان بدون هیچ تفاوتی حق رأی وحق اشتراك درامور دولتی دارند، طبقات و تقسیمات طبقاتی را ازمیان می‌برد. سراسر تاریخ اروپا در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم وسراسر تاریخ انقلاب روسیه در آغاز قرن‌بیستم به‌روشنی نشان می‌دهد که این نظریات‌چه‌اندازه بی‌ربط است. آزادی درنظام سرمایه‌داری«دموکراتیك» ازتفاوت‌های‌اقتصادی نمی‌کاهد، بلکه برآن می‌افزاید. پارلمانتاریسم ماهیت‌دموکراتیك‌ترین‌جمهوری های بورژوایی را نیزکه دستگاه ستمگری طبقاتی هستند از میان نمی‌برد، بلکه آن‌را عریان می‌سازد. پارلمانتاریسم به‌روشنگری و سازماندهی توده‌هایی به‌مراتب گسترده‌تر ازآنچه قبلا در حوادث سیاسی شرکت فعال می‌ورزیدند، کمك می‌کند، ولی با این عمل موجبات برانداختن بحران‌ها وانقلاب‌های سیاسی رافراهم‌نمی‌سازد، بلکه برعکس حداعلای حدت جنگ داخلی را به‌هنگام بروزاین انقلاب‌ها موجب می‌شود. حوادث پاریس در بهار سال ۱۸۷۱ و حوادث روسیه در زمستان سال ۱۹۰۵ با کمال وضوح نشان دادکه کار به‌طور ناگزیر به‌چنین حدتی می‌انجامد. بورژوازی‌فرانسه‌برای سرکوبی جنبش پرولتری، بی‌آن‌که لحظه‌ای تزلزل وتردید ازخود نشان دهد، با دشمن تمام ملت یعنی با همان نیروهای ارتش اجنبی که وطنش را ویران ساخته بود، بیعت‌کرد. کسی که به‌این نکته پی نبردکه دیالکتیك درونی ناگزیر پارلمانتاریسم ودموکراتیسم بورژوایی حل دعوا را ازطریق گسترش دامنهٔ اعمال قهر دریك مقیاس وسیع، خشونت‌آمیزتر ازادوار گذشته خواهد کرد، هیچگاه نخواهد توانست برپایهٔ این پارلمانتاریسم به‌ترویج وتبلیغی بپردازد که با اصول مطابق باشد وتوده‌های کارگر را برای شرکت

پیروزی‌آفرین درچنین «دعواهایی» به‌طور واقعی آماده سازد...

سرمایه‌داری ازتولید کوچك پدید آمده است وپیوسته پدید می‌آید. سرمایه‌داری الزاماً موجب پیدایش یك سلسله «لایه‌های میانین» جدید می‌شود (وابستگان به‌کارخانه‌ها، شاغلین کار در خانه، کارگاه‌های کوچك پراکنده در سراسر کشور برای رفع نیازمندی‌های مربوط به‌صنایع بزرگ، مثلا صنایع دوچرخه‌سازی واتومبیل‌سازی وغیره). این تولید کنندگان کوچك جدید نیز به‌نوبهٔ خود ناگزیر دوباره به‌صفوف پرولتاریا پرتاب می‌شوند. بدین‌جهت کاملا طبیعی است که جهان‌بینی خرده‌بورژوایی پیوسته به‌صفوف احزاب بزرگ کارگری رخنه می‌کند. کاملا طبیعی است که حال باید برهمین منوال باشد وتا وقوع انقلاب پرولتری همیشه برهمین منوال خواهد بود، زیرا اشتباه فاحشی است اگرتصور شود که برای چنین انقلابی باید منتظر ماند تا اکثریت مردم «تمام و کمال» پرولترشوند. جریانی که ما اکنون بیشتر فقط در زمینهٔ ایدئولوژیك می‌گذرانیم یعنی بحث ومشاجره برسر تصحیح‌تئوریك مارکس‌و آنچه‌که اکنون فقط درمورد برخی مسائل جزئی جنبش کارگری در عرصهٔ پراتیك پدیدار می‌شود یعنی مسائلی‌چون‌اختلاف نظرهای تاکتیکی وبروز انشعاب برزمینهٔ آن‌ها، جریانی است‌که طبقهٔ کارگر سپس درمقیاسی بس‌گسترده‌تر حتماً بـا آن‌روبه‌رو خواهد شد وآن هنگامی است‌که انقلاب پرولتری به‌تمام مسائل مورد اختلاف جنبهٔ حاد خواهد داد وتمام اختلاف نظرها را روی نکاتی متمرکز خواهد ساخت‌که برای معین شدن روش توده‌ها اهمیت فوری وفوتی خواهد داشت ودر گرماگرم‌پیکار ما را وادار خواهدکرد تا دشمن را ازدوست جدا سازیم وبرای وارد آوردن ضربات قطعی بردشمن، متحدین بد را به‌دور اندازیم.

مبارزات ایدئولوژیك پایان قرن نوزدهم مارکسیسم انقلابی علیه رویزیونیسم فقط پیش در آمد نبردهای انقلابی سترگ پرولتاریاست که به‌رغم تمام دودلی‌ها وضعف‌های عناصر خرده بورژوا به‌سوی پیروزی کامل امرخود پیش می‌رود.

مارس—آوریل سال ۱۹۵۸

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۱۵، متن روسی: صفحهٔ ۲۲ — ۲۳، ترجمهٔ آلمانی: ۲۴ — ۲۵ و ۲۷ — ۲۸.

لنین

* از مقالهٔ «اختلاف‌نظر در جنبش کارگری اروپا»

... یکی از ژرف‌ترین عللی که هرچند یکبار اختلاف نظرهایی برسر مسائل تاکتیك پدید می‌آورد، واقعیت رشد جنبش کارگری‌است. اگر ملاك سنجش این جنبش یك‌نوع آرمان پروردهٔ پندار خام نباشد، بلکه قبول شود که این جنبش یك جنبش پراتیك مردمان معمولی است، آن‌وقت روشن خواهد شد که‌جلب دائمی «سربازان» جدید وجذب لایه‌های جدید تودهٔ زحمتکش ناگزیر باید تزلزلات ونوساناتی درزمینهٔ تئوری وتاکتیك، تکرار اشتباهات گذشته، بازگشت موقت به‌نظریات کهنه شده وشیوه‌های کهنه شده وغیره‌را به‌همراه داشته باشد. جنبش کارگری هر کشور مقادیر کم وبیشی از انرژی، دقت ووقت خود را به‌طور مرتب صرف «تعلیم»سربازان جدید می‌کند.

علاوه براین: سرعت رشد سرمایه‌داری در کشورهای مختلف ودرشاخه‌های مختلف اقتصاد ملی یکسان نیست. طبقهٔ کارگر و

ایدئولوگ‌هایش مارکسیسم را در محیطی که صنایع بزرگ حداکثر رشد را داشته باشد، آسان‌تر، سریع‌تر، کامل‌تر وعمیق‌تر فرا می‌گیرند. مناسبات اقتصادی واپس‌مانده یا در رشد خود تأخیر کرده همواره موجب پیدایش چنان هوادارانی برای جنبش کارگری می‌شوند که فقط برخی ازجوانب مارکسیسم، برخی ازاجزاء جهان‌بینی نوین یا برخی ازشعارها وخواست‌ها را دریافته‌اند وتوانایی آن‌را ندارند که با تمام سنت‌های جهان‌نگری بورژوایی‌در کل‌آن وجهان‌نگری بورژوا دموکراتیك به‌عنوان جزئی ازآن، به‌طورقطعی پیوند بگسلند.

از این گذشته، یکی از منابع دائمی اختلاف‌نظرها نیز خصلت دیالکتیکی تکامل اجتماعی است که در میان تضادها و از طریق تضادها انجام می‌گیرد. سرمایه‌داری مترقی است، زیرا شیوه‌های کهنهٔ تولید را برمی‌اندازد و نیروهای مولده را رشد می‌دهد و در عین حال در پلهٔ معینی از تکامل جلوی رشد نیروهای مولده را می‌گیرد. سرمایه‌داری، هم کارگران را رشد می‌دهد، سازمان می‌دهد و با انضباط می‌سازد و هم برآن‌ها فشار می‌آورد، ظلم می‌کند، به‌سوی انحطاط و فقر می‌راند و غیره. سرمایه‌داری‌خودش گورکنان خود را پدید می‌آورد، خودش عناصر متشکلهٔ نظام نوین رامی‌آفریند، ولی‌اگر «جهش» صورت نگیرد،این‌عناصرجداجداهیچ تغییری دروضع عمومی نمی‌دهند ودست به‌ترکیب‌فرمانروایی‌سرمایه نمی‌زنند. مارکسیسم به‌مثابه تئوری ماتریالیسم دیالکتیکی می‌تواند این تضادهای زندگی تازه و تاریخ زندهٔ سرمایه‌داری و جنبش کارگری را تفسیر کند. ولی خودبه‌خود پیداست که توده‌ها از زندگی درس می‌گیرند، نه از کتاب و به‌همین جهت افراد یا گروه‌هایی یافت می‌شوند که همیشه دربارهٔ این یا آن خصیصه، این

یا آن «درس» تکامل سرمایه‌داری به‌مبالغه می‌پردازند وتئوری یك جانبه وسیستم تاکتیکی یك‌جانبه وضع می‌کنند.

ایدئولوگ‌های بورژوا، لیبرال‌ها و دموکرات‌ها بی‌آن‌که مارکسیسم را درك کنند، بی‌آن‌که جنبش کارگری امروزین را درك کنند، پیوسته از یك قطب یاوه‌پردازی به‌قطب دیگر می‌پرند. گاه تمام مطلب را چنین تفسیر می‌کنند که اشخاصی شریر یك طبقه را علیه طبقهٔ دیگر «برمی‌انگیزند» و گاه خود را با این یاوه تسکین می‌دهند که حزب کارگری ــ «حزب مسالمت‌جوی رفرم» است. آنارکوسندیکالیسم و رفرمیسم را نیز باید محصول مستقیم همین جهان‌نگری بورژوایی و ناشی از نفوذ و تأثیر آن دانست، این جریان‌ها **فقط یك** جانب جنبش کارگری را برجسته می‌کنند، برای این برداشت یك‌جانبه اعتبار تئوری قایل می‌شوند وگرایش‌ها یا خصایصی از این جنبش را که ویژگی مشخصهٔ این یا آن‌دوران، این یا آن شرایط فعالیت طبقهٔ کارگر را تشکیل می‌دهد، نافی یکدیگر اعلام می‌دارند. وحال آن‌که زندگی واقعی، تاریخ واقعی، این گرایش‌های متفاوت را در خود جمع‌دارند، همانگونه که‌زندگی و تکامل در عرصهٔ طبیعت، هم تحولات کند وهم‌جهش‌های تند را که قطع حرکت تدریجی است، در خود جمع دارند.

رویزیونیست‌ها تمام استدلالات مربوط به‌«جهش‌ها» و تناقض اصولی میان جنبش کارگری و سراسر جامعهٔ کهنه را جمله‌پردازی می‌دانند. آن‌ها رفرم را تحقق جزئی از سوسیالیسم تلقی می‌کنند. آنارکوسندیکالیست‌ها «کارهای خرده‌ریز»، خاصه استفاده‌ازتریبون پارلمان را مردود می‌شمارند. این تاکتیك اخیر در واقع معنایش نشستن در انتظار «روزهای بزرگ» بدون داشتن‌توانایی گردآوری نیروهای آفرینندهٔ حوادث بزرگ است. هم رویزیونیست‌ها و هم

آنارکوسندیکالیست‌ها مانعی هستند در راه مهم‌ترین وفوری‌ترین کار یعنی در راه متشکل ساختن کارگران در سازمان‌های بزرگ و نیرومنـــدی که خـــوب فعالیت می‌کنند و در هرشرایطی می‌توانند خوب کار کنند و از روح مبارزهٔ طبقاتی سرشار باشند وازهدف‌های خویش دریافت روشن داشته باشند وبربنیاد جهان‌نگری مارکسیستی راستین تربیت شده باشند...

...سرانجام یکی از علل بسیار مهمی که موجب پیدایش اختلاف نظرها در میان شرکت‌کنندگان جنبش کارگری می‌شود، تغییرات وارده در تاکتیك طبقات حاکمه به‌طور کلی و بورژوازی از آن جمله است. اگر تاکتیك بورژوازی همیشه یکسان یا لااقل همیشه همگون بود، طبقهٔ کارگر به‌سرعت یاد می‌گرفت که این تاکتیك را با تاکتیکی همانقدر یکسان یا همگون پاسخ گوید. ولی بورژوازی در همهٔ کشورها ناگزیر است دو سیستم کشورداری و دو اسلوب مبارزه برای تأمین منافع و حفظ فرمانروایی خودبه‌کار برد و ضمناً این دو اسلوب گاه یکی جای‌گزین دیگری می‌شود و گاه با ترکیب‌های متفاوت درهم می‌آمیزند. یکی از این دو اسلوب عبارت است از اسلوب قهر، اسلوب خودداری از هرگونه عقب نشینی در برابر خواست‌های جنبش کارگری، اسلوب پشتیبانی ازتمام نهادهای کهنه و فرتوت، اسلوب نفی قطعی رفرم. پیـــروی از این اسلوب، ذاتی سیاست محافظه‌کارانه‌ای است که اکنون تعلق خود را به سیاست خاص طبقهٔ ملاکان کشورهای اروپای غربی بیش از پیش از دست می‌دهد و به‌یکی از انواع سیاست عمومی‌بورژوایی بدل می‌شود. اسلوب دوم عبارت‌است از اسلوب «لیبرالیسم»، یعنی گام‌برداشتن در جهت‌گسترش حقوق سیاسی، در جهت رفرم، در جهت عقب‌نشینی در برابر خواست‌ها و غیره.

این‌که بورژوازی از یك اسلوب به‌اسلوب دیگر می‌پردازد، به‌علت حساب بدخواهانهٔ این یا آن شخص و یا به‌علت عوامل تصادفی نیست، بلکه ناشی از تناقض بنیادی موجود در وضع خود بورژوازی است. یك جامعهٔ سرمایه‌داری عادی بدون سیستم‌انتخاباتی استوار وبدون دادن برخی حقوق سیاسی به‌مردم کــه توقعاتشان در زمینهٔ «فرهنگی» نمی‌تواند در یك سطح بالنسبه عالی نباشد، قادر نیست با موفقیت پیشرفت کند. این توقع مراعات حداقل معین فرهنگ، توقعی است زاییدهٔ شرایط خودشیوهٔ تولید سرمایه‌داری با سطح عالی تکنیك آن، با پیچیدگی، نرمش و پویایی آن، با سرعت فزایندهٔ رقابت در عرصهٔ جهانی و غیره. به‌همین جهت‌نوسان تاکتیك بورژوازی یعنی انتقال از سیستم قهر به‌سیستم گنشت‌های صوری و ظاهری، پدیده‌ای است که طی نیم‌قرن اخیر در همهٔ کشورهای اروپایی عمومیت داشته است...

۱۶ دسامبر سال ۱۹۱۵

لنین، **مجموعهٔ آثار**، جلد ۱۶، متن روسی: صفحهٔ ۳۱۷ ــ ۳۱۹ و ۳۲۵، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۳۵۴ ــ ۳۵۷.

لنین

* از مقالهٔ «شکست انترناسیونال دوم»

...برای یك مارکسیست هیچ شکی وجود ندارد که انقلاب بدون وجود وضع انقلابی ممکن نیست و تازه هر وضع انقلابی نیز به انقلاب نمی‌انجامد. و اما نشانه‌های وضع انقلابی به‌طورکلی کدامند؟ ما مسلماً اشتباه نخواهیم کرد اگر سه‌نشانهٔ عمدهٔ زیرین را ذکــر

کنیم:

۱) طبقات فرمانروا امکان نداشته باشند فرمانروایی خود را به شکل تغییرنیافته حفظ کنند؛ بحران درمیان «بالایی‌ها» یعنی بحران سیاست طبقهٔ فرمانروا که موجب پیدایش شکافی می‌شود که ناخرسندی و برآشفتگی طبقات ستمدیده در آن راه می‌یابد. برای فرازآمدن انقلاب معمولا کافی نیست که «پایینی‌ها نخواهند» برروال سابق زندگی کنند، بلکه علاوه برآن لازم است که «بالایی‌ها هم نتوانند» بر روال سابق‌زندگی کنند.

۲) تشدید بیش از حد عادی فقر و بدبختی طبقات ستم‌زده.

۳) ترفیع قابل‌ملاحظهٔ ناشی ازعلل پیش‌گفتهٔ فعالیت توده‌ها که در دوران «آرام» به‌آرامی می‌گذارند غارتشان کنند و در ادوار طوفانی چه تحت‌تأثیر مجموع بحران وچه به‌وسیلهٔ خود«بالایی‌ها» به‌میدان عمل تاریخی مستقل کشانده‌می‌شود.

بدون این تغییرات عینی که نه‌فقط به‌ارادهٔ این یا آن گروه و حزب، بلکه به ارادهٔ این یا آن طبقه نیز بستگی ندارد، اصولا انقلاب غیر ممکن است. ایجاد مجموع همین تغییرات عینی است که وضع انقلابی نامیده می‌شود... از هر وضع انقلابی انقلاب پدید نمی‌آید، انقلاب فقط در نتیجهٔ آن‌چنان وضعی پدید می‌آید که علاوه بر تغییرات عینی پیش‌گفته تغییر ذهنی هم صورت گرفته باشد، و این تغییر هم عبارت‌است از توان طبقهٔ انقلابی برای انجام اقدامات انقلابی گسترده و به‌حدکافی پرقدرتی که بتواند دستگاه دولت کهنه را که هرگز و حتی در دوران بحران نیز چنانچه آن را «نیندازند» خود «نخواهد افتاد»، کلا (یا جزئاً) درهم شکند.

چنین است نظریهٔ مارکسیستی دربارهٔ انقلاب...

مه‌ـ‌ژوئن سال ۱۹۱۵

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۱، متن روسی: صفحهٔ ۱۸۹ ــ ۱۹۵، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۲۵۶ ــ ۲۵۷.

لنین

* از مقالهٔ «دربارهٔ سازش»

مفهوم سازش در قاموس سیاست عبارت‌است از چشم پوشیدن از برخی خواست‌ها و دست‌کشیدن از بخشی از خواست‌های خودبرای رسیدن به توافق با حزب دیگر.

تصوری که عناصر عامی به‌طور معمول دربارهٔ بلشویك‌هادارند و مطبوعاتی که به‌ما افترا می‌زنند بدان میدان می‌دهند، این‌است که بلشویك‌ها هیچگاه، با هیچ‌کس به‌هیچ سازشی تن درنمی‌دهند.

چنین تصوری برای ما به‌مثابه حزب پرولتاریای انقلابی خوشایند است، زیرا ثابت می‌کند که حتی دشمنان نیز مجبورند وفای مارا به‌اصول بنیادین سوسیالیسم و انقلاب اذعان کنند. ولی باوجود این باید حقیقت را بیان داشت: این تصور با حقیقت مطابقت ندارد. انگلس حق‌داشت که ضمن انتقاد از بیانیهٔ کمونارهـای بلانکیست (سال ۱۸۷۳) سخن آنان‌را در بارهٔ «هیچ‌سازشی‌مبادا!» مورد تمسخر قرارداد. او می‌گفت این سخن چیزی جزجمله‌پردازی نیست، زیرا چه‌بسا اوضاع و احوال سازش را به‌طور ناگزیر به حزب رزمنده تحمیل می‌کند و بدینجهت تحاشی قطعی و همیشگی

از «قبول پرداخت قرض به‌اقساط»[1]، کاری است بی‌معنی. وظیفهٔ یك حزب انقلابی راستین این نیست که تحاشی از هرگونه‌سازشی را محال اعلام کند، بلکه آن‌است که در جریان هر سازشی، آن‌جا که سازش ناگزیر می‌شود، بتواند به‌اصول خود، به‌طبقهٔ خود، به وظیفهٔ انقلابی خود، به‌وظیفهٔ تدارك انقلاب و آماده سازی توده‌های خلق برای احراز پیروزی در انقلاب، وفادار ماند.

سپتامبر سال ۱۹۱۷.

لنین، **مجموعهٔ آثار**، جلد ۲۵، متن روسی: صفحهٔ ۲۸۲، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۳۱۳.

لنین

* از مقالهٔ «وظایف انقلاب»

...شوراها باگرفتن زمام قدرت تامه به‌دست خویش می‌توانند حتی همین حالا نیز ــ که احتمالا آخرین شانس آن‌ها خواهد بود ــ تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب و انتخابات مسالمت‌آمیز برای انتخاب نمایندگان شوراها توسط خود مردم، مبارزهٔ مسالمت‌آمیز احزاب در درون شوراها، آزمایش برنامهٔ احزاب مختلف درمیدان عمل و انتقال مسالمت آمیزقدرت از دست یك حزب به‌دست حزب دیگر را تأمین کنند.

اگر این امکان از دست داده شود، آن‌وقت به‌طوری که چگونگی مجموع سیر گسترش انقلاب... نشان می‌دهد بروز شدیدترین جنگ

۱. به‌نقل از انگلس، **مجموعهٔ آثار**، جلد ۲۲، صفحهٔ ۴۴۰ــ۴۴۱.ــم.

داخلی میان بورژوازی و پرولتاریا ناگزیر خواهد بود. وقوع اجتناب‌ناپذیر فلاکت، بروز این جنگ را تسریع خواهد کرد. این جنگ چونان که تمام معلومات و مفروضات قابل قبول برای عقل انسانی نشانگر آن‌است، باید به‌پیروزی کامل طبقهٔ کارگر و پشتیبانی دهقانان تهی‌دست از این طبقه برای تحقق برنامه‌ای که بیان شد، بیانجامد، ولی این جنگ ممکن است بسیار سنگین و خونین از کار درآید و به‌بهای جان هزاران ملاك و سرمایه‌دار و افسران هواخواه آنان تمام شود. پرولتاریا برای نجات انقلاب که در خارج از چارچوب برنامهٔ پیش‌گفته میسر نخواهد بود، از هیچگونه فداکاری و جانبازی رویگردان نیست، ولی اگر شوراها به‌آخرین شانس خود برای تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب، تحقق بخشند پرولتاریا با تمام قوا از آن‌ها پشتیبانی خواهد کرد.

نیمهٔ اول سپتامبر سال ۱۹۱۷

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۶، متن روسی: صفحهٔ ۴۶، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۵۱.

لنین

* از مقالهٔ «مارکسیسم و قیام»

یکی از بدخواهانه‌ترین و شاید هم رایج‌ترین تحریفاتی که‌احزاب «سوسیالیست» حاکم، در مارکسیسم وارد می‌کنند، این دروغ اپورتونیستی است که گویا تدارك دیدن برای قیام و به‌طور کلی با قیام به‌کردار یك هنر رفتار کردن، «بلانکیسم» است.

برنشتین سرکردهٔ اپورتونیسم با متهم‌کردن مارکسیسم بـه

بلانکیسم هم‌اکنون اشتهاری اسفناك کسب کرده است، واپورتونیست های کنونی با فریادهای خود علیه بلانکیسم در ماهیت امر کوچك‌ترین نکتهٔ تازه‌ای به «اندیشه‌های» بی‌مایهٔ برنشتین نمی‌افزایند و «عیار» آن‌ها را به‌قدر سر سوزنی بالا نمی‌برند.

مارکسیست‌ها را به‌بلانکیسم متهم می‌کنند، زیرا قیام را یك هنر می‌شمارند! تحریف حقیقت از این فاحش‌تر ممکن نیست: حتی یك مارکسیست منکر این امر نیست که اتفاقاً مارکس است که صریح‌ترین و دقیق‌ترین و قاطع‌ترین نظر را در این زمینه بیان داشته، قیام را درست یك هنر نامیده و گفته است: با قیام باید به‌کردار یك هنر رفتار کرد، باید کامیابی اول را به‌دست آورد و از پی یك کامیابی به‌سوی کامیابی دیگر رفت و در این رهگذر تعرض بردشمن رامتوقف نساخت و از آشفتگی دشمن بهره گرفت و غیره و غیره.

برای آن‌که قیام‌کامیاب باشد، باید نه‌برتوطئه و برحزب، بلکه بر طبقهٔ پیشرو استوار باشد. این اولا. قیام باید بر اوج موج انقلابی خلق استوار باشد. این ثانیاً. قیام باید برآن نقطهٔ چرخشی در مسیر تاریخ انقلاب فرازنده استوار باشد که فعالیت‌صفوف‌پیشرو خلق به‌نقطهٔ اوج خود رسیده و تزلزل و تردید در صفوف دشمن و در صفوف یاران سست و دودل و نااستوار انقلاب شدیدتر از هر وقت باشد. این ثالثاً. با همین سه شرط در طرح‌ریزی مسألهٔ قیام است که مارکسیسم از بلانکیسم متمایز می‌گردد.

ولی وقتی این سه‌شرط جمع باشند، در آن‌صورت خودداری از رفتار با قیام به‌کردار یك هنر، معنایش خیانت به‌مارکسیسم است، خیانت به‌انقلاب است...

سپتامبر سال ۱۹۱۷

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۶، متن روسی: صفحهٔ ۴ـ۵، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۱۳ ــ ۱۴.

لنین

* از مقالهٔ «اندرز شخص غایب»

...ولی قیام مسلحانه گونهٔ **ویژه‌ای** از مبارزهٔ سیاسی و تابع قوانین ویژه‌ای است که باید آن‌ها را به‌دقت بررسی کرد. کارل‌مارکس این حقیقت را با وضوحی شگرف بیان داشته و نوشته است که «**قیام**» مسلح «**به‌کردار جنگ، یك هنر است**».

مارکس قواعد عمدهٔ این هنر را چنین **بیان** می‌دارد:

۱) با قیام هرگز نباید **بازی کرد** و هنگام دست زدن بدان، باید دقیقاً دانست که باید **تاپایان رفت.**

۲) باید در محل دارای اهمیت قاطع و در **لحظهٔ** دارای اهمیت قاطع **نیرویی با تفوق زیاد** گردآورده شود، زیرا در غیر این‌صورت دشمن‌که ازآمادگی بهتر وسازمان بهتر برخورداراست، قیام کنندگان را نابود خواهد کرد.

۳) همین‌که قیام آغاز شد باید بانهایت **قاطعیت** عمل کرد و در هر حالتی حتماً به‌**تعرض** پرداخت. «دفاع، مرگ قیام‌مسلحانه است.»

۴) باید کوشید تا دشمن را غافلگیر ساخت واز لحظه‌ای که واحدهای ارتش او در مناطق مختلف پخش هستند، استفاده کرد.

۵) باید **هرروز** (و چنانچه فقط پای یك شهر درمیان باشد می‌توان گفت: **هر ساعت**) کامیابی‌هایی ولوجزئی به‌دست آورد و

به‌هر قیمتی شده «**تفوق روحی**» را حفظ کرد.

مارکس درس‌های تمام انقلاب‌ها را در زمینهٔ قیام مسلح در این سخنان «دانتون ـ بزرگ‌ترین استاد تاکتیک انقلاب در تاریخ» تلخیص کرده است: «تهور، تهور و بازهم تهور».

اگر بخواهیم این سخنان را در محیط روسیه و در این اکتبر سال ۱۹۱۷ به‌کار بندیم، معنای آن چنین می‌شود: تعرض همزمان و هرچه ناگهانی‌تر و سریع‌تر به پطروگراد که حتماً باید هم از خارج باشد و هم از داخل، هم از کوی‌های کارگری باشد و هم از فنلاند و ره‌وال[1] و کرونشتات، تعـرض تمامی نیروی دریایی و تمرکز نیرویی با **تفوقی عظیم** برنیروی ۱۵ـ۲۵ هزار نفری (و شاید هم بیشتر) «گارد بورژوایی» (دانشجویان دانشکدهٔ افسری) و «واحدهای وانده[2]» (بخشی از قزاقان) و غیره.

باید سه نیروی عمدهٔ ما یعنی نیروی دریایی، کارگران و واحدهای ارتشی به‌قسمی با یکدیگر ترکیب شوند که آماج‌های زیرین حتماً به‌تصرف درآیند و **به‌بهای هر تلفاتی** نگاه داشته شوند:

الف) تلفن

ب) تلگراف

ج) ایستگاه‌های راه آهن

د) در درجهٔ اول پل‌ها.

1. Reval

۲. Vendée ماخوذ از نام استان وانده در غرب فرانسه. در سال‌های انقلاب بورژوایی پایان قرن هجدهم فرانسه و در نخستین سال‌های قرن نوزدهم در این استان و مناطق مجاور آن قشرهای غنی و میانه‌حال دهقانان به‌تحریك اشراف که حکومت آن‌ها در انقلاب سرنگون شده بود و بسیاری از سران آن‌ها و از جمله لوئی هجدهم در انگلیس به‌سر می‌بردند و نیز با کمك دولت انگلیس، به‌شورش‌های ارتجاعی دست می‌زدند.ـم.

باید از استوارترین عناصر («گروه‌های ضربتی» ما وجوانان کارگر و نیز بهترین ناویان) گروه‌های کوچکی تشکیل داد تا مهم‌ترین نقاط را اشغال کنند و در همه جا و در تمام عملیات مهم شرکت ورزند، مثلا:

پطروگراد را محاصره و رابطهٔ آن‌را با نقاط دیگر قطع کنند و با حملهٔ مشترك و هماهنگ نیروی دریایی و کارگران و واحدهای ارتشی به‌تصرف درآورند. چنین است هدفی که دستیابی بدان لازمه‌اش هنر و تهور سه‌باره است.

باید از بهترین کارگران مجهز به‌تفنگ و نارنجك گروه‌هایی تشکیل شود که بر «مراکز» دشمن (دانشکده‌های افسری، تلگراف و تلفن و غیره) حمله برند و آن‌ها را با شعار: مرگ تا آخرین نفر، ولی راه عبور به دشمن ندادن، محاصره کنند.

امیدواریم که در صورت تصمیم به‌عمل، وصایای سترگ‌دانتون و مارکس از سوی رهبران چنان‌که باید و شاید به‌کار بسته شود.

کامیابی انقلاب روسیه و انقلاب جهانی در گرو دو تا سه روز پیکار است.

۸(۲۱) اکتبر سال ۱۹۱۷

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۶، متن روسی: صفحهٔ ۱۵۱ – ۱۵۳، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۱۶۶ – ۱۶۸.

لنین

* از کتاب «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»

...هیچ انقلاب بزرگی بدون پیدایش «بی‌نظمی» در ارتش سر نگرفته است و نمی‌تواند سربگیرد. زیرا ارتش متحجرترین افزار حفظ نظام کهنه، محکم‌ترین سنگر انضباط بورژوایی و پشتیبان فرمانروایی سرمایه و حفظ روح فرمانبری و اطاعت بـــرده‌وار زحمتکشان از این فرمانروایی و تربیت آنان با چنین روحی است. ضد انقلاب هیچگاه وجود کارگران مسلح را در کنار ارتش تحمل نکرده ونمی‌تواند تحمل کند. انگلس می‌نویسد: درفرانسه‌کارگران پس از هر انقلابی مسلح بودند و «بدینجهت بورژواها که سکان دستگاه قدرت را به‌دست داشتند، خلع‌سلاح کارگران را نخستین وظیفهٔ خود می‌دانستند.» کارگران مسلح ــ رویان[1] ارتش **نو** و یاختهٔ سازمانی نظام اجتماعی **نو** بودند. له‌کردن این یاخته و جلو گیری از نمو آن نخستین وظیفهٔ بورژوازی بوده است. نخستین وظیفهٔ هر انقلاب پیروزمند نیز ــ همانگونه که مارکس و انگلس بارها خاطرنشان ساخته‌اندــ درهم شکستن ارتش کهنه، منحـــل ساختن آن و تعویض آن با ارتش نو بوده است. طبقهٔ اجتماعی نوینی که به‌آهنگ فرمانروایی برمی‌خاست، هرگز نمی‌توانست و اکنون نیز نمی‌تواند بدین فرمانروایی دست یابد و آن‌را تحکیم بخشد، مگر از این راه که ارتش کهنه را به‌کلی ازهم فروپاشد (خرده بورژواهای مرتجع یا صرفاً ترسو در این زمینه بانگ بر می‌کشند که این «بی‌نظمی» است)، مگر از این راه که یك

۱. نطفه.ـم.

دوران بس دشوار وبس دردناك را بدون هیچ ارتشی بگذراند (انقلاب کبیر فرانسه نیز این دوران دردناك را گذراند) و مگر از این راه که به‌تدریج و در جریان جنگ دشوار داخلی یك‌ارتش نو با انضباط نو و سازمان نظامی نو. از طبقهٔ نو به‌پادارد...

اکتبر—نوامبرسال ۱۹۱۸

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۸، متن روسی: صفحهٔ ۲۶۱ — ۲۶۲، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۲۸۴.

لنین

* از پیام «درود به‌کمونیست‌های ایتالیائی، فرانسوی و آلمانی»

...انقلاب پرولتری بی‌هواداری و پشتیبانی اکثریت عظیم زحمت‌کشان از پیشاهنگ خود، پرولتاریا، غیر ممکن است. ولی این هواداری و این پشتیبانی یکباره به‌دست نمی‌آید، با رأی‌گیری تحقق نمی‌پذیرد، بلکه در درازنای مبارزهٔ طبقاتی دشوار و سخت تسخیر می‌شود. مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا در راه تسخیر هواداری، در راه تسخیر پشتیبانی اکثریت زحمتکشان با تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا پایان نمی‌پذیرد. پس‌از تسخیر قدرت نیز این‌مبارزه ادامه می‌یابد، منتها به‌اشکال دیگر. در انقلاب روسیه اوضاع و احوال برای پرولتاریا (در مبارزه‌اش برای استقرار دیکتاتوری خود) فوق‌العاده مساعد شد، زیرا انقلاب پرولتری زمانی صورت گرفت که تمام مردم مسلح و تمام دهقانان خواستار سرنگونی قدرت ملاکان و از سیاست «کائوتسکیستی» سوسیال‌خائنین‌یعنی‌منشویك‌ها و سوسیالیست رولوسیونرها برآشفته بودند.

ولی حتی در روسیه که در لحظهٔ انقلاب پرولتری وضع آن فوق‌العاده مساعد بود وتمام پرولتاریا، تمام ارتش وتمام دهقانان یگانگی و یکدلی شایان توجهی از خود نشان دادند، مبارزهٔ‌پرولتاریا که به‌استقرار دیکتاتوری خود تحقق می‌بخشید، مبارزهٔ پرولتاریا در راه تسخیر هواداری و پشتیبانی اکثریت زحمتکشان ماه‌ها و سال‌ها وقت گرفت...

۱۰ اکتبر سال ۱۹۱۹

لنین، **مجموعهٔ آثار**، جلد ۳۰، متن روسی: صفحهٔ ۴۲ ــ ۴۳
ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۴۳ ــ ۴۴

لنین

* از کتاب «بیماری کودکی «چپ‌گرایی» در کمونیسم»

...اکنون ما تجربهٔ بین‌المللی بس معتبری در دست داریم که با نهایت صراحت گویای آن است که برخی از خصایص بنیادی‌انقلاب ما دارای اهمیت محلی نیستند یعنی از ویژگی ملی و صرفاً روسی ناشی نمی‌شوند، بلکه واجد اهمیت بین‌المللی هستند. و من در این‌جا از اهمیت بین‌المللی به‌مفهوم وسیع کلمه سخن نمی‌گویم، زیرا نه‌تنها برخی، بلکه تمام خصایص بنیادی و بسیاری از خصایص درجهٔ اول انقلاب ما از نظر تأثیر آن در همهٔ کشورها، اهمیت بین‌المللی‌دارند. نه، منظور من مفهوم کاملا محدود این کلمه است، بدین‌معنی که با درك اهمیت بین‌المللی به‌مفهوم اعتبار بین‌المللی یا ناگزیری تاریخی تکرار آن چیزی در مقیاس بین‌المللی که در کشور مارخ داده است، باید چنین اهمیتی را برای برخی از خصایص بنیادی

انقلاب ما پذیرفت...

...برای آن‌که بتوان به«توده» یاری رساند وهواخواهی و همدردی و پشتیبانی «توده» را به‌سوی خود جلب کرد، باید از دشواری‌ها نهراسید و بدون بیم از ایرادگیری‌ها، مانع‌تراشی‌ها، اهانت‌ها و پیگردهای «رهبران» (که چون اپورتونیست وسوسیال شوینیست هستند، در اکثر موارد به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم با بورژوازی و پلیس ارتباط دارند)، **حتماً در آنجا که توده هست فعالیت کرد.** باید به‌هر گونه فداکاری تن در داد و موانع بسیار بزرگی را از سر راه برداشت تا بتوان به‌شیوه‌ای منظم و پیگیر، سرسخت، کوشا و شکیبا درست در آن مؤسسات و جامعه‌ها و جمعیت‌ها، ولو بی‌نهایت ارتجاعی، که تودهٔ پرولتر یا نیمه پرولتر را دربوداشته باشند، به‌ترویج و تبلیغ پرداخت...

...ما در سپتامبر ـ نوامبر سال ۱۹۱۷ در انتخابات پارلمان بورژوایی روسیه یعنی مجلس مؤسسان شرکت کردیم. آیا تاکتیك ما صحیح بود یانه؟ اگر صحیح نبود، پس باید آن‌را صریح گفت و ثابت کرد، زیرا این امر ضرور است تا کمونیسم جهانی بتواند تاکتیك صحیح تنظیم کند. و اگر صحیح بود پس باید از آن به نتیجه‌گیری‌های معین رسید...

...بدون وجود روحیهٔ انقلابی در میان توده‌ها، بدون وجود شرایطی که به‌تقویت این روحیه کمك‌کند، تحقق تاکتیك انقلابی میسر نخواهد بود، ولی ما در روسیه ضمن تجربه‌ای بس‌طولانی، دردناك وخونین این‌حقیقت را دریافته‌ایم‌که تاکتیك انقلابی را نمی‌توان تنها برپایهٔ روحیهٔ انقلابی استوار ساخت. این تاکتیك باید برپایهٔ محاسبهٔ هشیارانه وکاملا عینی‌چگونگی تمام نیروهای طبقاتی کشور مربوطه (ونیز کشورهای همجوار وکلیهٔ کشورهای‌جهان)

وایضا برپایهٔ ارزیابی تجربهٔ جنبش‌های انقلابی استوار باشد...

...انتقاد ــ وآن‌هم شدیدترین، قاطع‌ترین و آشتی‌ناپذیرترین انتقاد ــ را باید نه‌علیه پارلمانتاریسم یا فعالیت پارلمانی، بلکه علیه رهبرانی که نمی‌خواهند از انتخابات پارلمانی و از تریبون پارلمان به‌کردار انقلابی و کمونیستی استفاده کنند، متوجه‌ساخت. فقط چنین انتقادی ــ البته همراه با طرد رهبران نالایق و تعویض آنان با رهبران لایق ــ اقدام انقلابی سودمند و ثمربخشی خواهد بود که در آن واحد، هم «رهبران» را چنان تربیت خواهد کرد که شایستهٔ طبقهٔ کارگر و توده‌های زحمتکش باشند و هم توده‌ها را چنان تربیت خواهد کرد که بتوانند از وضع سیاسی به‌درستی سردرآورند و وظایف ناشی از این وضع را که غالباً بسیار بغرنج و پیچیده‌است، دریابند...

...پیروزی بر دشمن زورمندتر از خویش تنها در صورتی میسر خواهد بود که حداعلای نیرو به‌کار رود و از هر «شکافی» میان دشمنان، هراندازه هم که کوچك باشد، و از هرتضاد منافع میان بورژوازی کشورهای مختلف و میان گروه‌ها یا انواع مختلف بورژوازی درون هریك ازکشورها و نیز از هرامکانی، هراندازه هم که کوچك باشد، برای به‌دست‌آوردن متحد توده‌ای،حتی‌متحد موقت، مردد، ناپایدار، مشکوك و مشروط حتماً و با نهایت دقت، مواظبت، احتیاط و مهارت استفاده شود. کسی‌که این‌نکته را نفهمیده باشد، هیچ‌چیز از مارکسیم و به‌طورکلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است. کسی که توانایی خود را در زمینهٔ کاربرد این‌حقیقت طی زمانی بالنسبه طولانی و در اوضاع واحوال سیاسی گوناگون‌در عرصهٔ عمل به‌ثبوت نرسانده باشد، شیوهٔ کمك به‌مبارزهٔ طبقهٔ انقلابی در راه رهایی تمام جامعهٔ بشری زحمتکش از چنگ استعمارگران را

هنوز نیاموخته است. ضمناً این مطلب، هم برای دوران **پیش** از تصرف قدرت سیاسی به‌دست پرولتاریا صادق است و هم برای دوران **پس** از تصرف این قدرت.

مارکس و انگلس می‌گفتند تئوری ما حکم جزمی (دگم) نیست، بلکه **رهنمون عمل** است و بزرگ‌ترین اشتباه و بزرگ‌ترین تبهکاری مارکسیست‌های «صاحب پروانه» نظیر کارل کائوتسکی و اتوبائر و غیره در آن است که این نکته را نفهمیده و نتوانسته‌اند آن‌را در مهم‌ترین لحظات انقلاب پرولتاریا به‌کار برند...

... اگر پرولتاریای «ناب» در میان انبوهی از لایه‌های اجتماعی سیال و بسیار رنگارنگ ــ از پرولترگرفته تا نیمه پرولتر (یعنی کسی که فقط نیمی از وسایل معاش خود را از راه فروش نیروی کار به‌دست می‌آورد)، از نیمه پرولترگرفته تا دهقان خرده‌پا (و پیشه‌ور وافزارمند خرده‌پا و به‌طورکلی صاحب واحد اقتصادی کوچك) و ازدهقان خرده‌پاگرفته تادهقان میانه‌حال و غیره محصور نبود واگر در درون خود پرولتاریا تقسیم‌بندی‌هایی از لایه‌های رشدیافته‌تر و کم‌رشدتر، تقسیم‌بندی‌های مرکب از افراد هم‌ولایتی وهم‌حرفه و گاه هم‌دین و غیره وجود نمی‌داشت ــ سرمایه‌داری هم سرمایه‌داری نمی‌بود. در نتیجه مجموعهٔ همین عوامل است که توسل به‌مانور، ساخت و پاخت و سازش با گروه‌های گوناگون پرولترها وبا احزاب گوناگون بیانگر منافع کارگران وصاحبان واحدهای اقتصادی کوچك، برای‌حزب‌کمونیست، برای پیشاهنگ‌پرولتاریا و بخش‌آگاه‌آن‌ــ ضرورت‌وآن‌هم ضرورت‌بی‌چون وچرا ومطلق‌کسب می‌کند. جان‌کلام در آن است که ما **بتوانیم** این تاکتیك را در جهت **ترفیع** و نه تنزل سطح عمومی آگاهی پرولتری، در جهت تقویت روحیهٔ انقلابی و آمادگی پرولتاریا برای پیکار و دستیابی

به‌پیروزی، به‌کار بریم. ضمناً باید این نکته را هم یادآور شویم که تأمین پیروزی بلشویك‌ها بر منشویك‌ها نه‌تنها در دوران پیش از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷، بلکه پس‌ازآن کاربرد تاکتیك مانور، ساخت و پاخت و سازش را ایجاب می‌کرد، ولی البته به‌اشکال و شیوه‌هایی که پیروزی بلشویك‌ها را به‌زیان منشویك‌ها تسهیل و تسریع می‌کرد و تحکیم و تقویت می‌بخشید. دموکرات‌های خرده بورژوا (و از آن‌جمله منشویك‌ها) ناگزیر میان بورژوازی و پرولتاریا، میان دموکراسی بورژوایی و نظام شوروی، میان رفرمیسم و مشی انقلابی، میان کارگردوستی و ترس از دیکتاتوری پرولتری و غیره نوسان می‌کنند. تاکتیك صحیح کمونیست‌ها باید برپایهٔ استفاده از این نوسانات استوار باشد نه‌این‌که آن‌را نادیده انگارد. و اما چنین استفاده‌ای مستلزم آن است که ما در قبال عناصری که به‌سوی پرولتاریا روی می‌آورند، در آن لحظه و در آن حدودی که روی آورده‌اند گذشت‌هایی قائل شویم و همزمان با آن علیه عناصری که به‌سوی بورژوازی روی می‌آورند، به‌مبارزه برخیزیم...

... قانون اساسی انقلاب که تمام انقلاب‌ها و از جمله هر سه انقلاب روسیه در طول قرن بیستم صحت آن را تأیید کرده‌اند، نکات زیرین را دربر دارد: برای انجام انقلاب کافی نیست که توده‌های استثمار شونده و ستمزده به‌عدم امکان ادامهٔ زندگی‌به‌شیوهٔ کهنه پی برده خواستار دگرگونی آن باشند. برای انجام انقلاب لازم است که استثمارگران نیز نتوانند به‌شیوهٔ سابق زندگی و حکومت کنند. انقلاب فقط زمانی می‌تواند پیروز گردد که «پایینی‌ها» ادامهٔ زندگی به‌شیوهٔ کهنه را **نمی‌خواهند** و «بالایی‌ها» ادامهٔ حکومت **به‌شیوهٔ کهنه را نمی‌توانند**. این حقیقت را به‌صورت دیگر می‌توان چنین بیان داشت: انجام انقلاب بدون بروز بحران

همه‌گیر در سراسر کشور (یعنی بحرانی که هم استثمارشوندگان و هم استثمارگران را دربرگیرد) امکان‌پذیر نیست. بنابراین برای انقلاب‌می‌باید: اولا اکثریت کارگران (یا به‌هرحال اکثریت کارگران آگاه، فکور و از نظر سیاسی فعال) ضرورت انقلاب را به‌حد کمال دریافته آماده باشند به‌خاطر آن مرگ را پذیرا شوند. ثانیاً طبقات فرمانروا در زمینهٔ ادارهٔ امور دولت به‌چنان بحرانی دچار شده باشند که حتی واپس‌مانده‌ترین توده‌ها را نیز به‌میدان سیاست بکشاند (نشانهٔ هرانقلاب اصیل عبارت است از افزایش سریع یعنی ده برابرشدن و حتی صدبرابر شدن تعداد عناصر مستعد مبارزهٔ سیاسی درمیان تودهٔ زحمتکش وستمزده‌ای که پیش ازآن بی‌عمل مانده بود) و دولت را ناتوان کند و سرنگونی سریع آن را برای انقلابیون میسر سازد...

... تاریخ‌عموماً و تاریخ‌انقلاب‌هاخصوصاً همواره پرمضمون‌تر، متنوع‌تر، پرشاخه‌تر، زنده‌تر و «زیرک‌تر» از آن است که در تصور بهترین احزاب و آگاه‌ترین پیشاهنگان پیشروترین طبقات‌می‌گنجد. علت آن نیز روشن است، زیرا بهترین پیشاهنگ‌ها بیانگر شعور، اراده، شور و شوق و تصورات ده‌ها هزار انسانند، و حال آن‌که انقلاب به‌نیروی شعور، اراده، شور و شوق و تصورات میلیون‌ها انسان که تازیانه‌های پیکار پرتب و تاب میان طبقات آن‌ها را به جنبش وامی‌دارد و آن‌هم در لحظاتی که تمام‌استعدادهای انسانی اوج می‌گیرد و با حدت و شدتی خاص به‌کار می‌افتد، ـــ تحقق می‌پذیرد. ازاین‌جا دو نتیجهٔ عملی بسیار مهم به‌دست می‌آید: نخست آن که طبقهٔ انقلابی برای انجام وظیفهٔ خود باید بتواند فن استفاده از تمام اشکال یا جوانب فعالیت اجتماعی را بدون هیچ استثناء فراگیرد (و پس از تصرف قدرت سیاسی هرآنچه را که پیش از تصرف آن

ناتمام گذارده بود به‌فرجام رساند و آن‌هم گاه درکمال بی‌پروایی وبا تن دردادن به‌مخاطرات عظیم). دوم آن‌که طبقهٔ انقلابی باید برای تبدیل بسیارسریع وناگهانی‌یك‌شکل به‌شکل دیگر، آماده باشد.

همه‌کس تصدیق دارد که ارتشی که خود را برای فراگرفتن فن کار با انواع سلاح‌ها و تمام وسایل و شیوه‌هایی که دشمن برای پیکار در دست دارد یا ممکن است به‌دست آورد، آماده نسازد، رفتارش نابخردانه و حتی تبهکارانه است. این مطلب در عرصهٔ سیاست بس بیشتر صادق است تا در امور جنگی. در سیاست خیلی کم‌تر می‌توان از پیش دریافت که هنگام پیش‌آمد این یا آن وضع چه شیوه‌هایی از مبارزه را می‌توان به‌کار برد که برای ما سودمند باشد. اگر ما برای کاربرد تمام شیوه‌های مبارزه آمادگی نداشته باشیم، آنگاه چنانچه تغییرات حاصله در وضع طبقات دیگر که مستقل از ارادهٔ ما صورت می‌گیرد، شکل و شیوه‌ای از فعالیت را در دستور روزقرار دهد که ما درآن بسیار ضعیف باشیم، با شکستی عظیم—وگاه حتی شکست قطعی—روبه‌رو خواهیم شد. ولی اگر برای کاربرد تمام شیوه‌های مبارزه آمادگی داشته باشیم، از آن‌جا که ما بیانگر منافع طبقهٔ واقعاً پیشرو و واقعاً انقلابی هستیم، حتی اگر اوضاع و احوال نیز به‌ما امکان ندهد تا سلاحی را به‌کار اندازیم که حداکثر خطر را برای دشمن دربردارد و با حداکثر سرعت ضربات مرگبار بر او وارد می‌سازد، بازهم پیروزی ما مسلم خواهد بود...

آوریل—مه سال ۱۹۲۵

لنین، **بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسم**، ترجمهٔ جدید فارسی، از انتشارات حزب تودهٔ ایران، سال ۱۳۵۳، صفحات ۲، ۲۶، ۳۰، ۳۳ — ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۱ — ۴۲، ۴۹ و ۵۶.

اشکال قدرت
سیاسی طبقهٔ کارگر

ك. ماركس و ف. انگلس

*** از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»**

... نخستین گام انقلاب کارگری عبارت است از برکشیدن پرولتاریا به‌مقام طبقهٔ فرمانروا و به‌چنگ‌آوردن دموکراسی.

پرولتاریا از فرمانروایی سیاسی خویش برای آن استفاده خواهد کرد که تمام سرمایه را گام‌به‌گام از چنگ بورژوازی برون کشد، تمام افزارهای تولید را در دست دولت یعنی پرولتاریای متشکل شده به‌صورت طبقهٔ فرمانروا متمرکز سازد و مجموع‌نیروهای مولده را با سرعتی هرچه بیشتر افزایش دهد...

... هنگامی که در سیرتکامل، تمایزات طبقاتی از میان برود و تمام تولید در دست انسان‌های همیار تمرکز یابد، قدرت عامه خصلت سیاسی خود را ازدست می‌دهد. قدرت سیاسی به‌معنی حقیقی آن عبارت است از اعمال قهر متشکل یك طبقه برای سرکوب طبقهٔ دیگر. وقتی پرولتاریا در جریان پیکار علیه بورژوازی الزاماً به‌صورت یك طبقه متحد می‌گردد و از طریق انقلاب خود را به‌طبقهٔ فرمانروا مبدل می‌سازد و در مقام طبقهٔ فرمانروا مناسبات تولیدی کهنه را با توسل به‌قهر از میان می‌برد، آن‌وقت با برانداختن این مناسبات تولیدی، شرایط وجود تضاد طبقاتی و به‌طور کلی طبقات و بدینسان فرمانروایی خویش به‌عنوان یك طبقه را نیز از میان می‌برد.

جای جامعهٔ کهنهٔ بورژوایی با طبقات و تضادهای طبقاتی آن‌را، جامعه‌ای می‌گیرد که در آن رشد آزاد هرفرد شرط رشد

آزاد همگان است.

دسامبر ۱۸۴۷—ژانویهٔ ۱۸۴۸

ک. مارکس و ف. انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمهٔ جدید فارسی، سال ۱۳۵۴، از انتشارات حزب تودهٔ ایران.

ک. مارکس

* از نامه «به ژوزف وایده‌مه‌یر» درنیویورک

لندن، ۵ مارس سال ۱۸۵۲

... و اما در بارهٔ خود باید بگویم که نه‌کشف وجود طبقات در جامعهٔ امروزین خدمت من است و نه‌کشف مبارزهٔ طبقات بایکدیگر. مورخین بورژوا دیرزمانی پیش از من چگونگی گسترش تاریخی این مبارزهٔ میان طبقات، و اقتصاددانان بورژوا آناتومی[1] اقتصادی طبقات را توضیح داده بودند. کار تازه‌ای که من انجام داده‌ام، اثبات نکات زیرین است:

۱) وجود طبقات فقط به‌مراحل معینی از رشد تاریخی تولید مربوط است،

۲) مبارزهٔ طبقاتی الزاماً به‌دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد،

۳) خود این دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی نابودی هرگونه طبقه و بسوی جامعهٔ فارغ از طبقات...

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۸، متن آلمانی: ۵۵۷ ــ ۵۵۸، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۴۲۶ ــ ۴۲۷.

۱. Anatomie : معنی تحت‌اللفظی آن = کالبدشناسی.ــم.

ك. ماركس

*** از سخنرانی در جشن هفتمین‌سالگرد جمعیت بین‌المللی کارگران**

در ۲۵ سپتامبر سال ۱۸۷۱ در لندن

... آخرین و بزرگ‌ترین جنبشی که تاکنون انجام گرفته، جنبش کمون است ودراین زمینه که کمون یك قدرت سیاسی بود که طبقهٔ کارگر فراچنگ‌آورد، دونظر نمی‌تواند وجود داشته باشد. کمون نمی‌توانست شکل تازه‌ای از فرمانروایی طبقاتی ایجاد کند. وقتی ما شرایط موجود ستمگری را از طریق واگذاری تمام وسایل کار به‌تولیدکنندگان نابود کنیم و بدینوسیله هرفرد قادر به‌کار را واداریم تا برای تأمین معاش خود کارکند، آنگاه یگانه مبنای فرمانروایی طبقاتی و ستمگری را از میان خواهیم برد. ولی پیش از تحقق چنین تحولی، دیکتاتوری پرولتاریا لازم است و نخستین شرط این دیکتاتوری هم ارتش پرولتاریاست. طبقهٔ کارگر حق‌رهایی خود را باید در عرصهٔ پیکار فراچنگ‌آرد. وظیفهٔ انترناسیونال عبارت است از متشکل و متحد ساختن نیروهای طبقهٔ کارگر برای پیکار فرازنده.

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۱۷، متن آلمانی: صفحهٔ ۴۳۳، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۴۳۸.

ك. ماركس

*** از رسالهٔ تلخیصی ازکتاب باکونین تحت عنوان«دولت‌وآنارشی»**

... **فرمانروایی طبقاتی** کارگران برآن قشرهای متعلق به‌جهان کهنه

که علیه این طبقه مبارزه می‌کنند، تا زمانی که پایه‌های اقتصادی وجود طبقات ازمیان نرفته است، ناگزیر ادامه خواهد یافت...
۱۸۷۴ـ آغاز سال ۱۸۷۵

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۱۸، متن آلمانی: صفحهٔ ۶۳۶، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۶۱۷ـ ۶۱۸.

ف. انگلس

* از مقالهٔ «به‌مناسبت درگذشت کارل‌مارکس»

... مارکس و من ازسال ۱۸۴۵ به‌بعد براین نظر بوده‌ایم که یکی از نتایج نهائی انقلاب پرولتری فرازنده زوال تدریجی آن‌سازمان سیاسی است که عنوان **دولت** برخود دارد. هدف عمدهٔ این سازمان همیشه این بوده است که ستمگری اقتصادی اقلیت دارای امتیازات خاص را براکثریت زحمتکش با تکیه برنیروی مسلح، تأمین کند. با از میان رفتن این اقلیت دارای امتیازات خاص ضرورت استفاده ازنیروی مسلح برای ستمگری وضرورت قدرت دولتی نیزازمیان می‌رود. ولی درعین‌حال ما همیشه براین نظر بوده‌ایم کـــه طبقهٔ کارگر برای نیل بدین هدف و دیگر هدف‌های به‌مراتب مهم‌تر انقلاب اجتماعی فرازنده، پیش از هرچیز باید از قدرت سیاسی متشکل دولت برخوردار باشد و به‌کمك این قدرت مقاومت طبقهٔ سرمایه‌دار را درهم شکنند و جامعه را بربنیاد تازه سازمان دهد...

آنارشیست‌ها مطلب را وارونه مطرح می‌کنند یعنی می‌گویند که انقلاب پرولتری باید از انحلال سازمان سیاسی دولت آغازشود. ولی، یگانه سازمانی که پرولتاریا پس از احراز پیروزی، آن را

به‌صورت آماده خواهد یافت، همان دولت است. البته این دولت پیش از آن‌که بتواند وظایف جدید خود را انجام دهد، به‌تغییرات بسیار مهم نیاز خواهد داشت. ولی منهدم‌ساختن‌آن درچنان‌لحظه‌ای در حکم منهدم ساختن یگانه سلاحی است که پرولتاریای پیروزمند به‌وسیلهٔ آن می‌تواند دشمنان سرمایه‌دار خود را درهم کوبد و به‌آن انقلاب اقتصادی تحقق بخشد که بدون آن تمام پیروزیش ناگزیر به شکست تازه و به‌کشتار بزرگی ازکارگران نظیر کشتار پس از کمون پاریس، خواهد انجامید...

۱۲ مه سال ۱۸۸۳

ك. مارکس و ف. انگلس، **مجموعهٔ آثار**، جلد ۱۹، متن آلمانی: صفحهٔ ۳۴۴ ــ ۳۴۵، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۳۵۹ــ۳۶۵.

لنین

* از رسالهٔ «دربارهٔ کاریکاتور مارکسیسم»

...دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دیکتاتوری یگانه‌طبقه تا پایان‌انقلابی، برای سرنگون کردن بورژوازی ودفع اقدامات ضد انقلابی آن ضرورت دارد.

مسألهٔ دیکتاتوری پرولتاریا دارای چنان اهمیتی است که هر کس آن‌را نفی کند یا فقط در حرف قبول داشته باشد، عضوحزب سوسیال دموکرات نمی‌تواند باشد. ولی یك نکته را نمی‌توان نفی کرد وآن این‌که دربرخی موارد، برسبیل استثناء، مثلا در مورد کشور کوچکی که همسایهٔ بزرگش انقلاب اجتماعی انجام داده باشد، ممکن‌است بورژوازی،چنانچه به‌بی‌حاصل‌بودن مقاومت‌خویش

یقین کند و حفظ سرهای خود را برآن ترجیح دهد، قدرت‌حاکمه را به‌طور مسالمت آمیز تسلیم کند. البته این احتمال خیلی بیشتر است‌که در کشورهای کوچك نیز سوسیالیسم بدون جنگ داخلی تحقق **نپذیرد**، و به‌همین جهت **یگانه** برنامهٔ سوسیـال دمـوکراسی بین‌المللی باید قبول چنین جنگی باشد، اگرچه در آرمان ماجایی برای اعمال قهر برانسان‌ها وجود ندارد...

اوت‌ـ‌اکتبر سال ۱۹۱۶

لنین، **مجموعهٔ آثار**، جلد ۲۳، متن روسی: صفحهٔ ۵۷، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۶۳ـ۶۴.

لنین

* از کتاب «دولت و انقلاب»

...کنه‌آموزش مارکس را دربارهٔ دولت فقط کسی دریافته است که فهمیده باشد دیکتاتوری **یك** طبقه نه‌تنها برای هرگونه جامعهٔ‌طبقاتی به‌طور اعم ونه‌تنها برای **پرولتاریا** که بورژوازی را سرنگون ساخته باشد، بلکه برای یك **دوران تاریخی** کامل یعنی دوران میـان سرمایه‌داری واستقرار «جامعهٔ فارغ از طبقات» یعنی کمونیسم، نیز ضرور خواهد بود. اشکال دولت‌های بورژوایی بسیار متنوع،ولی ماهیت آن‌ها یکی است: این دولت‌ها هرشکلی داشته باشند، در آخرین تحلیل همه **دیکتاتوری بورژوازی** هستند. گذارازسرمایه‌ـ داری به‌کمونیسم البته نمی‌تواند با وفور وتنوع عظیم اشکال‌سیاسی همراه نباشد، ولی ماهیت آن‌ها الزاماً یکی خواهد بود: **دیکتاتوری پرولتاریا...**

... دموکراسی با تبعیت اقلیت از اکثریت یکــی **نیست.** دموکراسی عبارت است از **دولتی** که تبعیت اقلیت را از اکثریت می‌پذیرد یعنی سازمانی است برای **اعمال قهر منظم** یك طبقه بـــر طبقهٔ دیگر وبخشی از اهالی بربخش دیگر.

هدف نهایی ما برافتادن دولت یعنی برافتادن هرگونه اعمال قهر متشکل و منظم وبه‌طور کلی هرگونه اعمال قهر برانسان‌هاست. ما در انتظار فرا رسیدن آنچنان نظام اجتماعی نیستیم که درآن اصل تبعیت اقلیت ازاکثریت مراعات نگردد. ولی ما ضمن کوشش در راه استقرار سوسیالیسم، یقین داریم که سوسیالیسم در جریان رشد خود به‌کمونیسم خواهد رسید وآنگاه اصولا هرگونه نیاز به اعمال قهربرانسان‌ها وبه فرمانبری یك انسان ازانسان دیگر وبخشی ازاهالی ازبخش دیگر، ازمیان خواهد رفت، زیرا انسان‌ها عادت خواهند کردکه بدون اعمال قهر وبدون فرمانبری شرایط ابتدایی لازم برای زندگی اجتماعی را مراعات کنند...

اوت–سپتامبر ۱۹۱۷

لنین، **دولت و انقلاب**، ترجمهٔ جدید فارسی، از انتشارات حزب تودهٔ ایران، سال ۱۳۵۵، صفحات ۴۱–۴۲، ۸۷–۸۸.

لنین

* از نامه به‌کارگران امریکایی

... انقلاب به‌کامیابی‌نخواهد رسید مگر آن‌که **مقاومت استثمارگران را درهم کوبد.** وقتی ما کارگران ودهقانان زحمتکش قدرت‌دولتی را فراچنگ آوردیم، درهم شکستن‌مقاومت‌استثمارگران، وظیفه‌مان

بود وما افتخار می‌کنیم که این وظیفه را انجام داده و انجام می‌دهیم. ما متأسفیم که آن‌را با استحکام وقاطعیت کافی انجام نمی‌دهیم.

ما می‌دانیم که بورژوازی در همهٔ کشورها ناگزیر علیه انقلاب سوسیالیستی به‌مقاومت‌شدید برمی‌خیزد واین‌مقاومت‌همروند با گسترش این انقلاب **گسترش خواهد** پذیرفت. پرولتاریا این مقاومت را درهم خواهد شکست و درپویهٔ پیکار علیه بورژوازی مقاومتگر به‌آمادگی قطعی برای احراز پیروزی و ادارهٔ حکومت، خواهد رسید...

۲۵ اوت سال ۱۹۱۸

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۸، متن روسی: صفحهٔ ۵۳ — ۵۴، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۵۸.

لنین

* از کتاب «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»

...ولی با این‌همه عنوان کتاب کائوتسکی **دیکتاتوری پرولتاریا** است. این‌که **کنه** آموزش مارکس درهمین است، مطلبی است‌برهمه معلوم. کائوتسکی نیز پس ازتمام پرگویی‌هایی که به‌مطلب ربطی ندارد، **خود را مجبور دید** بسخنان مارکس را دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا نقل کند.

واما کائوتسکی «مارکسیست» این‌عمل را **چطور** انجام‌داده، این دیگر یك‌کمدی تمام عیاراست! گوش کنید:

«این نظریه» (که کائوتسکی آن‌را تحقیر دموکراسی‌اعلام

7644/3

می‌کند) «بریك کلمه از گفته‌های کارل مارکس تکیه دارد»ــاین چیزی است که عیناً در صفحهٔ ۲۵ نوشته شده است. و در صفحهٔ ۶۰ این مطلب حتی بدین‌صورت تکرار شده است که «کلمهٔ کوچك» (عیناً همین‌طور نوشته شده!!: «des Wörtchens...») «دیکتاتوری پرولتاریا را که مارکس یك‌بار در سال ۱۸۷۵ ضمن یك‌نامه به‌کار برده است، به‌موقع به‌یاد آوردند» (بلشویك‌ها).

واین است آن «کلمهٔ کوچك» مارکس:

«میان جامعهٔ سرمایه‌داری وجامعهٔ کمونیستی دوران تحول انقلابی اولی به‌دومی قراردارد. دوران گذار سیاسی، مطابق باهمیــن دوران است کــه در آن دولت چیزی جز دیکتاتــوری انقلابی پــرولتاریا نمی‌تواند باشد.»

اولااین سخنان مشهور مارکس را که تلخیصی از سراسر آموزش انقلابی اوست «یك کلمه» وحتی «کلمهٔ کوچك» نامیدنــ معنایش تمسخر مارکسیسم ونفی کامل آن است. فراموش نکنیم که کائوتسکی آثار مارکس را تقریباً از برمی‌داند وچنان‌که از مجموع آثار کائوتسکی برمی‌آید، در میز تحریر اویا در مغزش، کشوهای چندی وجود دارند که درآن‌ها تمام نوشته‌های مارکس را با مواظبت تمام طوری تقسیم بندی کرده است که به‌راحتــی بتواند برای نقل قول ازآن‌ها استفاده کند. کائوتسکی **نمی‌تواند نداند** که هم مارکس وهم انگلس، هم در نامه‌ها وهم در آثاربه‌چاپ رسیدهٔ خود **بارها**، هم پیش ازکمون وهم به‌خصوص پس از آن، از دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفته‌اند. کائوتسکی نمی‌تواند نداند که فرمول «دیکتاتوری پرولتاریا» چیز دیگری نیست جز بیان ازنظر تاریخی مشخص‌تر وازنظر علمی دقیق‌تر همان وظیفه‌ای‌که

پرولتاریا برای «درهم شکستن» ماشین دولتی بورژوایی به‌عهده دارد وهم مارکس وهم انگلس ازسال ۱۸۵۲ تا سال ۱۸۹۱ یعنی درطول چهل سال با توجه به‌تجارب ناشی از انقلاب‌های سال۱۸۴۸ وازآن‌هم بیشتر انقلاب سال ۱۸۷۱، در بارهٔآن (وظیفه) سخن گفته‌اند...

... دیکتاتوری قدرتی است که مستقیماً براعمال قهر تکیه دارد وبه‌هیچ قانونی وابسته نیست.

دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتی است که ازراه اعمال قهرپرولتاریا بربورژوازی فراچنگ آمده است وبه‌وسیلهٔ این اعمال قهرحفظ می‌شود وبه‌هیچ قانونی وابسته نیست...

...کسانی که برما حکومت می‌کنند (به«رتق وفتق» امور کشور ما مشغولند) دیوانسالاران بورژوا، پارلمان نشین‌های‌بورژوا و دادرسان بورژوا هستند. این یك حقیقت ساده، واضح ومسلمی است که ده‌ها وصدها میلیون تن ازافراد طبقهٔ ستمزده در تمام کشورهای بورژوایی وازآن‌جمله در دموکراتیك‌ترین کشورها، آن‌را ازروی تجربهٔ زندگی خود می‌دانند وهمه روزه احساس و لمس می‌کنند.

ولی در روسیه دستگاه دیوانسالاری را پاك درهم کوبیده‌اند وسنگ برسنگ آن نگذاشته‌اند، تمام دادرسان قدیمی را بیرون ریخته‌اند، بساط پارلمان را برچیده‌اند ـ وخود کارگران ودهقانان یك ارگان نمایندگی بس دسترس‌پذیرتر دریافت‌داشته‌اند، شوراهای خود را جایگزین دیوانسالاران کرده‌اند، وبه‌بیان دیگر شوراهای خود را بالای سر دیوانسالاران گذاشته‌اند وشوراهای خود را انتخاب کنندهٔ دادرسان کرده‌اند. همین یك واقعیت کافی است‌برای آن‌که تمام طبقات ستمزده بپذیرند که حکومت شوروی یعنی این

شکل معین دیکتاتوری پرولتاریا میلیــون بار دموکراتیک‌تر از دموکراتیک‌ترین جمهوری بورژوایی است.

این حقیقت را که برای هرکارگر مفهوم وواضح است، کائوتسکی نمی‌فهمد، زیرا «فراموش کرده» واصولا این‌فکر «از سرش افتاده است» که ازخود بپرسد: دموکراسی برای چه طبقه‌ای؟ او از دیدگاه دموکرسی «خالص» (یعنی چه‌نوع: بدون‌طبقات؟ یا برون طبقات؟) داوری می‌کند...

... میان کائوتسکی ومارکس- انگلس تفاوت از زمین تا آسمان است، همان تفاوتی که میان یك لیبرال ویك انقلابــی پرولتری وجود دارد. دموکراسی خالص یا صرفاً «دموکراسی» که کائوتسکی ازآن دم می‌زند، فقط واگوی همان «دولت آزاد خلق» یعنی جفنگ خالص است. کائوتسکی با علم یك احمق‌علامهٔ دوراز عمل یا با سادگی یك دختربچهٔ ده ساله می‌پرسد: وقتــی اکثریت هست، دیگر دیکتاتوری برای چه لازم است. ومارکس و انگلس توضیح می‌دهند:

ــ برای این که مقاومت بورژوازی درهم شکسته شود،

ــ برای این‌که اتوریتهٔ خلق مسلح درقبال بورژوازی حفظ شود،

ــ برای این‌که هراس در دل مرتجعین افکنده شود،

ــ برای این‌که پرولتاریا بتواند دشمنان خود را قهراً درهم کوبد.

کائوتسکی این توضیحات سرش نمی‌شود. او چنان عاشق دموکراسی «خالص» است‌که سرشت بورژوایی آن‌را در نمی‌یابد و «با پیگیری» برسر حرف خود ایستاده است و می‌گوید اکثریت، وقتی اکثریت است، دیگر «درهم شکستن مقاومت» اقلیت برایش

لازم نیست، «سرکوبی قهرآمیز» اقلیت برایش لازم نیست و کافی است سرکوبی را درموارد نقض دموکراسی به‌کاربرد. کائوتسکی که عاشق دموکراسی «خالص» است سهواً همان اشتباه کوچکی را مرتکب می‌شود که همهٔ دموکرات‌های بورژوا همیشه مـرتکب می‌شوند، بدین‌معنی که برابری صوری را (که در محیط‌سرمایه‌داری سراپا دروغین وسالوسانه است) واقعی می‌گیرد! مطلب بی‌اهمیتی است!

استثمارگر نمی‌تواند با استثمار شونده برابر باشد.

این حقیقت هرقدرهم برای کائوتسکی نامطبوع باشد،محتوی اساسی سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد.

حقیقت دیگر: تا زمانی که هرگونه امکان استثمار یك طبقه توسط طبقهٔ دیگر به‌کلی ازمیان نرود، برابری واقعی وعملی‌نمی‌تواند وجود داشته باشد.

استثمارگران را می‌توان با یك قیام کامیابانه در پایتخت یا با شورش نیروهای مسلح فوراً درهم شکست. ولی جز درموارد بسیار نادر و استثنائی، نمی‌توان استثمارگران را فوراً نابودساخت. دریك‌کشور بالنسبه بزرگ نمی‌توان ازهمهٔ ملاکان وسرمایه‌داران فوراً سلب مالکیت‌کرد. وانگهی‌تنها سلب‌مالکیت، به‌عنوان‌یك‌اقدام حقوقی یا سیاسی، به‌هیچوجه مسأله را حل نمی‌کند، زیرا ملاکان و سرمایه‌داران را باید عملا برکنار ساخت وشیوهٔ دیگر،شیوهٔ‌کارگری را برای رهبری امور کارخانه‌ها واملاك جایگزین آن‌ها کرد. میان استثمارگران که طی نسل‌های متوالی هم ازنظر معلومـات، هم ازنظر زندگی غرق ثروت وهم ازنظر ورزیدگی ومهارت ممتاز بوده‌اند، واستثمارشوندگان که انبوه آنان حتی در پیشرفته‌تریـن ودموکراتیك‌ترین جمهوری‌های بورژوایی توسری خورده،تاریك،

بی‌سواد، ترسیده وجدا وپراکنده مانده‌اند، برابری‌نمی‌تواند وجود داشته باشد. استثمارگران پس ازانقلاب تا مدتی طولانی یك‌سلسله از برتری‌های عملی عظیم خود را ناگزیر حفظ می‌کنند: پول در دست آن‌ها باقی می‌ماند (پول را فوراً نمی‌شود نابود کرد)، بخشی از اموال منقول آن‌هاکه میزان آن اغلب قابل ملاحظه است، در دستشان باقی می‌ماند، ارتباطهای آن‌ها، ورزیدگی ومهارت آن‌ها در زمینهٔ سازماندهی ورهبری امور، وقوف آنان برتمام «رموز رهبری» (عادات، شیوه‌ها، وسایل وامکانات)، معلومات عالی‌ترو تماس نزدیك آن‌ها با کادرعالی فنی (که به‌شیوهٔ بورژوایی زندگی وفکر می‌کنند) باقی می‌ماند، ورزیدگی ومهارت به‌مراتب بیشتر آن‌ها درامور نظامی (که امر بسیار مهمی است) و غیره وغیره باقی می‌ماند.

وقتی‌استثمارگران فقط در یك کشور شکست خورده‌اند ـ که البته مورد طبیعی وعادیش همین است، زیرا انقلاب همزمان در یك‌سلسله ازکشورها استثناء کمیاب‌است، ـ بازهم ازاستثمارشوندگان نیرومندترند، زیرا ارتباطهای بین‌المللی استثمارگران خیلی زیاد است. این‌که بخشی از استثمار شوندگان ازمیان کم رشدترین‌تودهٔ دهقانان میانه‌حال وپیشه‌وران وغیره به‌دنبال استثمارگران‌می‌روند واین خاصیت را بالقوه درخود نهان دارند، مطلبی است‌که‌تاکنون همهٔ انقلاب‌ها و ازآن‌جمله‌کمون (زیرا در میان نیروهای مسلح ورسای ازپرولترها هم بودند، ولی کائوتسکی علامه آن‌را «فراموش» کرده است)، صحت آن‌را ثابت کرده است...

... این‌حقیقت تاریخی این‌است‌که در هرانقلاب بنیادی‌قاعدهٔ عمومی عبارت است ازمقاومت طولانی، سرسخت وتاپای جان استثمارگران که سالیانی دراز برتری‌های عملی زیادی را درقیاس‌با

استثمار شوندگان برای خود حفظ می‌کنند. استثمارگران هیچگاه ــ مگر درخوش‌خیالی‌های کائوتسکی ساده‌لوح خوش‌بیان‌ــ بدون آزمودن برتری خود در عرصهٔ نبرد نهایی وتا پای جان، در عرصهٔ نبردهایی چند، تن به‌تبعیت ازتصمیم اکثریت نخواهند داد.

گذار از سرمایه‌داری به‌کمونیسم یك دوران تاریخی کامل را در برمی‌گیرد. تازمانی‌که این دوران بسر نرسیده،امید بازگشت به‌قدرت، ناگزیر برای استثمارگران باقی‌است و این امید نیز تلاش‌هایی برای بازگرداندن قدرت را موجب می‌شود. استثمارگران سرنگون‌شده که انتظار سرنگونی خود را نداشتند و آن‌را باور نمی‌کردند و حتی فکرش راهم به‌خاطر خطور نمی‌دادند، پس از تحمل نخستین شکست جدی نیز برای بازگرداندن «بهشت» از دست داده، برای خاطر خانواده‌های خود که چنان زندگی خوشی داشتند و حالا مشتی «رجالهٔ بی‌سروپا» آن‌ها را به ورشکستگی و فقر (یا به‌کارهای «ساده و معمولی»...) محکوم کرده‌اند، با انرژی ده‌چندان و با خشمی دیوانه‌وار و کینه‌ای صد چنــدان به نبرد برمی‌خیزند و از پی استثمارگران سرمایه‌دار نیز تودهٔ گسترده‌ای از خرده بورژوازی به‌راه می‌افتد که چنان‌که تجربهٔ تاریخی ده‌ها سالهٔ همهٔ کشورها نشان می‌دهد، متزلزل و دو دل است، امروز دنبال پرولتاریا می‌رود و فردا از دشواری‌های‌انقلاب می‌رمد، در قبال نخستین شکست یا نیمه شکست کارگران به‌حال سراسیمگی می‌افتد، تعادل عصبی را از دست می‌دهد، دیوانه‌وار به‌خود می‌پیچد، نق می‌زند و از اردوگاهی به اردوگاه دیگر می‌گریزد... به‌کردار منشویك‌ها و سوسیالیست رولوسیونرهای ما.

و با وجود چنین وضعی، در دوران یك جنگ شدید وحیات و ممات، هنگامی که تاریخ مسألهٔ بودن یا نبودن امتیازات صدها

و هزارها ساله را در دستور روز قرار داده است، از اکثریت و اقلیت، از دموکراسی خالص، از لازم نبودن دیکتاتوری، از برابری استثمارگران با استثمارشوندگان دم می‌زنند!!...

اکتبر—۱۵ نوامبر سال ۱۹۱۸

لنین، **مجموعهٔ آثار**، جلد ۲۸، متن روسی: صفحات ۲۱۲ — ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۳۱ — ۲۳۳، ترجمهٔ آلمانی: صفحات ۲۳۱— ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۷ — ۲۴۸، ۲۵۵ — ۲۵۳.

لنین

* از پیام «شادباش به‌کارگران مجارستان»

...انقلاب پرولتری مجارستان حتی نابینایان را نیز یاری کرد تا چشم بینا پیدا کنند. گذار به‌دیکتاتوری پرولتاریا در مجارستان به‌شکلی کاملا متفاوت با روسیه انجام گرفته است: دولت بورژوایی داوطلبانه استعفا داد و وحدت طبقهٔ کارگر، وحدت سوسیالیسم **برپایهٔ برنامهٔ کمونیستی** به‌سرعت احیاء شد. با این امر ماهیت حکومت شوراها اکنون با روشنی بیشتری هویدا می‌شود ونشان می‌دهد که امروزه حکومت مورد پشتیبانی زحمتکشان و در رأس آن‌ها پرولتاریا، در هیچ نقطه‌ای از جهان، حکومت دیگری جزحکومت شوراها، جز دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند باشد.

این دیکتاتوری کاربرد یك شیوهٔ قهر بی‌امان، سریع وقاطع را برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران یعنی سرمایه‌داران، ملاکان و چاپلوسان خدمتگزار آنان ایجاب می‌کند. هرکس این مطلب را نفهمیده باشد، انقلابی نیست و او را باید از مقام رهبری

یا رایزنی برای پرولتاریا کنار زد.

ولی این فقط اعمال قهر و به‌طور عمده اعمال قهر نیست که ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل می‌دهد. ماهیت عمدهٔ آن تشکل و انضباط پرولتاریا ـ گردان پیشرو زحمتکشان، پیشاهنگ و یگانه رهبر آنان‌است. هدف پرولتاریا عبارت است از ایجاد سوسیالیسم، برانداختن تقسیم‌بندی جامعه به‌طبقات، تبدیل تمام‌اعضای جامعه به‌افراد زحمتکش و ازمیان بردن پایهٔ هرگونه استثمار فرد از فرد. این هدف را نمی‌توان فوراً تحقق بخشید، تحقق آن به‌یك دوران بس‌طولانی گذار از سرمایه‌داری به‌سوسیالیسم نیاز دارد ـ هم بدان‌جهت که تجدید سازمان تولید کاری است دشوار، هم بدان‌جهت که برای ایجاد تحول بنیادی در کلیهٔ شئون زندگی وقت لازم است وهم بدان‌جهت غلبه بر نیـــروی عظیم عـادت به‌شیوهٔ خرده بورژوایی و بورژوایـــی ادارهٔ امور فقط در رهگذر یك مبارزهٔ طولانی و سرسخت میسر خواهـد بود. به‌همین جهت نیز مارکس از یك دوران کامل دیکتاتوری پـــرولتاریا سخن می‌گوید و آن‌را دوران گذار از سرمایه‌داری به‌سوسیالیسم‌می‌نامد.

در سراسر این دوران گذار، در برابر این تحول مقاومت نشان داده می‌شود: هم از جانب سرمایه‌داران، هم از جانب جمع کثیر چاپلوسان خدمتگزار آنان در میان روشنفکران بورژوا که مقاومتشان آگاهانه است و هم از جانب تودهٔ عظیمی از زحمتکشان و از آن‌جمله دهقانان که سخت در بند عادات و سنن خرده‌بورژوایی اسیرند و مقاومتشان غالباً غیرآگاهانه است. تزلزل و نوسان دراین قشرها ناگزیراست. دهقان به‌مثابه یك زحمتکش به‌سوی‌سوسیالیسم گرایش دارد و دیکتاتوری کارگران را بر دیکتاتوری بورژوازی ترجیح می‌دهد. دهقان به‌مثابه فروشندهٔ گندم به‌سوی بورژوازی،

به‌سوی بازرگانی آزاد یعنی به‌سوی سرمایه‌داری کهنهٔ «عادی» و «سنتی» واپس می‌گراید.

برای آن‌که پرولتاریا بتواند دهقانان و به‌طور کلی همهٔ قشرهای خرده بورژوا را به‌پیروی از خود وادارد، دیکتاتوری پرولتاریا یعنی قدرت حاکمهٔ یك طبقه لازم است، نیروی تشکل و انضباط آن لازم است، قدرت متمرکز آن که تمام دستاوردهای فرهنگ، دانش و تکنیك سرمایه‌داری را در اختیار داشته باشد، لازم است، قرابت پرولتری آن با روحیهٔ هر فرد زحمتکش و اعتبار وحیثیت آن در انظار زحمتکشانی که از روستا یا از تولید کوچك هستند و در حالت تفرقه به‌سر می‌برند و از لحاظ رشد و استواری سیاسی در سطح پایین‌تری قرار دارند، لازم است. این‌جا با جمله‌پردازی دربارهٔ «دموکراسی» به‌طور کلی، دربارهٔ «وحدت» یا «وحدت دموکراسی کار»، دربارهٔ «برابری» تمام «افراد جبههٔ کار» و هکذا وقس علیهذا، با این جمله پردازی که سوسیال شوینیست‌ها و کائوتسکیست‌های داغ خرده بورژوایی خورده‌تمایل فراوان بدان نشان می‌دهند، کاری از پیش نخواهد رفت. جمله پردازی فقط جلوی چشم‌ها پردهٔ دود می‌کشد، اذهان را کور می‌کند و بلاهت دیرین، خمودوکهنه‌پرستی خاص سرمایه‌داری و پارلمانتاریسم و دموکراسی بورژوایی را قوت می‌دهد.

برانداختن طبقات مستلزم مبارزهٔ طبقاتی طولانی و دشوار و سرسختی است که پس‌از سرنگونی حکومت سرمایه‌داران، پس از فروپاشی دولت بورژوایی و پس‌از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا نیز از میان نمی‌رود (برخلاف تصورساده‌پنداران سوسیالیسم قدیمی وسوسیال دموکراسی قدیمی)، بلکه فقط اشکال دیگری به‌خود می‌گیرد وازجهات بسیاری حادتر هم می‌شود.

پرولتاریا به‌نیروی مبارزهٔ طبقاتی علیه مقاومت بورژوازی و علیه خمود و کهنه‌پرستی، علیه تزلزل ونوسان خرده بورژوازی می‌تواند از قدرت حاکمهٔ خود دفاع کند، نفوذ سازمان‌آفرین‌خود را تقویت بخشد، به«بی‌طرف ساختن» قشرهایی که می‌ترسند از بورژوازی دور شوند و یا با ترس و لرز بسیار از پی پرولتاریا گام برمی‌دارند، دست‌یابد و انضباط نوین، انضباطرفیقانهٔزحمتکشان، پیوند استوار آنان‌را با پرولتاریا، اتحاد صفوف آن‌ها را پیرامون پرولتاریا، آری این انضباط نوین را که بنیاد نوین روابط اجتماعی است به‌جای انضباط فئودالی قرون وسطایی، به‌جای‌انضباط گرسنگی، به‌جای انضباط بردگی مزدی «آزاد» خاص نظام سرمایه‌داری، برقرار سازد.

برای برانداختن طبقات، دوران دیکتاتوری یك طبقه و آن‌هم طبقه‌ای از طبقات ستمزده لازم است که قادر است نه‌تنها استثمارگران را سرنگون سازد و نه‌تنها مقاومت آن‌ها را با قاطعیت تمام درهم شکند، بلکه از نظر فکری نیز با تمام ایدئولوژی‌بورژوا دموکراتیك، با تمام جمله‌پردازی خرده بورژوایی دربارهٔ آزادی و برابری به‌طور کلی، هرگونه رابطه‌ای را قطع کند (در واقع این جمله‌پردازی، همانگونه که مارکس مدت‌ها پیش ثابت کرده است معنایش «آزادی و برابری» صاحبان کالا، «آزادی‌وبرابری» سرمایه‌دار و کارگر است)...

۲۷ مه سال ۱۹۱۹

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۹، متن روسی: صفحهٔ ۳۵۸ــ۳۶۵، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۳۷۷ ــ ۳۷۹.

لنین

* از مقالهٔ «انتخابات مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا»

...سه شرط پیروزی بلشویسم...:

۱) اکثریت قاطع درمیان پرولتاریا؛

۲) پشتیبانی تقریباً نیمی از ارتش؛

۳) برتری قاطع نیرودر لحظهٔ دارای‌اهمیت قاطع درمراکز دارای اهمیت قاطع یعنی: در دوپایتخت[۱] ودرجبهه‌های نزدیك به‌مرکز ارتش.

ولی این سه‌شرط، چنانچه بلشویك‌ها نمی‌توانستند اکثریت توده‌های زحمتکش غیرپرولتر را به‌سوی خود جلب کنند و آن‌ها را از چنگ سوسیالیست رولوسیونرها و دیگر احزاب خرده‌بورژوا برون کشند، فقط می‌توانست پیروزی بسیار کوتاه و ناپایداری را تأمین کند.

اصل مطلب درست در همین جاست.

علت عمدهٔ پی‌نبردن «سوسیالیست‌ها»ی (بخوان: دموکرات های خرده بورژوای) انترناسیونال دوم به‌مفهـوم دیکتاتـوری پرولتاریا، پی‌نبردن بدین نکته‌است که وجود قدرت دولتی دردست **یك طبقه یعنی پرولتاریا می‌تواند و باید به‌سلاحی برای جلب توده‌های زحمتکش غیر پرولتر به‌سوی پرولتاریا و برون‌کشیدن این توده‌ها از چنگ بورژوازی و احزاب خرده‌بورژوا بدل‌گردد.**

آقایان «سوسیالیست‌ها»ی انترناسیونال دوم که ازپیش‌داوری های خرده بورژوایی اشباعند و عمده‌ترین نکتهٔ آموزش مارکس

۱. پس از انقلاب اکتبر، تا مدتی مسکو و پطروگراد (بعدها لنینگراد)، هر دو پایتخت نامیده می‌شدند.ـم.

دربارهٔ‌دولت‌را ازیاد برده‌اند، **دستگاه‌قدرت دولتی** را جز ومقدسات، یك‌نوع بت یا منتجهٔ آراء رسمی واس‌اساس «دموکراسی پیگیر» (یا مهملات دیگری ازاین دست) می‌شمارند. آن‌ها نمی‌بینند که دستگاه قدرت دولتی فقط **سلاحی** است که طبقات **گوناگون** می‌توانند و باید آن‌را برای نیل به‌**مقاصد طبقاتی خویش** به‌کار برند (و باید بتوانند به‌کاربرند).

بورژوازی قدرت دولتی را به‌عنوان سلاح طبقهٔ سرمایه‌دار علیه پرولتاریا و تمام زحمتکشان به‌کار برده است. دردموکراتیك‌ترین جمهوری‌های بورژوایی نیز همیشه حال براین‌منوال بوده است. فقط کسانی که به‌مارکسیسم خیانت کرده‌اند، این مطلب را «از یاد برده‌اند».

پرولتاریا باید (پس از گردآوردن «مشت‌های کوبنده» سیاسی و نظامی به‌حد کافی نیرومند) بورژوازی را سرنگون سازد وقدرت دولتی را از چنگش بیرون کشد و این **سلاح** را برای تحقق هدف های طبقاتی **خودش** به‌کار اندازد.

و اما هدف‌های طبقاتی پرولتاریا کدامند؟

درهم شکستن مقاومت بورژوازی.

«بی‌طرف‌ساختن» دهقانان و حتی‌الامکان جلب آن‌ها ــ و در هرحال اکثریت بخش زحمتکش و غیر استثمارگر آن‌ها ــ به سوی خویش.

سازمان دادن تولید بزرگ مکانیزه در کارخانه‌ها و به‌طور کلی در مؤسسات تولیدی ضبط شده از بورژوازی.

سازمان دادن سوسیالیسم بر روی ویرانه‌های سرمایه‌داری.

۱۶ دسامبر سال ۱۹۱۹

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۳۰، متن روسی: صفحهٔ ۲۳۸ــ ۲۳۹، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۲۵۱ ــ ۲۵۳.

لنین

*** از «تزهای مربوط به‌وظایف اساسی کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی»**

...

۲) پیروزی سوسیالیسم (که مرحلهٔ اول کمونیسم است) بر **سرمایه‌داری مستلزم آن‌است که پرولتاریا یعنی یگانه طبقهٔ** واقعاً انقلابی سه‌وظیفهٔ **زیرین را تحقق بخشد:**

اولاً) **سرنگون ساختن استثمارگران و در درجهٔ اول بورژوازی** به‌مثابه عمده نمایندهٔ اقتصادی و سیاسی آنان؛ درهم‌کوبیدن کامل آنان؛ درهم شکستن مقاومت آنان؛ ازبین بردن‌امکان هرگونه تلاش آنان برای‌احیای ستم سرمایه وبردگی‌مزدی.

ثانیاً) **جلب پرولتاریا و آن‌هم نه‌فقط تمام پرولتاریا یا اکثریت** قاطع آن، بلکه همچنین جلب تمام تودهٔ‌زحمتکش‌ـ‌تمام‌آماج استثمار سرمایه‌ـ به‌سوی پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا یعنی حزب‌کمونیست آن وروشن‌کردن افکار،سازمان دادن،تربیت کردن وبا انضباط‌کردن آنان درجریان خود مبارزهٔ کاملا جسورانه وقاطع‌علیه استثمارگران‌وبیرون‌کشیدن این‌اکثریت **قاطع اهالی (که در تمام کشورهای سرمایه‌داری اکثریت قاطع هستند) از بند وابستگی به‌بورژوازی و ایجاد اعتماد** به‌نقش رهبری کنندهٔ **پرولتاریا و پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا** در آنان ـ **برپایهٔ تجربهٔ عملی.**

ثالثاً بی‌طرف‌ساختن یا بی‌زیان ساختن نوسانات ناگزیری‌که طبقهٔ صاحبان واحدهای اقتصادی کوچک‌درعرصه‌های کشاورزی‌و صنعت و بازرگانی و نیز قشر روشنفکران و کارمندان و

غیرهٔ متعلق بدین طبقه، میان بورژوازی و پرولتاریا، میان دموکراسی بورژوایی و حکومت شوروی‌ازخود نشان‌می‌دهند. با آن‌که این طبقه و این قشر اقلیت اهالی را تشکیل‌می‌دهند، ولی تعداد آن‌ها تقریباً در تمام کشورهای پیشرفته زیاداست. دو وظیفهٔ اول ودوم مستقلند یعنی هرکدام شیوهٔ عمل‌خاصی را در رابطه با استثمارگران‌واستثمارشوندگان ایجاب‌می‌کند. وظیفهٔ سوم ازدووظیفهٔاول‌ناشی‌می‌شود وفقط‌درآمیزی‌ماهرانه و به‌موقع و توأم بانرمش شیوه‌های نوع اول ودوم رابرحسب چگونگی وضع مشخص هریك‌ازموارد نوسانات‌ایجاب‌می‌کند.

...

۶) تصرف قدرت سیاسی به‌دست پرولتاریا با مبارزهٔ طبقاتی آن علیه بورژوازی پایان نمی‌یابد، بلکه برعکس این مبارزه را به‌خصوص گسترده و حاد و بی‌امان می‌سازد. همهٔ گروه‌ها واحزاب و اعضای جنبش کارگری که کلا یا جزئاً در موضع رفرمیسم و «سانتر» و غیره قراردارند، در اثر تشدید مبارزه، ناگزیر یاهوا- خواه بورژوازی می‌شوند، یا در زمرهٔ متزلزلین قرار می‌گیرند ویا (از همه خطرناك‌تر) به‌زمرهٔ دوستان نامطمئن پرولتاریای‌پیروزمند می‌پیوندند. بدین‌جهت فراهم‌آوردن زمینه برای‌دیکتاتوری‌پرولتاریا علاوه بر تشدید مبارزه علیه گرایش‌های رفرمیستی و «سانتریستی» ایجاد تغییراتی را نیز در خصلت این مبارزه ایجاب می‌کند. ضمناً مبارزه به‌توضیح خطا بودن این گرایش‌ها محدود نمی‌شود، بلکه افشاء مستمر و قاطع هریك از اعضای جنبش کارگری را نیز که چنین‌گرایش‌هایی از خودنشان می‌دهد، ایجاب می‌کند، زیرا در غیر این‌صورت پرولتاریا نمی‌تواند بفهمد که باچه‌کسانی به‌قاطع‌ترین مبارزه علیه بورژوازی مشغول است. این مبارزه چنان است که در

هرلحظه می‌تواند سلاح انتقاد را به‌انتقاد سلاح بدل کند وبه‌طوری که تجربه نشان داده است آن‌را تبدیل هم می‌کند. هرگونه‌ناپیگیری یا ضعف در افشای کسانی که موضع رفرمیستی یا «سانتریستی» اتخاذ می‌کنند، درحکم افزایش مستقیم خطرسرنگونی قدرت‌حاکمهٔ پرولتاریا به‌دست بورژوازی است که فردا برای ضدانقلاب از همان چیزی استفاده می‌کند که امروز در نظر افراد کوته‌نگر فقط «اختلاف نظر تئوریك» می‌نماید...

ژوئن—ژوئیهٔ سال ۱۹۲۰

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۳۱، متن روسی: صفحات ۱۶۱ — ۱۶۲، ۱۶۵ — ۱۶۶، ترجمهٔ آلمانی: صفحات ۱۷۳—۱۷۴، ۱۷۷— ۱۷۸.

خصلت جهانی عام
انقلاب سوسیالیستی

ك. مارکس و ف. انگلس

*** از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»**

...باتکامل بورژوازی، با آزادی بازرگانی، با پیدایش‌بازارجهانی **و با یکسان شدن تولید صنعتی و شرایط زندگی ناشی از آن مرزبندی‌های ملی و تناقضات میان خلق‌ها بیش از پیش ازمیان می‌رود.**

فرمانروایی پرولتاریا کار ازمیان رفتن این مرزبندی‌ها و **تناقضات را سریع‌تر خواهد کرد. تشریك مساعی پرولتاریا، دست‌کم در کشورهای متمدن، یکی از نخستین شرایط‌آزادی‌پرولتاریاست...**

دسامبر ۱۸۴۷ــژانویهٔ ۱۸۴۸

ك. مارکس و ف. انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمهٔ جدید فارسی، سال ۱۳۵۴، از انتشارات حزب تودهٔ ایران.

ك. مارکس و ف. انگلس

*** از «پیام کمیتهٔ مرکزی به‌اتحاد کمونیست‌ها»**

در ماه مارس سال ۱۸۵۰

...خرده بورژواهای دموکرات می‌خواهند انقلاب را هرچه‌زودتر به‌پایان برسانند... ولی منافع ما ووظایف ما آن است که انقلاب را پی در پی آنقدر ادامه دهیم تا زمانی که تمام طبقات کم و بیش دارا از فرمانروایی برکنار شوند و پرولتاریا

قدرت دولتی را فراچنگ آرد و جامعهٔ پرولترها نه‌تنها در یك کشور، بلکه در تمام کشورهای فرمانروای جهان آنقدر پیشرفت کند که رقابت میان پرولترها را در این کشورها ازمیان ببرد و دست کم نیروهای مولدهٔ دارای اهمیت قاطع در دست پرولترها متمرکز شود. هدف ما ایجاد تغییرات در مالکیت خصوصی نیست، بلکه برانداختن آن‌است، ما خواستار لاپوشانی تضادهای طبقاتی نیستیم، بلکه خواستار برانداختن‌طبقات هستیم، ما نمی‌خواهیم‌جامعهٔ موجود را بهبود دهیم، بلکه می‌خواهیم جامعهٔ نوین به‌پا داریم...

مارس سال ۱۸۵۰

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، جلد ۷، متن آلمانی: صفحهٔ ۲۴۷ — ۲۴۸، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۲۵۹ — ۲۶۵.

ك. مارکس

* از «اساسنامهٔ موقت جمعیت بین‌المللی کارگران»

باتوجه به:

این‌که رهایی طبقهٔ کارگر باید به‌دست خود طبقهٔ کارگرانجام گیرد و مبارزه در راه رهایی طبقهٔ کارگر معنایش مبارزه برای به‌دست‌آوردن امتیازات و انحصارهای طبقاتی نیست، بلکه به‌دست آوردن حقوق و وظایف برابر و برانداختن هرگونه‌فرمانروایی طبقاتی است؛

این‌که فرمانبری اقتصادی فرد زحمتکش از انحصارگروسایل کار یعنی انحصارگر منابع زندگی، پایهٔ کلیهٔ صور بردگی و پایهٔ هرگونه فقر اجتماعی و خفت فکری ووابستگی سیاسی را تشکیل

می‌دهد؛

این‌که بالنتیجه رهایی اقتصادی طبقهٔ کارگر هدف والایی است که هر جنبش سیاسی باید به‌عنوان وسیله‌ای تابع آن باشد؛

این‌که تمام مساعی متوجه نیل به‌این هدف والا تاکنون‌درنتیجهٔ نارسایی همبستگی میان کارگران رشته‌های گوناگون کار در هر کشور و فقدان اتحاد برادرانهٔ طبقهٔ کارگر کشورهای گوناگون، بدون کامیابی مانده است؛

این‌که رهایی کار یك معضل محلی و ملی نیست، بلکه معضل اجتماعی و فراگیر همهٔ کشورهای دارای جامعهٔ امروزین است و این‌که حل این معضل‌درگرو همکاری‌پراتیك‌وتئوریك‌پیشرفته‌ترین کشورهاست؛

این‌که اوج کنونی تازهٔ جنبش طبقهٔ کارگر در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی اروپا امیدهای تازه‌ای برمی‌انگیزد و بدینسان یك اخطار جدی است برای پرهیز از اشتباهات پیشین و برای اتحاد بی‌درنگ جنبش‌های هنوز در حال تفرقه؛

با توجه به‌ملاحظات پیشگفته، اعضای کمیتهٔ امضاء کنندهٔ این سند برپایهٔ اختیارات مبتنی بر قرار جلسهٔ علنی مورخ ۲۸ سپتامبر سال ۱۸۶۴ در سنت‌مارتینس‌هال[1] لندن، اقداماتی را که برای‌تأسیس جمعیت بین‌المللی کارگران لازم بوده است، انجام دادند...

اکتبر سال ۱۹۶۴

ك. مارکس و ف. انگلس، **مجموعهٔ آثار**، جلد ۱۶، متن آلمانی: صفحهٔ ۱۴، ترجمهٔ روسی: صفحهٔ ۱۲ـ۱۳.

1. St. Martin's Hall

لنین

*** از مقالهٔ «دربارهٔ شعار کشورهای متحدهٔ اروپا»**

...دگرگونی‌های سیاسی در جهت واقعاً دموکراتیک و به‌طریق اولی انقلاب‌های سیاسی، به‌هیچوجه و هیچگاه ودرهیچ اوضاع واحوالی نه‌می‌توانند شعار انقلاب سوسیالیستی را تحت‌الشعاع قراردهند و نه آن‌را تضعیف کنند. برعکس، این دگرگونی‌ها همیشه آن‌را تسریع می‌کنند، پایگاه آن‌را گسترش می‌دهند و قشرهای تازه‌ای ازخرده بورژوازی و توده‌های نیمه‌پرولتر را به‌مبارزهٔ سوسیالیستی‌می‌کشاند. ولی از سوی دیگر در جریان انقلاب سوسیالیستی که نباید آن‌را یك عمل واحد پنداشت، بلکه باید به‌عنوان یك دوران تلاطم‌های طوفانی سیاسی واقتصادی یعنی دوران حادترین مبارزات طبقاتی و جنگ داخلی و انقلاب‌ها و ضد انقلاب‌ها تلقی‌کرد، انقلاب‌های سیاسی امری ناگزیر هستند...

ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی قانون مطلق‌نظام‌سرمایه‌داری است و از این‌جا نتیجه می‌شود که پیروزی سوسیالیسم نخست در چند کشور و حتی در یك کشور سرمایه‌داری مجزا امکان‌پذیر است...

۲۳ اوت سال ۱۹۱۵

لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۱، متن روسی: صفحهٔ ۳۵۸ — ۳۵۹، ۳۱۱، ترجمهٔ آلمانی: صفحهٔ ۳۴۲ — ۳۴۳، ۳۴۵.

لنین

*** از کتاب «بیماری کودکی «چپ گرایی» در کمونیسم»**

...تازمانی که تمایزات ملی و دولتی میان خلق‌ها و کشورها بر جای هستند ــ و باید توجه داشت که این تمایزات حتی پس از تحقق دیکتاتوری پرولتاریا در عرصهٔ جهانی طی دورانی بسیار و بسیار طولانی همچنان برجای خواهند ماند ــ لازمهٔ وحدت تاکتیك بین‌المللی جنبش کارگری کمونیستی تمام کشورها برانداختن تنوع تمایزات ملی و محو این تمایزات نیست (در لحظهٔ کنونی این یك پندار پوچ است)، بلکه به‌کاربردن اصول بنیادی کمونیسم (حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) بشیوه‌ای است که‌این اصول را درجزئیات به‌درستی تغییر شکل دهد، باتمایزات ملی و دولتی هر کشور به‌درستی دمساز کند و برآن‌ها انطباق دهد. بررسی، پژوهش، کشف یا حدس و دریافت خصوصیات ملی و ویژگی‌های ملی شیوه‌های برخورد مشخص هرکشور به‌مسألهٔ بین‌المللی واحد یعنی پیروزی براپورتونیسم و آیین‌پرستی سطحی چپ‌روانه در درون جنبش کارگری و نیز سرنگونی بورژوازی و استقرار جمهوری شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا ــ چنین است وظیفهٔ عمدهٔ ما در این لحظهٔ تاریخی که تمام کشورهای پیشرفته (ونه‌تنها کشورهای پیشرفته) درآن بسر می‌برند. در زمینهٔ جلب پیشاهنگ طبقهٔ کارگر و سوق آن به‌راه هواداری از حکومت شوروی وروی برتافتن از پارلمانتاریسم، سوق‌آن به‌راه هواداری ازدیکتاتوری پرولتاریا وروی‌برتافتن ازدموکراسی بورژوایی، هم‌اکنون کارعمده انجام‌گرفته است ــ ولی کارعمده‌ای که البته به‌هیچوجه تمام نیست و تا پایان آن هنوز راهی بسیار و بسیار دراز در پیش خواهد بود.

اکنون باید تمام نیرو و تمام توجه را برای برداشتن گام بعدی یعنی تفحص چگونگی شکل گذار یا رسیدن به‌انقلاب پرولتری، متمرکز ساخت. به‌نظر می‌رسد که این امر اهمیت کمتری دارد ـ وازنظر معینی واقعاً هم‌چنین است ـ ولی در عوض به‌حل عملی مسأله عملا نزدیک‌تر است.

پیشاهنگ پرولتری از نظر ایدئولوژیك تسخیر شده است. این امر اهمیت عمده دارد. بدون آن حتی یك گام هم نمی‌شد به‌سوی پیروزی برداشت. ولی از این‌جا تاپیروزی هنوز راهی بس دراز در پیش است. تنها به‌نیروی پیشاهنگ نمی‌توان‌به‌پیروزی‌رسید. کشاندن پیشاهنگ یکه و تنها به‌میدان پیکار قطعی، هنگامی‌که هنوز تمام طبقه و توده‌های انبوه به‌پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ برنخاسته یا دست‌کم موضع بی‌طرفی نیکخواهانه در قبال آن اتخاذ نکرده و از پشتیبانی از دشمن آن به‌کلی دست نکشیده‌اند، ـ اقدامی است نه تنها نابخردانه، بلکه حتی تبهکارانه. و اما برای آن‌که واقعاً تمام طبقه و توده‌های واقعاً انبوه زحمتکشان و ستمدیدگان از سرمایه، چنین موضعی اتخاذ کنند، ـ تنها ترویج تئوری (پروپاگاندـم.) و تنها تبلیغات (آژیتاسیون‌ـم.) کافی نیست. برای این کارتجربهٔ سیاسی خود این توده‌ها لازم است. چنین است قانون اساسی تمام انقلاب‌های کبیر که صحت آن اکنون نه‌تنها در روسیه، بلکه در آلمان نیز با قدرت و صراحتی شگفت‌انگیز به‌ثبوت رسیده است. نه‌تنها برتوده‌های بی‌فرهنگ وغالباً بی‌سواد روسیه، بلکه‌برتوده‌های بسیار بافرهنگ و سراسر باسواد آلمان نیز لازم آمد تا نخست تمام زبونی، کمال بی‌ارادگی، غایت فروماندگی، نهایت‌چاکرپیشگی دولت شهسواران عرصهٔ انترناسیونال دوم در پیشگاه بورژوازی، منتهای فرومایگی این دولت و تمام ناگزیری یکی از دوحال یعنی

یا قبول دیکتاتوری مرتجعین افراطی (کورنیلف در روسیه، کاپ و شرکاء در آلمان) و یا قبول دیکتاتوری پرولتاریا را در تاروپود وجود خود احساس کنند و فقط پس از آن با قاطعیت به‌کمونیسم روی‌آورند.

وظیفهٔ دست اول پیشاهنگ آگاه جنبش جهانی کارگری یعنی احزاب کمونیست و گروه‌ها و جریان‌های کمونیستی آن‌است که بتوانند توده‌های انبوه را (که اکنون در اکثر موارد هنوز خواب‌آلوده، دلمرده، اسیر عادات کهنه، بی‌جنبش و بیدار نشده، مانده‌اند) به‌این موضع نوین برسانند یا به‌بیان صحیح‌تر، بتوانند نه‌تنها حزب خود، بلکه این توده‌ها را نیز در جریان رسیدن یا گذار آنان به‌موضع نوین، رهبری کنند. انجام وظیفهٔ تاریخی اول (یعنی جلب پیشاهنگ آگاه پرولتاریا به‌سوی حکومت شوروی و دیکتاتوری طبقهٔ کارگر)، چنان‌که دیدیم، بدون پیروزی کامل ایدئولوژیك و سیاسی براپورتونیسم و سوسیال‌شوینیسم، میسرنبود، ولی انجام وظیفهٔ دوم که اکنون به‌وظیفهٔ دست اول بدل گردیده است یعنی توانایی رساندن توده‌ها به‌موضع‌نوین، که با تکیه برآن می‌توان پیروزی پیشاهنگ را در انقلاب تأمین کرد، بدون برانداختن آیین‌پرستی سطحی «چپ» و بدون غلبهٔ کامل‌براشتباهات آن و خلاصی از این اشتباهات، میسر نخواهد بود.

تا زمانی‌که سخن از جلب پیشاهنگ پرولتاریا به‌سوی‌کمونیسم در میان بود (و در حدودی که هنوز از آن سخن در میان است)، تا آن‌زمان و در این حدود کار ترویج تئوری در جای اول قرار داشت و قرار دارد. در این زمینه حتی محفل‌های کوچك نیز با تمام نقاط ضعف ناشی از محفل‌گرایی، سودمندند ونتایج ثمربخش به‌بار می‌آورند. ولی وقتی از فعالیت عملی توده‌ها و از گسترش

ارتش‌های میلیونی (اگر به‌کاربردن چنین اصطلاحی جایز باشد) یعنی آرایش **تمام** نیروهای طبقاتی یك جامعه **برای پیکار نهایی و قطعی** سخن به‌میان می‌آید، دیگر تنها باورزیدگی در زمینهٔترویج تئوری و تنها با تکرار حقایق مربوط به‌کمونیسم «ناب» هیچ‌کاری از پیش نمی‌رود. در این عرصه سخن از شمار صد و هزار نیست که یك مروج تئوری (پروپاگاندیست ــ م.) یعنی عضو گروه کوچکی که هنوز توده‌ها را رهبری نکرده، عملا بدان می‌پردازد، سروکار ما در این‌جا با میلیون‌ها و ده‌ها میلیون است. سئوالی که در این‌جا باید دربرابر خود مطرح ساخت تنها این نیست که آیا ما پیشاهنگ طبقهٔ انقلابی را مجاب کرده‌ایم یانه، بلکه علاوه برآن این است که آیا نیروهای دارای اثربخشی تاریخی در میان **تمام** طبقات جامعهٔ معین، و حتماً در میان تمام طبقات این جامعه بدون استثناء، به‌طریقی گسترش یافته‌اند که لحظهٔ پیکار قطعی کاملا فرا رسیده باشد یعنی به‌طریقی انجام گرفته است که:

۱) تمام نیروهای طبقاتی دشمن ما به‌حد کافی سردرگم شده باشند، به‌حد کافی باهم ستیز کرده باشند و در مبارزه‌ای برون از حیطهٔ قدرتشان خود را به‌حدکافی ناتوان کرده باشند؛

۲) تمام عناصر مترلزل، مردد، نااستوار لایه‌های میانین یعنی خرده‌بورژوازی و دموکراسی خرده بورژوایی به‌شکلی متمایز و برون از جمع بورژوازی، خود را به‌حد کافی در برابر خلق رسوا ساخته و با ورشکستگی عملی خویش به‌حد کافی بی‌آبرو شده باشند؛

۳) در محیط پرولتاریا گرایش روحیات عمومی به‌سوی پشتیبانی از قاطع‌ترین ومتهورانه‌ترین اقــدامات انقلابی علیــه بورژوازی آغاز گردیده واین روحیات شدیداً روبه‌اوج باشد.

در چنین صورتی لحظهٔ انقلاب فرارسیده و در چنین صورتی

پیروزی‌ما، چنانچه تمام شرایطی راکه دربالا برشمردیم وبه‌اختصار بیان داشتیم، به‌درستی در نظر گیریم و **لحظهٔ** عمل را به‌درستی برگزینیم، تأمین است...

آوریل‌ــمه سال ۱۹۲۵

لنین، بیماری کودکی «چپ‌گرایی» در کمونیسم، ترجمهٔ جدید فارسی، از انتشارات حزب تودهٔ ایران، سال ۱۳۵۳، صفحهٔ ۵۴ ــ۵۵.

Marx

Engels

Lenin

On Social Revolution

Translated by M.Pourhormozan

Tudeh Publishing Center

Price 1,50 Dollar
or its equivalent

